

حجر الأسود

و جایگاه آن در فقه

رضا عندلیبی

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

دیاچه	۹
مقدمه	۱۱

فصل اول: مفاهیم و کلیات

گفتار اول: مفاهیم	۱۳
۱. حجر الأسود	۱۳
۲. استلام	۱۵
۳. رکن	۱۸
۴. فقه	۱۹
گفتار دوم: کلیات	۲۱
۱. اهمیت حجر الأسود از منظر روایات	۲۱
۲. تاریخچه حجر الأسود از منظر روایات	۳۱

فصل دوم: جایگاه حجر الأسود در طواف

گفتار اول: آغاز و پایان طواف با حجر الأسود	۵۱
گفتار دوم: مراد از آغاز و پایان طواف	۵۶
اقوال فقها و ادله آنان	۵۷

فصل سوم: استلام حجر الأسود

گفتار اول: فلسفه و آثار استلام	۶۳
۱. فلسفه استلام	۶۳



- ۶۴..... ۲. آثار استلام
- ۶۵..... گفتار دوم: حکم استلام
- ۶۶..... اقوال فقها
- ۶۶..... ۱. اصل رجحان بدون اشاره به نوع آن
- ۶۶..... ۲. تصریح به استحباب
- ۶۷..... ۳. تصریح به وجوب
- ۶۹..... ادله فقها
- ۶۹..... ادله وجوب
- ۷۲..... ادله استحباب
- ۷۸..... جمع بین روایات
- ۸۴..... گفتار سوم: کیفیت استلام
- ۸۹..... گفتار چهارم: زمان استلام
- ۸۹..... نظریه‌ها
- ۹۰..... ادله نظریه‌ها
- ۹۰..... ادله نظریه اول (استحباب استلام در هر شوط از طواف)
- ۹۴..... ادله نظریه دوم (استحباب استلام بعد از نماز طواف)
- ۹۵..... ادله نظریه سوم (استحباب استلام در ابتدا و انتهای طواف)
- ۹۸..... جمع بین روایات
- ۹۹..... گفتار پنجم: محدوده حکم استلام
- ۱۰۰..... ۱. محدوده حکم در مورد زمان‌های خلوت و شلوغ
- ۱۰۴..... ۲. محدوده حکم در مورد زنان و مردان
- ۱۰۵..... دسته اول: روایات استحباب استلام برای زنان
- ۱۰۸..... دسته دوم: روایات رفع استلام از زنان
- ۱۱۰..... جمع بین روایات
- ۱۱۳..... گفتار ششم: سرایت حکم استلام به ارکان دیگر کعبه
- ۱۱۳..... مبحث اول: حکم استلام رکن یمانی
- ۱۱۸..... مبحث دوم: حکم استلام رکن عراقی و شامی

- دسته اول: روایات استحباب استلام همه ارکان کعبه ۱۱۹
- دسته دوم: روایات عدم استحباب استلام رکن عراقی و شامی ۱۲۰
- وجه جمع بین روایات ۱۲۳

فصل چهارم: مستحبات دیگر حجرالأسود

- تقبیل و بوسیدن حجرالأسود ۱۲۹
- دعا در کنار حجرالأسود ۱۳۲
- تکبیر و صلوات در مقابل حجرالأسود ۱۳۶
- بلند کردن دست در مقابل حجرالأسود ۱۳۷
- صورت نهادن بر حجرالأسود ۱۳۷
- نتیجه ۱۳۹
- فهرست منابع ۱۴۳



دیباجه

یکی از نمادهای قدسی کعبه معظمه، مسجدالحرام و حج، سنگ سیاهی است که در رکن شرقی کعبه قرار گرفته و نزدیک در کعبه در میان محفظه‌ای نقره‌ای جلوه‌نمایی می‌کند. «حجرالأسود»، این سنگ مقدس که قدمتی به قدمت تاریخ بشریت دارد، دارای پیشینه‌ای تاریخی و احکام و مناسک فقهی است که شناخت آن در انجام هرچه بهتر فریضه نورانی و متعالی حج مؤثر است.

گروه فقه و حقوق پژوهشکده حج و زیارت در ادامه بررسی نمادهای مسجدالحرام و نقش فقهی آنها، تصمیم گرفت جایگاه «حجرالأسود» را نیز از نظر فقهی بررسی کند. به همین خاطر انجام این پروژه را به یکی از اعضای هیئت علمی گروه، فاضل ارجمند، جناب حجت‌الاسلام والمسلمین «رضا عندلیبی» سپرد. ایشان در این نوشتار به تبیین این موضوع فقهی پرداخته و تحقیقی جامع با عنوان «حجرالأسود و جایگاه آن در فقه» به رشته تحریر در آورده است.

گروه فقه و حقوق پژوهشکده حج و زیارت، ضمن تقدیر از

تلاش ایشان، در راستای ارتقای سطح علمی روحانیون فاضل و فرهیخته کاروان‌های حج و عمره و مراکز علمی و پژوهشی با جوانب این موضوع مهم فقهی، امکان چاپ و نشر این نوشتار را در قالب یک کتاب فراهم کرد.

در پایان، توفیقات روزافزون نویسنده محترم را در سایه عنایات حضرت ولی عصر علیه السلام خواستاریم و ثمره این تلاش‌ها را به پیشگاه باعظمت آن حضرت تقدیم می‌کنیم؛ امید که موجب رضایت حضرت قرار گیرد.

گروه فقه و حقوق

پژوهشکده حج و زیارت



مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على أشرف الأنبياء و
المرسلين، حبيب إله العالمين، أبي القاسم المصطفى محمد و على
آله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقیة الله في الارضين
روحي و أرواح العالمين لتراب مقدمه الفداء.

مسجد الحرام به عنوان اولین خانه‌ای که برای عبادت خداوند
متعال بنا شد، در دل خود گنجینه‌هایی بی‌بدیل و میراث‌های
فرهنگی آسمانی بی‌نظیری را جای داده است. یکی از این ذخایر
ارزشمند و مقدس، سنگ سیاهی است که از آن به حجر الأسود
تعبیر می‌شود. این تکه سنگ سیاه در مقام یکی از نمادهای حج
در رکن شرقی کعبه معظمه پرتوافشانی می‌کند.

همین تکه سنگ به ظاهر کوچک، نقش بسزایی در واجبات و
مستحبات اعمال و مناسک حج و عمره دارد که متأسفانه کمتر به
آن توجه می‌شود. هرچند در لابلای مباحث فقهی ابواب حج، به
برخی از این احکام اشاره شده، اما کتاب جامع و مستقلی در این
زمینه نگاشته نشده است. به همین خاطر در این کتاب، جایگاه
حجر الأسود در فقه، بررسی شده است.



در فصل اول این اثر، به شناخت مفاهیم کاربردی کتاب، همچون «حجرالأسود»، «استلام»، «رکن»، «فقه» و بیان مطالب کلی مربوط به بحث، همچون اهمیت حجرالأسود و تاریخچه آن از منظر روایات پرداخته‌ایم. در فصل دوم به بررسی جایگاه حجرالأسود در طواف پرداخته شده است و پس از آن در فصل سوم، فلسفه و آثار استلام حجر، حکم، کیفیت، محدوده آن و سرایت این احکام به ارکان دیگر کعبه بررسی شده است. در فصل پایانی کتاب نیز مستحبات دیگر حجرالأسود بیان شده است.

باید توجه داشت که تمامی این مطالب با تکیه بر دلایل متقن فقهی و روایات معتبر اهل بیت علیهم‌السلام بوده و صرفاً از بُعد فقهی بررسی شده است. البته لازم است خاطرتشان شویم که در بررسی سندی روایات برای جلوگیری از تطویل، از تصریح به وثاقت یا عدم اثبات وثاقت روات، پرهیز شده و تنها نتیجه رجالی بررسی سند، در ضمن عنوان روایت ذکر شده است.

امید که این پژوهش بتواند خلأ تحقیقاتی موجود را برطرف کرده و دریچه‌های برای ورود محققان و پژوهشگران به این عرصه باشد تا در راستای رشد دانش فقه، به ویژه فقه الحج، گام‌های بعدی استوارتر برداشته شود. ان شاء الله.

رضا عندهلی

رجب المرجب ۱۴۳۶ ه. ق.

اردیبهشت ۱۳۹۴

فصل اول: مفاهیم و کلیات

گفتار اول: مفاهیم

۱. حجرالأسود

«حجرالأسود» که عبارت صحیح آن «الحجرالأسود» است،^۱ در لغت به معنای سنگ سیاه بوده^۲ و از دو واژه «حجر» به معنای سنگ و «أسود» به معنای سیاه تشکیل شده است.^۳ برخی^۴ احتمال داده‌اند که أسود از ریشه «سُودِد»، به معنای سیادت و آقایی باشد؛^۵ چراکه وقتی بخواهند بگویند، فلانی از

۱. ما در این کتاب از همان تعبیر شایع و متداول در زبان فارسی، یعنی «حجرالأسود» استفاده خواهیم کرد.

۲. لغت‌نامه دهخدا، علی‌اکبر دهخدا، ج ۵، ص ۷۶۸۳.

۳. کتاب العین، خلیل بن احمد فراهیدی، ج ۷، ص ۲۸۱؛ المحيط فی اللغة، اسماعیل بن عباد، ج ۸، ص ۳۵۵؛ معجم مقاییس اللغة، احمد بن فارس، ج ۳، ص ۱۱۴.

۴. الجامع اللطیف فی فضل مکه و اهلها و بناء البيت الشریف، محمد بن ظهیرة، ص ۲۵.

۵. تاج العروس من جواهر القاموس، واسطی، ج ۵، ص ۳۲؛ «السَّيَادَةُ: الشَّرْفُ، یقال سادَ یسُودُ سُوداً، و سُودُوداً و سِیَادَةً، و سَیْدُودَةً».



فلانی با منزلت تر و جلیل تر است، می گویند: «هو أسود من فلان»^۱. طبق این برداشت، حجرالأسود سنگی است که سرور همه سنگ‌هاست. هرچند این برداشت با نامگذاری حجر به حجرالأسود قبل از سیاه شدن آن سازگار است؛ اما این احتمال نیز وجود دارد که این سنگ پس از تغییر رنگ، به «حجرالأسود» نام گذاری شده باشد.

برخی دیگر^۲ بر این باورند که حجرالأسود، در اصل حجرالاسعد به معنای سنگ خوشبخت و خوش اقبال بوده که به مرور زمان به حجرالأسود تغییر نام یافته است.

اما در اصطلاح، حجرالأسود سنگ سیاه معروفی است که بر دیوار کعبه نصب شده و در رکن شرقی کعبه - که نزدیک‌ترین رکن و ضلع به در کعبه معظمه است - قرار گرفته است.^۳

این سنگ، صیقلی و به شکل بیضی نامنظم است^۴ که در فاصله حدود ۱/۵ متری از زمین بر دیوار کعبه قرار دارد.^۵ رنگ آن سیاه مایل به سرخ است و لکه‌های سرخ‌رنگ و رگه‌های زردرنگی بر روی آن دیده می‌شود.^۶ گفته شده که تیرگی و سیاهی شدید آن به سبب آتش‌سوزی کعبه بوده است که یک بار

۱. الصحاح، جوهری، ج ۲، ص ۴۹۱.

۲. لغت‌نامه دهخدا، ج ۵، ص ۷۶۸۳؛ قوامیس الحج، علی‌اصغر مروارید، ج ۱، ص ۸۴۶.

۳. مصطلحات الفقه، ص ۲۰۰.

۴. الرحلة الحجازية، اولیا جلیبی، ص ۲۳۰.

۵. التاريخ التویم لمكة و بیت الله الکریم، محمدطاهر کردی، ج ۳، ص ۲۳۶؛ اخبار مكة و ماجاء فیها من الآثار، ازرقی، ج ۱، ص ۲۸۹؛ شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، محمد بن احمد فاسی، ج ۱، ص ۲۶۰؛ مرآة الحرمین، ایوب صبری پاشا، ج ۱، ص ۲۶۴.

۶. تاریخ الكعبة، علی حسنی خربوطلی، ج ۱، ص ۲۱.



در دوره جاهلیت و بار دیگر در زمان خلافت یزید بن معاویه روی داد.^۱

ضربات متعددی که به خاطر عوامل مختلف به حجرالأسود اصابت کرده، باعث شده این سنگ مقدس چند تکه شود. در عهد سلطان مراد عثمانی در سال ۱۰۴۰ق پس از آزمایش‌های فراوان، از ترکیب موادی مخصوص چسب ساختند که پاره‌های آن را به‌خوبی به هم وصل کرد.^۲

قطر حجرالأسود حدود ۳۰ سانتیمتر و عرض آن حدود ۱۳/۵ سانتی‌متر است.^۳ این سنگ در حدود دو ذراع (۹۸ سانتیمتر) در دیوار فرو رفته است^۴ و نواری به عرض ۱۰ سانتیمتر به دور آن پیچیده است.^۵ گفته شده که ترکیبات آن شبیه ترکیبات یاقوت است^۶ و وزن مخصوص آن ۹۰ درصد و کمتر از آب است؛ از این رو در آب فرو نمی‌رود و آتش هم در آن اثر ندارد و داغ نمی‌شود.^۷

۲. استلام

در مورد معنای لغوی استلام، چهار نظریه عمده و مهم وجود دارد که به تبع آن در معنای اصطلاحی نیز بین فقها اختلاف شده است:

الف. برخی استلام را مهموز از «الأمة» (به معنای سپر)^۸

۱. اخبار مکه و ماجاء فیها من الآثار، ج ۱، ص ۳۲.

۲. التاريخ القديم، ج ۳، صص ۲۸۵ و ۲۸۶.

۳. راهنمای حرمین شریفین، ابراهیم غفاری، ج ۱، ص ۱۸۵.

۴. رحلة ابن جبیر، محمد بن احمد، ص ۵۹.

۵. التاريخ القويم، ج ۲، ص ۴۴۲.

۶. راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۸۵.

۷. شفاء الغرام، ج ۱، ص ۲۶۱؛ تحصیل المرام، محمد بن احمد مالکی مکی، ص ۱۸۸؛

الجامع اللطیف فی فضل مکه، ص ۲۵.

۸. لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۲، ص ۵۵۷: «اللَّوْمُ: الهَوْلُ».



دانسته‌اند. بدین ترتیب استلام یک چیز بدین معناست که آن را به عنوان سپر و سلاح خود قرار داد. این وجه از ابوالعباس ثعلب^۱ نقل شده است^۲ و برخی از فقها نیز آن را پذیرفته‌اند.^۳

ب. برخی دیگر از لغویون استلام را مهموز از ماده «ملائمة» دانسته‌اند. طبق این نظر، استلام به معنای اجتماع است.^۴

ج. برخی از لغویون^۵ و فقها^۶ نیز استلام را از ماده سلام و سلمة (سنگ)^۷ دانسته‌اند؛ همان‌طور که به سرمه کشیدن، اکتحال می‌گویند که برگرفته از «كُحِل» است.

د. تعداد دیگری از لغویون^۸ و فقها^۹ نیز استلام را از ماده سَلام (درو و تحیت) می‌دانند. لغویون برای تأیید این وجه به قول اهل یمن که به حجرالأسود «المحیا» می‌گویند، استشهاد کرده‌اند.

هرچند برخی معتقدند معنای اخیر از سوی بیشتر لغویون

۱. لغوی مشهوری که بزرگ کوفیان در نحو و لغت بوده و در قرن سوم (۲۰۰-۲۹۱ق) می‌زیسته است.

۲. رک: رسائل الشریف المرتضی، ج ۳، ص ۲۷۵؛ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۱، ص ۵۷۰.

۳. تذکرة الفقهاء، علامه حلی، ج ۸، ص ۱۰۶.

۴. المحيط فی اللغة، ج ۱۰، ص ۳۶۲.

۵. الصحاح، ج ۵، ص ۱۹۵۲؛ الفائق فی غریب الحدیث، زمخشری، ج ۲، ص ۱۵۴؛ المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، رافعی، ج ۲، ص ۲۸۷؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۹۸.

۶. رسائل الشریف المرتضی، ج ۳، ص ۲۷۵؛ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۱، ص ۵۷۰؛ روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، مجلسی اول، ج ۵، ص ۲۳۸.

۷. کتاب العین، ج ۷، ص ۲۶۵.

۸. تهذیب اللغة، ازهری، ج ۱۲، ص ۳۱۲؛ النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، جزری، ج ۲، ص ۳۹۵.

۹. جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۳۴۶.



پذیرفته شده است،^۱ اما با دقت در کلمات لغویون^۲ و فقها^۳ مشخص می‌شود که بسیاری از آنان تنها به نقل این نظریات پرداخته و هیچ کدام را بر دیگری ترجیح نداده‌اند. علاوه بر این، با دقت در نقل اقوال، مشخص می‌شود که اکثر لغویون و فقها، معنای سوم را پذیرفته‌اند.

اما اضافه استلام به حجر و تعبیر «استلام الحجر» در روایات و فتاوا، معنای سوم را تضعیف می‌کند؛ چون اگر استلام به معنای مسّ حجر باشد، لازمه‌اش تکرار لفظ حجر در تعبیر استلام حجر است.^۴

البته برخی از معاصران نیز معتقدند استلام از باب افتعال از ماده سلم (دوستی) است. باب افتعال به معنای مطاوعه و پذیرش می‌آید. بنابراین استلام حجر به معنای اختیار تسلّم و پذیرش دوستی در مقابل حجر است که با تعظیم و تقبیل و مسّ، متجلی می‌شود.^۵ به هر حال استلام به معنای مس با دست یا بوسیدن است^۶ که در ادامه، تفصیل کیفیت استلام خواهد آمد.

۱. رک: «استلام حجر الاسود»، محمد رحمانی، مجله میقات حج، ش ۱۲، تابستان ۷۴، ص ۴۵.

۲. المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، رافعی، ج ۲، ص ۲۸۷؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۹۸؛ مجمع البحرین، طریحی، ج ۶، ص ۹۰؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۶، ص ۳۵۱.

۳. الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، محقق بحرانی، ج ۱۶، ص ۱۱۹؛ ریاض المسائل، سیدعلی طباطبایی، ج ۷، ص ۵۸؛ مدارک الاحکام، ج ۸، ص ۱۶۰؛ جامع المقاصد، ج ۳، ص ۱۹۸.

۴. جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۳۴۶.

۵. التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، مصطفوی، ج ۵، ص ۱۸۹.

۶. کتاب العین، ج ۷، ص ۲۶۶؛ القاموس المحيط، فیروزآبادی، ج ۴، ص ۸۵؛ الصحاح، ج ۵، ص ۱۹۵۲؛ جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۳۴۶.



۳. رکن

رکن در لغت به معنای پایه، ستون و جزء بزرگ‌تر و قوی‌تر از هر چیز است.^۱ اما در اصطلاح فقه، رکن به جزء اصلی هر عمل گفته می‌شود که در برخی از عبادات مثل نماز، با ترک عمدی و سهوی آن، عمل باطل می‌شود^۲ و در برخی دیگر از عبادات مثل حج، با ترک عمدی آن، عمل ناصحیح خواهد بود؛ البته در حج نیز ترک سهوی برخی از ارکان مثل وقوفین، مبطل دانسته شده است.^۳ اصطلاح دیگر رکن در فقه که در روایات نیز به آن اشاره شده^۴ و مقصود در این تحقیق نیز همان است، هر یک از زاویه‌های چهارگانه کعبه است که به آنها ارکان کعبه اطلاق می‌شود.^۵

این ارکان به ترتیب عبارت‌اند از: رکن شرقی که به رکن حجر یا اسود معروف است و به آن رکن اسود نیز می‌گویند؛ بعد از آن رکن شمالی که به آن رکن عراقی نیز اطلاق می‌شود و پس از آن رکن غربی که به رکن شامی نیز معروف است و در نهایت، رکن جنوبی که به رکن یمانی نیز مشهور است.^۶ در سخن از ارکان کعبه در صورت اطلاق کاربرد واژه «الرکن»، رکن حجرالأسود مراد است.^۷

۱. فرهنگ معین، محمد معین، ص ۴۸۸؛ کتاب العین، ج ۵، ص ۳۵۴؛ معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۳۰؛ لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۸۵.
۲. المبسوط فی فقه الإمامیة، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۰۰؛ مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، علامه حلی، ج ۲، ص ۱۳۹.
۳. جواهر الکلام، ج ۱۸، ص ۱۳۶؛ الجامع للشرائع، یحیی بن سعید حلّی، ص ۱۸۰؛ الروضة البهیة، شهید ثانی، ج ۲، ص ۲۷۶.
۴. ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۱۳، صص ۲۷۵-۲۷۹.
۵. المقاصد العلیة، شهید ثانی، ص ۲۰۲؛ مفتاح الكرامة، عاملی، ج ۵، ص ۳۲۳.
۶. المیزان فی تفسیر القرآن، علامه طباطبایی، ج ۳، ص ۳۶۰؛ المقاصد العلیة، ص ۲۰۲.
۷. المعالم الاثیریة، محمد بن محمد حسن شراب، ص ۱۲۹.

۴. فقه

فقه در لغت به معنای «دانستن» یا «فهمیدن» آمده است.^۱ البته از کلام برخی پیداست که معنای فقه، فراتر از مطلق «دانستن» است و منظور از فقه، علم و دانستنی است که همراه با دقت نظر و استنباط باشد؛^۲ چنان‌که در مجمع‌البحرین آمده است: «فقه عبارت است از رسیدن به یک مجهول از یک معلوم».^۳ طبرسی نیز می‌نویسد: «برخی گفته‌اند، فقه عبارت است از فهم معانی مستنبطه؛ لذا به خداوند فقیه نمی‌گویند».^۴ بعضی از موارد استعمال کلمه فقه در قرآن کریم نیز مؤید این معناست که در این کلمه نوعی دقت نظر و ریزبینی ملحوظ است، مانند: ﴿قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ﴾.^۵

در اصطلاح، فقه به معانی ذیل آمده است:

الف. علم و آگاهی دقیق به علوم دین

کلمه فقه از نظر لغت، معنای عامی دارد که متعلق آن، هر نوع علمی می‌تواند باشد، ولی در فرهنگ آیات و روایات، حسب قرائن، معنای خاص و ویژه‌ای پیدا کرده است؛ مثلاً در سوره توبه، کلمه تفقه در دین آمده است^۶ یا در روایتی از امام باقر (ع) آمده است: «الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ»^۷؛ «همه کمال، تفقه در دین است».

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۴۴۲؛ اساس البلاغة، زمخشری، ص ۴۷۹.

۲. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۰۵.

۳. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۳۵۵.

۴. مجمع البیان، طبرسی، ج ۳، ص ۷۸.

۵. انعام: ۹۸.

۶. توبه: ۱۲۲.

۷. کافی، ج ۱، ص ۳۲.





در این موارد، کلمه فقه در همان معنای لغوی یعنی علم و دانش استعمال شده است؛ چون قید «فی الدین» را به همراه دارد، ولی در بعضی از استعمال‌های دیگر، این قید همراه کلمه فقه یا مشتقات آن نیست و گویا به خاطر شدت ارتباط بین این دو کلمه، از کلمه تفقه، تفقه در دین متبادر می‌شود؛ مانند روایت امام صادق علیه السلام که فرمود: «لَوَدِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي ضَرَبَتْ رُؤُوسُهُمْ بِالسَّيَاطِ حَتَّى يَتَفَقَّهُوا»؛ «دوست دارم بر سر اصحابم با تازیانه بزنند تا تفقه کنند» و روایت نبوی که فرمود: «الْفُقُهَاءُ أَمْنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا»؛ «فقیهان امانتداران پیامبرانند، تا زمانی که آلوده به دنیا نشده‌اند».

ب. علم و آگاهی به احکام دینی

با گذشت زمان، فقه در موارد زیادی به بخشی از علوم دینی، یعنی بخش احکام عملی و دستورهای رفتاری دین، اطلاق شد. شاید کثرت نیاز مردم به مسائل رفتاری و دستورهای دینی، موجب انصراف معنای فقه از معانی سابق شده است.^۳ در بعضی از روایات، کلمه فقه به همین معنای علم به احکام شرعی به کار رفته است؛ چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هر کس بدون علم فقه و اطلاع از احکام شرعی، تجارت کند، حتماً در ربا واقع خواهد شد».^۴

ج. فقه به معنای علم فقه

فقه یعنی «علم به احکام شرعی از ادله تفصیلی»؛ در این معنا از فقه، دیگر صرف احکام فقهی یا اطلاع و علم به آنها مراد

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۱.

۲. همان، ص ۴۶.

۳. رک: آشنایی با علوم اسلامی، مرتضی مطهری، ج ۳، ص ۶.

۴. غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد آمدی، ج ۲، ص ۶۵۳.

نیست، بلکه فقه، علمی است که مانند دیگر علوم، ابزار، اهداف و موضوعات خاص خود را دارد. در این تحقیق مراد از فقه، معنای اخیر است؛ همان‌طور که منظور، فقه امامیه است.

گفتار دوم: کلیات

۱. اهمیت حجرالأسود از منظر روایات

اهمیت این سنگ آسمانی و تقدس آن، با توجه به روایات شریف اهل بیت علیهم‌السلام مشخص می‌شود. هرچند با بررسی روایات، مطالب فراوانی به دست می‌آید، اما ما تنها در ضمن ۱۰ نکته فهرست‌وار به این مطالب اشاره می‌کنیم:

نکته اول: حجرالأسود یکی از آیات و نشانه‌های مسجدالحرام است که در قرآن کریم به آن اشاره شده است: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ * فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مِّمَّا مَقَّامُ إِبْرَاهِيمَ﴾؛ چراکه در روایتی، امام صادق علیه‌السلام یکی از این نشانه‌های مسجدالحرام را که در قرآن از آن یاد شده، حجرالأسود دانسته است:

عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ﴾ مَا هَذِهِ الْآيَاتُ الْبَيِّنَاتُ؟ قَالَ: مَقَّامُ إِبْرَاهِيمَ حَيْثُ قَامَ عَلَى الْحَجَرِ فَأَثَرَتْ فِيهِ قَدَمَاهُ وَالْحَجَرُ الْأَسْوَدُ وَمَنْزِلُ إِسْمَاعِيلَ عليه السلام.^۲

ابن سنان می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام در مورد آیه شریفه

۱. «نخستین خانه‌ای که برای مردم [و نیایش خداوند] قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکه است که پربرکت و مایه هدایت جهانیان است. در آن، نشانه‌های روشن، [از جمله] مقام ابراهیم علیه‌السلام است». (آل عمران: ۹۶ و ۹۷)

۲. کافی، ج ۴، ص ۲۲۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۳۹.





«نخستین خانه‌ای که برای مردم [و نیایش خداوند] قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکه است که پربرکت و مایه هدایت جهانیان است. در آن نشانه‌های روشنی است»، پرسیدم که منظور از این نشانه‌ها چیست؟ حضرت علیه السلام فرمود: یکی مقام ابراهیم علیه السلام است که ایشان بر روی آن ایستاد و جای پای وی بر روی آن باقی ماند. دیگری حجرالأسود و سومی حجر اسماعیل علیه السلام است.

نکته دوم: حجرالأسود یکی از سه سنگ بهشتی بر روی زمین است. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام چنین روایت شده است:

عن المنذر الثوري عن أبي جعفر علیه السلام قال سألته عن الحجر فقال: نَزَلَتْ ثَلَاثَةٌ أَحْجَارٍ مِنَ الْجَنَّةِ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ حَجَرُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ.^۱

منذر ثوری می‌گوید: از امام باقر علیه السلام در مورد سنگ سؤال کردم. حضرت فرمود: «سه سنگ از بهشت نازل شده است؛ مقام ابراهیم علیه السلام، سنگ [مقدس] بنی اسرائیل و حجرالأسود».

نکته سوم: حجرالأسود به منزله دست راست خدا در زمین است که مؤمنان با آن بیعت می‌کنند. امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که ایشان فرمود:

اسْتَلِمُوا الرُّكْنَ فَإِنَّهُ يَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ يُصَافِحُ بِهَا خَلْقَهُ مُصَافِحَةَ الْعَبْدِ أَوْ الرَّجُلِ يَشْهَدُ لِمَنِ اسْتَلَمَهُ بِالْمُؤَافَاةِ.^۲

رکن (حجرالأسود) را استلام کنید که آن دست راست خداوند در میان خلق است که با آن همچون بندگان با

۱. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۱، ص ۵۹.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۰۶؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۵، ص ۱۰۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۴.



انسان‌ها مصافحه [و بیعت] می‌کند و این رکن در مورد

استلام‌کننده، به وفای عهد شهادت می‌دهد.

نکته چهارم: حجرالأسود در اصل، فرشته‌ای الهی بود که به صورت یک لؤلؤ سفید از بهشت نازل شد^۱ و خداوند آن را به هنگام هبوط حضرت آدم علیه السلام با او فرستاد که وی با آن انس گیرد؛^۲ ولی بعدها این سنگ سفید، به خاطر مسح آن به دست مشرکان و گنهکاران به رنگ سیاه در آمد^۳ که اگر این اتفاق نمی‌افتاد، لمس آن شفای هر بیماری بود.^۴

نکته پنجم: این سنگ مقدس در طول تاریخ، سخن گفته و به امامت امام معصوم علیه السلام شهادت داده است. داستان مناظره امام سجاد علیه السلام و عمویش محمد بن حنفیه معروف است. در این قضیه محمد بن حنفیه پس از امام حسین علیه السلام ادعای امامت می‌کند و امام سجاد علیه السلام برای اثبات امامت خود، پیشنهاد می‌دهد که نزد حجرالأسود بروند و هر کسی که حجرالأسود، پاسخش را داد، او امام بر حق است. هر دو حجر رفتند. ابتدا محمد بن حنفیه از حجر خواست که جوابش را بدهد، اما پاسخی نشنید. سپس

۱. اخبار مکه و ما جاء فيها من الآثار، ج ۱، ص ۳۹؛ اخبار مکه، فاکهی، صص ۸۱ و

۸۲؛ کافی، ج ۴، ص ۱۸۵؛ من لا يحضره الفقيه، محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، ج ۲، ص ۱۹۲؛ علل الشرائع، محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، ج ۲، ص ۴۲۷.

۲. اخبار مکه، ازرقی، ج ۱، ص ۳۲۸؛ اثاره الترغیب، محمد بن اسحاق خوارزمی، ج ۱، ص ۸۴؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۱.

۳. کافی، ج ۴، ص ۱۹۱؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۱۹۲؛ إرشاد القلوب إلى الصواب، دیلمی، ج ۲، ص ۳۲۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۱۸.

۴. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۷؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۱۹۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۱۸.



حضرت امام سجاده علیه السلام با حجر سخن گفت. حجر این گونه پاسخ داد: «اللَّهُمَّ إِنَّ الْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؛ «پروردگارا وصیت و امامت بعد از امام حسین علیه السلام متعلق به علی بن الحسین علیه السلام فرزند علی علیه السلام و فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است».

نکته ششم: حجرالأسود در یکی از واجبات حج و عمره، یعنی طواف، نقشی اساسی دارد و نقطه شروع و پایان طواف به شمار می‌رود. بحث مفصل این نکته در فصل بعدی کتاب خواهد آمد.

نکته هفتم: حجرالأسود باید به دست معصوم علیه السلام نصب شود. این قضیه هم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در زمان امام سجاده علیه السلام و هم در زمان غیبت امام زمان علیه السلام اتفاق افتاده است. در عصر جاهلیت، مشرکان به خاطر سیل‌های فراوانی که وارد مسجد الحرام می‌شد، کعبه را تخریب و بازسازی کردند؛ در این بازسازی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با درایت خاصی حجرالأسود را در جایش نصب کرد.^۲

در عصر حجاج بن یوسف ثقفی و آسیب‌رسانی کعبه به دستور او، پس از بازسازی، امام سجاده علیه السلام، حجرالأسود را در جای خود نصب کرد.^۳ در مورد نصب حجر به دست

۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله، محمد بن حسن صفار، ج ۱، ص ۵۰۲؛ کافی، ج ۱، ص ۳۴۸.

۲. کافی، ج ۴، ص ۲۱۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، صص ۲۱۴-۲۱۶؛ السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۱، ص ۱۹۲؛ اخبار مکه، ازرقی، ج ۱، ص ۶۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، صص ۲۸۹ و ۲۹۰.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۱۶؛ الخرائج و الجرائح، سعید ابن هبة الله قطب راوندی، ج ۱، ص ۲۶۸.



امام زمان علیه السلام نیز باید به نقل قطب راوندی از جعفر بن محمد قولویه، صاحب کامل الزیارات اشاره کرد.^۱ تفصیل این داستان شنیدنی در مباحث بعدی خواهد آمد.

نکته هشتم: استلام حجرالأسود برای همه مسلمانان، حتی خلفای عباسی اهمیت داشته است. جریان حضور هشام بن عبدالملک در سفر حج معروف است. هنگامی که او پس از طواف، قصد استلام حجرالأسود را داشت، با آنکه پسر عبدالملک حاکم و خلیفه بود، به خاطر ازدحام جمعیت، از اینکه بتواند خود را به حجرالأسود برساند ناامید شد. از این رو با اطرافیانش به کنار مسجد آمد و در گوشه‌ای به انتظار فرصت مناسبی برای استلام حجرالأسود نشست. در همین اثنا امام سجاد علیه السلام که استلام حجرالأسود را قصد کرده بود، مورد توجه مردم قرار گرفت و آنها نیز راه را برای ایشان باز کردند. حضرت تا کنار حجرالأسود جلو رفت و آن را لمس کرد.

هشام که دقایقی پس از ناکامی خود، تحمل مشاهده چنین صحنه‌ای را نداشت، از روی تجاهل گفت: «این فرد کیست که مردم برای او راه گشودند؟» اطرافیان نیز برای خوشایند او اظهار بی‌اطلاعی کردند. ولی در همین حال فرزدق با آنکه شاعر دربار محسوب می‌شد، نتوانست این بی‌اعتنایی و تجاهل را نادیده بگیرد و در قصیده غرایی در فضیلت امام سجاد علیه السلام، به معرفی آن حضرت پرداخت.^۲

۱. كشف الغمّة، علی بن عیسیٰ اربلی، ج ۲، ص ۵۰۲؛ الصراط المستقیم الی مستحقی

التقدیم، علی بن محمد عاملی، ج ۲، ص ۲۱۳.

۲. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، صص ۱۶۹-۱۷۲؛ الإختصاص،

شیخ مفید، ص ۱۹۱.



نکته نهم: رکنی که حجرالأسود در آن واقع شده نیز از اهمیت خاصی برخوردار است؛ تا جایی که مطابق فرمایش امام صادق علیه السلام، میثاق معروف عالم ذر از انسان‌ها در این مکان بوده و ظهور حضرت بقیة الله الأعظم علیه السلام نیز از همین رکن آغاز خواهد شد.^۱ همچنین در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، دعا در کنار این سنگ مستحب، و مستجاب می‌شود^۲ و در کنار حجرالأسود، فرشتگان بی‌شماری حضور دارند. دو فرشته نیز در کنار این سنگ به دعای کسانی که از حجرالأسود می‌گذرند، آمین می‌گویند.^۳

نکته دهم: اهمیت وجود حجرالأسود در کعبه تا بدان جاست که در منابع از این سنگ با عنوان رکن یاد می‌شود^۴ و همان‌طور که گفتیم، در سخن از ارکان کعبه، در صورت اطلاق کاربرد واژه «الرکن»، رکن حجرالأسود مراد است.^۵

هرچند برخی از این روایات از نظر سندی خدشه‌دار است، اما دلیلی بر رد مجموع روایات وجود ندارد. علامه طباطبایی رحمته الله علیه در ذیل آیه ۲۷ سوره بقره در تفسیر شریف المیزان، پس از اشاره به روایاتی که در فضیلت حجرالأسود وارد شده، به این نکته اشاره کرده و می‌نویسد:

نظایر این معانی در روایات عامه و خاصه بسیار است و چون یک‌یک آنها خبر واحد است و نمی‌توان [در غیر فقه] به مضمون خبر واحد اعتماد کرد و از مجموع آنها هم

۱. کافی، ج ۴، ص ۱۸۵.

۲. اثارۃ الترغیب، ج ۱، صص ۱۷۱-۲۳۵.

۳. اثارۃ الترغیب، ج ۱، صص ۱۷۵ و ۱۷۶.

۴. تحصیل المرام، صص ۱۸۶ و ۱۸۷؛ التاریخ القویم، ج ۳، ص ۲۳۶.

۵. المعالم الاثیریة، ص ۱۲۹.



چیزی استفاده نمی‌شود، لذا نه تواتر لفظی دارند و نه معنوی؛ ولیکن چنان هم نیست که در ابواب معارف دینی، مشابه نداشته باشد؛ چون نوعاً روایاتی که در ابواب مختلف معارف وارد شده، همین طور بوده و لذا اصراری نیست که آنها را طرد و به کلی رد کنیم.

اخباری که می‌گوید: موجودات طبیعی نامبرده از بهشت نازل شده یا از جهنم آمده، در صورتی که ارتباطی با مسئله سعادت و شقاوت انسان‌ها داشته باشد، می‌شود معنای صحیحی برایش تصور کرد؛ چون در این صورت با اصول قرآنی که تا حدی مسلم است، منطبق می‌شود، هرچند که این توجیه باعث نشود که بگوییم هر یک از آن روایات صحیح هم هست و می‌توان بدان اعتماد کرد.^۱

ایشان پس از تبیین تفصیلی این موضوع، به اشکال صاحب تفسیر المنار اشاره کرده و پاسخ ایشان را به طور مستدل می‌دهد.

اشکال صاحب تفسیر المنار

اینکه حجرالأسود سنگی از سنگ‌های بهشت بوده و در ابتدا سفید بوده و بعداً سیاه شده و امثال این حرفها، اسرائیلیات و خرافاتی است که داستان‌سراها آن را بافته‌اند و عده‌ای از مفسران نیز آن را نقل کرده‌اند. شرافتی که خدا به بعضی موجودات نسبت به بعضی دیگر داده، شرافت معنوی است. شرافت خانه کعبه به خاطر انتسابی است که به خدا دارد و شرافت حجرالأسود به خاطر این است که بندگان خدا بدان دست می‌کشند و در حقیقت، به منزله دست خدای سبحان است؛ و گرنه صرف یاقوت

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۲۸۹-۲۹۲.



یا دُر یا چیز دیگر بودن حجر، باعث شرافت آن نمی‌شود؛ چون شرافت دُر و یاقوت، حقیقی نیست.

نزد خداوند متعال، یعنی در بازار حقایق چه فرقی بین سنگ سیاه و سفید است؟ پس شرافت خانه، تنها به خاطر این است که خداوند نام خود را بر آن نهاده و آن را محل انواع عبادت‌ها قرار داده است؛ عبادت‌هایی که تنها در همین مکان قابل اجراست و در جای دیگر عملی نمی‌شود. بنابراین این شرافت به خاطر این نیست که سنگ‌های کعبه یا حجرالأسود بر سایر سنگ‌ها برتری دارد.

افزون بر اینکه این روایات به خاطر تناقض و تعارضی که با یکدیگر دارند و نیز به خاطر اینکه سند صحیحی ندارند، علاوه بر این مخالف با ظاهر کتاب‌اند، از درجه اعتبار ساقط‌اند. بنابراین این روایات از جعلیات اسرائیلی‌هاست که به دست زندیق‌های یهود در بین مسلمانان انتشار یافته و خواسته‌اند بدین وسیله، معارف دینی مسلمانان را زشت و درهم و برهم کنند تا هیچ یهود و نصارایی رغبت به اسلام پیدا نکند.^۱

پاسخ علامه

پاسخ مرحوم علامه را می‌توان در چند محور خلاصه کرد:

۱. تعارضی بین روایات باب نیست؛ زیرا تعارض در متن روایات به معنای مشترک و جامع که همه روایات بر آن دلالت دارند، ضرری نمی‌زند؛ یعنی صرف تعارض درونی بین مضمون روایات، باعث نمی‌شود که ما آنها را طرح نموده، از اعتبار ساقط بدانیم؛ مگر آنکه همان جهت جامع نیز مخالف با کتاب خدا و

۱. تفسیر المنار، محمد عبده و رشید رضا، ج ۱، صص ۴۶۶ و ۴۶۷.



سنت قطعی باشد یا نشانه‌هایی از دروغ و جعل همراه داشته باشد.

۲. عدم صحت سند روایات، باعث طرح روایات نمی‌شود؛ زیرا صرف صحیح نبودن سند، باعث نمی‌شود که روایت طرح شود، مادام که مخالف با عقل یا نقل صحیح نباشد.

۳. این روایات با ظاهر آیه شریفه ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ﴾^۱ نیز تعارضی ندارد؛ کجای این آیه شریفه دلالت دارد که حجرالأسود از بهشت نیست؟ آیه بیش از این دلالت ندارد که این خانه از سنگ و گل ساخته شده و سازنده‌اش ابراهیم علیه السلام بوده و این مطلب هیچ تنافی و تعارضی با مضمون روایات مطرح شده ندارد.

۴. این سخن ایشان که گفت «شرافتی که خدا به بعضی موجودات نسبت به بعضی دیگر داده، شرافت معنوی است»

صحیح است، ولی خود حقیقتی دارد؛ بدین معنا که این شرافت از معانی حقیقی و واقعی و نظیر شرافت نور بر ظلمت و علم بر جهل است؛ به این بیان که حقیقت وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مثلاً غیر از حقیقت وجود دیگران است، هرچند ما با حواس ظاهری خود آن را درک نکنیم. زیرا لایق ساحت قدس ربوبی این است که فعل و حکم او را حمل بر حقیقت کنیم، نه اعتبار. در این صورت برگشت شرافت آن حضرت به یک نسبت حقیقی و معنوی با ماوراء الطبیعه خواهد بود، نه صرف شرافتی مادی. وقتی چنین شرافتی به نحوی در انبیاء ممکن باشد، چه مانعی دارد که در غیر انبیاء از قبیل حجرالأسود و امثال آن نیز پیدا شود؟

۵. امثال مستشکل در خصوص زینت‌های بهستی و تشرف اهل بهشت به طلا و نقره چه می‌گویند؟ با اینکه طلا و نقره دو

۱. بقره: ۱۲۷.



فلز هستند که به غیر از گرانی قیمت که ناشی از کمیابی آنهاست، هیچ شرافتی ندارند. داشتن طلا و نقره و ثروتمند بودن در بهشت چه اثری دارد؟ تنها پاسخ این است که بگوییم این ظواهر، پرده‌هایی است که بر روی اسراری انداخته شده است. به چه دلیل این گونه بیانات را درباره نشئه آخرت جایز بدانیم، ولی نظیر آن را در بعضی از مسائل دنیایی جایز ندانیم؟^۱

آیت‌الله جوادی آملی نیز در تأیید و توضیح فرمایشات علامه می‌نویسد:

دره بیضا بودن حجر اسود، صبغه بهشتی دارد؛ نه فلز کانی، تا گفته شود اگر جاعلان اسرائیلی این گزارش‌های مجعول، از بهای الماس باخبر بودند، حتماً آن را الماسین معرفی می‌کردند. آنچه در قلمروی جهان طبیعت قرار دارد، همانا سنگ‌های بی اثری است که ذاتاً نه سودمند است، نه زیانبار؛ چنان که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «خداوند همگان، از عصر آدم علیه السلام تا پایان این عالم را به سنگ‌هایی که سود و زیان نمی‌رسانند، آزمود و اگر پایه و سنگ‌های برآمده آن (کعبه) از زمرد سبز و یاقوت سرخ و... بود، امثال دستور خدا آسان بود».^۲

ارزش حجر اسود یا احجار کعبه به معدنی بودن آنها نبود تا فضیلت خود را از نوع سنگ داشته باشد. سیم و زر ارزش معنوی ندارد؛ از این رو خداوند فرمود: فرعون با خوار شمردن وضع ساده و قانعانه حضرت موسای کلیم و گفتن «فَلَوْلَا أَلْقِي عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ»^۳، قوم خود را خفیف و تهی مغز کرد:

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۲۹۳-۲۹۵.

۲. نهج البلاغه، خ ۱۹۲.

۳. زخرف: ۵۳.



﴿فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ﴾^۱ و از آنان اطاعت گرفت و نیز

فرمود: ﴿وَلَوْ لَأَنَّ أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ

بِالْزَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقْفًا مِّنْ فَضَّةٍ﴾^۲؛ «اگر خوف کافر شدن

ساده لوحان نمی بود، ما به کافران آن قدر نعمت مادی می دادیم

که آنها متکاثرانه سقف خانه های خود را از نقره بسازند»^۳.

بنابراین هیچ تردیدی در فضیلت و شرافت حجرالأسود نیست

و همان طور که مرحوم علامه فرموده اند:

اشکالات مذکور یا از تعصب مذهبی مستشکل نشأت

گرفته، که حقایق معنوی مربوط به انبیا را قبول ندارد و

نمی پذیرد که ظواهر دینی متکی بر اصول و ریشه هایی

معنوی باشد یا ناشی از تقلید کورکورانه و ناخودآگاه از

علوم طبیعی است.^۴

۲. تاریخچه حجرالأسود از منظر روایات

هرچند در مورد حجرالأسود مطالب فراوانی در کتب تاریخی

نقل شده است، اما ما در این گفتار تاریخچه حجرالأسود را بیشتر

با تمرکز بر روایات اهل بیت علیهم السلام بررسی می کنیم.

مطابق روایات، حجرالأسود یکی از نشانه های مسجدالحرام^۵ و

به منزله دست راست خدا در زمین است که مؤمنان با آن بیعت

می کنند.^۶ این سنگ در ابتدا فرشته ای از فرشتگان بزرگ الهی بود.

۱. زخرف: ۵۴.

۲. زخرف: ۳۳.

۳. تفسیر تسنیم، جوادی آملی، ج ۷، صص ۴۴ و ۴۵.

۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۹۴.

۵. کافی، ج ۴، ص ۲۲۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۳۹.

۶. کافی، ج ۴، ص ۴۰۶؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۲۴.



داستان این فرشته و تبدیل شدن آن به سنگ و نزول آن به روی زمین، شنیدنی است که به آن اشاره می‌کنیم:

عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ^۱ قَالَ (الصادق عليه السلام): ... فَأَمَّا عَلَّةٌ مَا أَخْرَجَهُ
 اللَّهُ مِنَ الْجَنَّةِ فَهَلْ تُدْرِي مَا كَانَ الْحَجَرُ قُلْتُ لَا قَالَ كَانَ مَلَكًا
 مِنْ عَظَمَاءِ الْمَلَائِكَةِ عِنْدَ اللَّهِ فَلَمَّا أَخَذَ اللَّهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمِيثَاقَ كَانَ
 أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ أَقْرَبَ ذَلِكَ الْمَلِكُ فَأَتَخَذَهُ اللَّهُ أَمِينًا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ
 فَأَلْقَمَهُ الْمِيثَاقَ وَ أَوْدَعَهُ عِنْدَهُ وَ اسْتَعْبَدَ الْخَلْقَ أَنْ يُجَدِّدُوا عِنْدَهُ فِي
 كُلِّ سَنَةٍ الْإِقْرَارَ بِالْمِيثَاقِ وَ الْعَهْدِ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِمْ
 ثُمَّ جَعَلَهُ اللَّهُ مَعَ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ يُذَكِّرُهُ الْمِيثَاقَ وَ يُجَدِّدُ عِنْدَهُ الْإِقْرَارَ
 فِي كُلِّ سَنَةٍ فَلَمَّا عَصَى آدَمَ وَ أُخْرِجَ مِنَ الْجَنَّةِ أَنْسَاهُ اللَّهُ الْعَهْدَ وَ
 الْمِيثَاقَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى وُلْدِهِ لِمُحَمَّدٍ ﷺ وَ لِرِوَصِيهِ ﷺ وَ
 جَعَلَهُ تَائِهًا حَيْرَانَ فَلَمَّا تَابَ اللَّهُ عَلَى آدَمَ حَوَّلَ ذَلِكَ الْمَلِكَ فِي
 صُورَةِ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ فَرَمَاهُ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى آدَمَ ﷺ وَ هُوَ بِأَرْضِ الْهِنْدِ
 فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ آتَسَ إِلَيْهِ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُهُ بِأَكْثَرٍ مِنْ أَنَّهُ جَوْهَرَةٌ وَ
 أَنْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ لَهُ يَا آدَمُ أَتَعْرِفُنِي قَالَ لَا قَالَ أَجَلُ
 اسْتَحْوَذَ عَلَيْكَ الشَّيْطَانُ فَانْسَاكَ ذَكَرَ رَبِّكَ ثُمَّ تَحَوَّلَ إِلَى
 صُورَتِهِ الَّتِي كَانَ مَعَ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ لِآدَمَ أَتَيْنَ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ
 فَوَتَبَ إِلَيْهِ آدَمُ وَ ذَكَرَ الْمِيثَاقَ وَ بَكَى وَ خَضَعَ لَهُ وَ قَبَّلَهُ وَ جَدَّدَ
 الْإِقْرَارَ بِالْعَهْدِ وَ الْمِيثَاقِ ثُمَّ حَوَّلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى جَوْهَرَةِ
 الْحَجَرِ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ صَافِيَةً تُضِيءُ فَحَمَلَهُ آدَمُ ﷺ عَلَى عَاتِقِهِ

۱. سند روایت: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ عَثْرَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنِ ابْنِ سَيَانَ
 عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْقَطَّاطِ عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ. تمام روایات روایت، غیر از موسی بن عمر (بن
 یزید) که توثیق خاص ندارد، ثقہ هستند.

إِجْلَالًا لَهُ وَتَعْظِيمًا فَكَانَ إِذَا أَعْيَا حَمَلَهُ عَنْهُ جِبْرِئِيلٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَافَى بِهِ مَكَّةَ فَمَا زَالَ يَأْتِسُ بِهِ بِمَكَّةَ وَيُجَدِّدُ الْإِقْرَارَ لَهُ كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا بَنَى الْكَعْبَةَ وَضَعَ الْحَجَرَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ لِأَنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حِينَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْ وُلْدِ آدَمَ أَخَذَهُ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ وَفِي ذَلِكَ الْمَكَانِ أَلْقَمَ الْمَلِكُ الْمِيثَاقَ وَلِذَلِكَ وَضَعَ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ وَنَحَى آدَمَ مِنْ مَكَانِ الْبَيْتِ إِلَى الصَّفَا وَحَوَّاءَ إِلَى الْمُرْوَةِ وَوَضَعَ الْحَجَرَ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ فَلَمَّا نَظَرَ آدَمُ مِنَ الصَّفَا وَقَدْ وُضِعَ الْحَجَرُ فِي الرُّكْنِ كَبَّرَ اللَّهُ وَهَلَّلَهُ وَجَدَّهُ فَلِذَلِكَ جَرَتْ السُّنَّةُ بِالتَّكْبِيرِ وَاسْتِقْبَالِ الرُّكْنِ الَّذِي فِيهِ الْحَجَرُ مِنَ الصَّفَا فَإِنَّ اللَّهَ أَوْدَعَهُ الْمِيثَاقَ وَالْعَهْدَ دُونَ غَيْرِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَخَذَ الْمِيثَاقَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِحَمْدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنُّبُوَّةِ وَلِعَلِّيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوَصِيَّةِ اضْطَكَّتْ فَرَائِضُ الْمَلَائِكَةِ فَأَوَّلُ مَنْ أَسْرَعَ إِلَى الْإِقْرَارِ ذَلِكَ الْمَلِكُ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ أَشَدُّ حُبًّا لِحَمْدِ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْهُ وَ لِذَلِكَ اخْتَارَهُ اللَّهُ مِنْ بَيْنِهِمْ وَالْقَمَّةَ الْمِيثَاقَ وَهُوَ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَهُ لِسَانٌ نَاطِقٌ وَعَيْنٌ نَاطِقَةٌ يَشْهَدُ لِكُلِّ مَنْ وَفَاهُ إِلَى ذَلِكَ الْمَكَانِ وَ حَفِظَ الْمِيثَاقَ.^١

از بکیر بن اعین نقل شده که ... امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ... و اما علت اخراج حجر الأسود از بهشت. آیا می دانی اصل حجر الأسود چیست؟ بکیر می گوید: عرضه داشتیم: خیر. حضرت فرمود: حجر فرشته ای عظیم الشان و از بزرگان ملائکه بود و وقتی خداوند متعال از فرشتگان اخذ میثاق کرد، او اولین نفری از فرشتگان بود که اقرار نمود و ایمان



۱. کافی، ج ۴، ص ۱۸۵؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۹.



آورد. به همین خاطر خداوند متعال او را بر جمیع مخلوقات، امین قرار داد و میثاق خلایق را در او به رسم امانت قرار داد و از تمام مخلوقات اقرار گرفت که نزد او در هر سال اقرار به میثاق و عهدی را که خداوند از آنها گرفته است، تجدید کنند.

سپس حق تعالی او را با آدم در بهشت قرین قرار داد تا وی را متذکر میثاق مزبور نموده و نیز هر سال جناب آدم علیه السلام نزد او به عهد و پیمان گرفته شده اقرار کند و آن را بدین وسیله تجدید نماید و وقتی آدم علیه السلام عصیان نمود و از بهشت بیرون شد، خداوند متعال عهدی را که از آدم و فرزندانش برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و وصیش علیه السلام اخذ کرده بود از یاد آدم علیه السلام برد و وی را به نیشان انداخت و او را متحیر و مبهوت قرار داد و هنگامی که حق تعالی توبه آدم علیه السلام را پذیرفت، آن فرشته را (حجر) به صورت درّی سفید نمود و سپس از بهشت به طرف آدم علیه السلام پرتابش کرد.

آدم علیه السلام در آن وقت در سرزمین هند بود و وقتی آن درّه را دید، با آن انس گرفت؛ ولی بیش از اینکه آن جوهر و سنگ قیمتی است، شناختی نسبت به آن نداشت. خداوند عزّ و جل آن سنگ را به نطق آورد و گفت: «ای آدم آیا مرا می شناسی؟» آدم علیه السلام گفت: «خیر». سنگ گفت: «بلی مرا می شناسی، ولی شیطان بر تو غالب شد و پروردگارت را از یادت برد». سپس به همان صورتی که در بهشت با آدم علیه السلام بود در آمد و گفت: «کجا رفت آن عهد و میثاق که خداوند از تو گرفت؟» آدم علیه السلام به سوی او پرید و میثاق به یادش آمد و گریست و برای سنگ خضوع و خشوع



نمود و آن را بوسید و اقرار به عهد و میثاق را نزد او تجدید کرد.

سپس خداوند متعال آن فرشته را به سنگ درّی سفید و شفاف و نورانی درخشانده تبدیل کرد. آدم علیه السلام در مقام تجلیل و تعظیم بر آمده و آن را به دوش گرفت و هرگاه خسته می‌شد، جبرئیل علیه السلام آن را از آدم می‌گرفت و با خود حمل می‌کرد و به همین منوال می‌رفتند تا به مکه رسیدند. پیوسته آدم علیه السلام با آن مأنوس بود و در کنارش در مکه به سر می‌برد و در هر روز و شب، اقرار به میثاق و عهد می‌کرد و آن را تجدید می‌کرد.

سپس حق تعالی وقتی جبرئیل را به زمین فرستاد و کعبه را بنا نمود، جبرئیل به آن مکان که بین رکن و باب بیت باشد، فرود آمد و در آن مکان آدم علیه السلام را دید و این همان مکانی بود که خداوند اخذ میثاق نمود و فرشته عهد و میثاق را در همان‌جا در خود فرو برد و به همین خاطر حق تعالی، حجر را در آن رکن قرار داد، نه در رکن‌های دیگر. سپس خداوند، آدم علیه السلام را از جای بیت به طرف صفا و حوا را به جانب مروه راند. بعد حجر را گرفت و با قدرتش در همان رکن قرار داد و وقتی آدم علیه السلام از صفا چشمش به حجر افتاد که در رکن نصب شده، «اللّه اکبر و لا اله الاّ الله» گفت و خدا را تمجید و تعظیم نمود.

لذا سنت است که در هنگام روبه‌رو شدن با رکنی که حجر در آن است، از صفا تکبیر بگویند و خداوند عهد و میثاق را در آن حجر به ودیعه نهاد و در بین فرشتگان، تنها او بود که آن میثاق را در خود فرو برد؛ زیرا خداوند وقتی از



فرشتگان راجع به ربوبیت خود و نبوت حضرت محمد ﷺ و وصی بودن حضرت امیر المؤمنین علیؑ اقرار خواست، پشت ملائکه لرزید و اولین کسی که سرعت نمود و به آن اقرار کرد، همان فرشته (حجر) بود و از او دوستدارتر نسبت به محمد و آل محمد ﷺ هیچ فرشته‌ای نبود.

از این رو خداوند او را از بین آنها اختیار کرد و میثاق را در او نهاد و او روز قیامت خواهد آمد، در حالی که زبان گویا و چشم بینا داشته و برای تمام آنان که با او در آن مکان تجدید عهد کرده و امانت را حفظ نموده‌اند، شهادت خواهد داد.

این سنگ بهستی که به همراه حضرت آدم ﷺ به زمین آمد، در رکن شرقی کعبه قرار گرفت. این رکن همان جایی است که قبل از خلقت بشر و در عالم ذر، میثاق عهد «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» (بیمان تو حید و رسالت و ولایت) در کنار آن انجام گرفت و مبدأ ظهور حضرت حجت ﷺ است. در ادامه همین روایت چنین آمده است:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَضَعَ الْحَجْرَ الْأَسْوَدَ وَهِيَ جَوْهَرَةٌ أُخْرِجَتْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى آدَمَ ﷺ فَوُضِعَتْ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ لِعَلَّةِ الْمِيثَاقِ وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا أَخَذَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ وَفِي ذَلِكَ الْمَكَانِ تَرَاعَى لَهُمْ وَمِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ يَهْبِطُ الطَّيْرُ عَلَى الْقَائِمِ ﷺ فَأَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُهُ ذَلِكَ الطَّائِرُ وَهُوَ وَاللَّهُ جِبْرَائِيلُ ﷺ وَإِلَى ذَلِكَ الْمَقَامِ يُسْنِدُ الْقَائِمُ ظَهْرَهُ وَهُوَ الْحُجَّةُ وَالِدَلِيلُ عَلَى الْقَائِمِ وَهُوَ الشَّاهِدُ لِمَنْ وَافَاهُ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ وَالشَّاهِدُ عَلَى مَنْ أَدَّى إِلَيْهِ الْمِيثَاقَ وَالْعَهْدَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ وَآمَّا الْقُبَّةُ وَالْإِسْتِطْلَامُ فَلِعَلَّةِ

العهدَ مُجَدِّدًا لِذَلِكَ الْعَهْدِ وَ الْمِيثَاقِ وَ مُجَدِّدًا لِلْبَيْعَةِ لِئُؤَدُّوا إِلَيْهِ الْعَهْدَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ فَيَأْتُوهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ يُؤَدُّوا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْعَهْدَ وَ الْأَمَانَةَ اللَّذَيْنِ أُخِذَا عَلَيْهِمْ أَلَا تَرَى أَنَّكَ تَقُولُ أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ وَ وَاللَّهِ مَا يُؤَدِّي ذَلِكَ أَحَدٌ غَيْرُ شِيعَتِنَا وَ لَا حَفِظَ ذَلِكَ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ أَحَدٌ غَيْرُ شِيعَتِنَا وَ إِنَّهُمْ لَيَأْتُوهُ فَيَعْرِفُهُمْ وَ يُصَدِّقُهُمْ وَ يَأْتِيهِ غَيْرُهُمْ فَيُنْكِرُهُمْ وَ يُكَذِّبُهُمْ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَحْفَظْ ذَلِكَ غَيْرُكُمْ فَلَكُمْ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ وَ عَلَيْهِمْ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ بِالْحُفْرِ وَ الْجُحُودِ وَ الْكُفْرِ وَ هُوَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِيحْيَى ءِ وَ لَهُ لِسَانٌ نَاطِقٌ وَ عَيْنَانِ فِي صُورَتِهِ الْأُولَى يَعْرِفُهُ الْخَلْقُ وَ لَا يُنْكِرُهُ يَشْهَدُ لِمَنْ وَافَاهُ وَ جَدَّدَ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ عِنْدَهُ بِحِفْظِ الْعَهْدِ وَ الْمِيثَاقِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ يَشْهَدُ عَلَى كُلِّ مَنْ أَنْكَرَ وَ جَحَدَ وَ نَسِيَ الْمِيثَاقَ بِالْكَفْرِ وَ الْإِنْكَارِ.^١

خداوند تبارک و تعالی حجرالأسود را که سنگ گرانبهایبی بود از بهشت بیرون آورد و نزد حضرت آدم علیه السلام قرار داد و آن را در آن رکن وضع کرد؛ زیرا میثاق و پیمان خلایق در آن بود و توضیح آن این است که زمانی که ذریه آدم علیه السلام از پشت آنها خارج شده و خداوند در همان مکان از آنها اخذ میثاق نمود و ایشان را رؤیت کرد و نیز از همان مکان طیر و پرنده بر حضرت قائم علیه السلام هبوط خواهد نمود، اولین کسی که با قائم آل محمد علیه السلام بیعت خواهد کرد، همان طیر است.



۱. کافی، ج ۴، ص ۱۸۵؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۹.



به خدا سوگند! او جبرئیل علیه السلام است و حضرت به همان مقام تکیه خواهد داد و آن تکیه گاه، حجّت و برهان است بر حضرت قائم علیه السلام؛ چنانچه شاهد است برای هر کسی که با آن جناب در آن مکان وفای به عهد کرده و نیز شهادت می دهد برای کسی که میثاق و عهدی را که خداوند از بندگان اخذ کرده است، به آن حضرت اداء کند. اما اینکه آن را بوسیده و استلامش می کنند، علتش آن است که با این وسیله، مردم تجدید عهد و میثاق نموده و بیعت خود را یک بار دیگر تجدید می نمایند و عهدی را که از آنها در عالم میثاق گرفته شده، به آن اداء می کنند؛ لذا در هر سال نزد حجر آمده و آن پیمان و میثاق را با آن تجدید می کنند. مگر توجه نمی کنی که وقتی به حجر رسیدی می گویی: «امانت را اداء کرده و میثاقم را تجدید نموده تا برایم شهادت دهی که به عهدم وفاء نمودم».

به خدا سوگند غیر از شیعیان ما، احدی آن عهد را وفاء نمی کند و اساساً غیر از ایشان هیچ کس آن عهد و میثاق را نگه نداشته است. و شیعیان هر گاه نزدش می آیند ایشان را شناخته و تصدیقشان می کند و دیگران که به حضورش می رسند، انکارشان کرده و در آنچه می گویند، تکذیبشان می کند و جهتش آن است که غیر از شما شیعیان، کسی آن امانت و عهد را حفظ و نگهداری نکرده است. در نتیجه به نفع شما و بر علیه و ضرر دیگران شهادت می دهد. یعنی شهادت می دهد که شما به عهد وفا کردید و غیر شما آن را نقض و انکار کرده و به آن کفر ورزیده اند و شهادت حجر در روز قیامت، حجّت بالغه خداوند متعال علیه آنان است.



در روز قیامت حجر می‌آید، در حالی که زبانی گویا و دو چشم دارد و این هیئت حجر، همان صورت اولی اوست که تمام خلایق، او را با آن صورت شناخته و انکارش نمی‌کنند. بله هر کسی با آن در دنیا به عهدش وفاء نمود و پیمان و میثاق را با استلامش تجدید کرد و بدین وسیله نشان داد، آن را حفظ کرده و نگاه داشته و امانت را به آن تحویل داده، بی‌گمان حجر به نفعش شهادت می‌دهد و هر کسی آن را انکار و میثاق را فراموش کرده باشد، بی‌گمان در حَقِّش شهادت به کفر و انکار می‌دهد.

این سنگ تا طوفان نوح بر جای خود قرار داشت؛ اما با آغاز طوفان، خداوند آن را نزد کوه ابوقیسیس به امانت گذارد تا آن‌گاه که حضرت ابراهیم علیه السلام خواست کعبه را بنا نهد و سنگی را به عنوان نشان آغاز طواف برگزیند، جبرئیل این سنگ را از کوه ابوقیسیس نزد حضرت ابراهیم علیه السلام آورد و آن حضرت نیز آن را در جایش نصب کرد^۱ و طبق روایات شیعه، وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام به موضع حجر رسید، ندایی از کوه ابوقیسیس شنید که امانتی نزد من داری و آن حجرالأسود است. ابراهیم علیه السلام آن را در جایگاهش قرار داد.^۲

همواره انسان‌ها و حتی مشرکان به این سنگ احترام می‌گذاشتند و با اینکه بت پرستان در دوران جاهلیت، سنگ‌های مختلفی را پرستش می‌کردند و حجرالأسود نیز بسیار محترم بود، اما هیچ‌گاه پرستیده نشد و این سنگ، همواره رمز توحید خالص

۱. اخبار مکه، ازرقی، ج ۱، ص ۶۲؛ اثاره الترغیب، ج ۱، ص ۹۹.

۲. کافی، ج ۴، ص ۲۰۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۱۲.



و نفی شرک بوده است.^۱

روایات، علت تغییر رنگ حجرالأسود را گناه گناهکاران و لمس مشرکان می دانند:^۲

عَنْ أَبِي إِسْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: ... وَأَنْزَلَ اللَّهُ
الْحُجْرَةَ الْأَسْوَدَ وَكَانَ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ وَأَضْوَأَ مِنَ الشَّمْسِ
وَإِنَّمَا اسْوَدَّ لِأَنَّ الْمُشْرِكِينَ تَمَسَّحُوا بِهِ.^۳

از امام صادق عليه السلام روایت شد که فرمود: وقتی خداوند حجرالأسود را به زمین فرستاد، در آغاز از شیر سفیدتر و از خورشید درخشان تر بود و به سبب آنکه مشرکان آن را لمس کرده اند، سیاه شده است.

حجرالأسود به دست عمرو بن حارث بن مضاض جرهمی، از سران قبیله جرهم و نیز به دست سران قبیله ایاد، در نزاع با مضریان، در دوره پیش از اسلام ربوده شد.^۴

در عصر جاهلیت و پنج سال پیش از بعثت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله (سال ۳۵ عام الفیل)، قریش به خاطر سیل های فراوانی که وارد مسجد می شد، برای حل مشکل و انجام تغییراتی، کعبه را ویران کرد و آن را دوباره ساخت؛^۵ البته این کار زیر نظر حضرت

۱. التاريخ التویم، ج ۲، ص ۲۴۱؛ قوامیس الحج، ج ۱، ص ۸۴۶.

۲. کافی، ج ۴، ص ۱۹۱؛ إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۲، ص ۳۲۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۱۸؛ مسند احمد، احمد بن حنبل، ج ۱، صص ۳۰۷ و ۳۲۹.

۳. کافی، ج ۴، ص ۱۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۹۵.

۴. مرآة الحرمین، ج ۱، صص ۲۷۷-۲۸۰.

۵. «إِنَّمَا هَدَمَتْ قُرَيْشُ الْكَعْبَةَ لِأَنَّ السَّيْلَ كَانَ يَأْتِيهِمْ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ فَيَدْخُلُهَا فَيَنْصَدَعَتْ وَسُرِقَ مِنَ الْكَعْبَةِ غَرَالٌ مِنْ ذَهَبٍ رِجْلَاهُ مِنْ جَوْهَرٍ وَكَانَ حَائِطُهَا قَصِيراً... فَأَزَادَتْ قُرَيْشٌ أَنْ يَبْدُمُوا الْكَعْبَةَ وَيَبْنُوها وَيَزِيدُوا فِي عَرْضِهَا»؛ «سیل از محله های بالای مکه جاری

و وارد مسجد می شد و حتی یک بار، [در] کعبه را شکست و باعث شد ←

رسول ﷺ انجام گرفت.^۱ در روایات اهل بیت علیهم السلام، به این داستان اشاره شده است:

إِنَّ قُرَيْشًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ هَدَمُوا الْبَيْتَ فَلَمَّا أَرَادُوا بِنَاءَهُ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ وَالْقِيَّ فِي رُوعِهِمُ الرَّعْبُ حَتَّى قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: لِيَأْتِي كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِأَطْيَبِ مَالِهِ وَلَا تَأْتُوا بِهَالٍ اكْتَسَبْتُمُوهُ مِنْ قَطِيعَةٍ رَحِمٍ أَوْ حَرَامٍ. فَفَعَلُوا فَحُلِيَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ بِنَائِهِ. فَبَنَوْهُ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى مَوْضِعِ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَتَشَاجَرُوا فِيهِ أَيُّهُمْ يَضَعُ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ فِي مَوْضِعِهِ حَتَّى كَادَ أَنْ يَكُونَ بَيْنَهُمْ شَرٌّ. فَحَكَمُوا أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا أَنَّهُمْ أَمَرَ بِثَوْبٍ فَبَسَطُوهُ ثُمَّ وَضَعَ الْحَجَرَ فِي وَسْطِهِ ثُمَّ أَخَذَتِ الْقَبَائِلُ بِجَوَانِبِ الثَّوْبِ فَرَفَعُوهُ ثُمَّ تَنَاولَهُ ﷺ فَوَضَعَهُ فِي مَوْضِعِهِ فَحَصَّهُ اللَّهُ بِهِ.^۲

قریش در جاهلیت، بیت را ویران کردند، پس چون خواستند آن را بسازند، عاملی مانع از این کار شد و هراس به دل‌هایشان افتاد؛ چندان که یکی از ایشان گفت: «بایستی هر یک از شما پاکیزه‌ترین مال خود را بیاورد و مالی را نیاورید که از راه قطع رحم یا راه حرام به دست آورده‌اید».

→ مجسمه طلایی یک آهو که پاهایش از جواهر بود، از کعبه به سرقت رود. از این رو قریش تصمیم گرفت کعبه را تخریب کند و از نو بسازد و مساحت آن را بیفزاید». کافی، ج ۴، ص ۲۱۷.

۱. «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَاهَمَ قُرَيْشًا فِي بِنَاءِ الْبَيْتِ فَصَارَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ بَابِ الْكَعْبَةِ إِلَى النَّصْفِ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ»؛ «رسول خدا صلی الله علیه و آله در ساختن بیت با قریش سهم شد و از باب کعبه تا نصف ما بین رکن یمانی تا حجرالأسود، در سهم او قرار گرفت». کافی، ج ۴، ص ۲۱۸.

۲. کافی، ج ۴، ص ۲۱۷؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۱۴.





آنان نیز چنین کردند و راه برای ساختن بیت، هموار شد. آنها به کار ساختن بیت پرداختند تا به محل نصب حجرالأسود رسیدند. پس برای نصب حجر، مشاجره‌ای میان ایشان در گرفت؛ چندان که نزدیک بود شری در میان ایشان پدید آید. آنان برای پایان دادن به درگیری، توافق کردند که نخستین کسی که از در مسجد وارد می‌شود، میان ایشان حکم باشد. در این هنگام، رسول خدا ﷺ وارد شد و چون به جمع ایشان پیوست و ماجرای آنان را دریافت، فرمود تا جامه‌ای آورند. آن‌گاه سنگ را میان آن نهاد و سران قبایل، اطراف آن جامه را گرفتند و آن را از جای برداشتند. سپس پیامبر اکرم ﷺ آن را برداشت و در جای خود قرار داد. از این رو خدای [عزوجل] او را به این امر اختصاص داد. در سال ۶۴ هـ. ق، لشکریان یزید برای مقابله با «عبدالله بن زبیر»، کعبه را سنگباران و تخریب کردند و به آتش کشیدند و در این حمله و آتش‌سوزی، حجرالأسود سه تکه شد. عبدالله بن زبیر، کعبه را با برخی تغییرات، بازسازی کرد. از جمله اینکه تکه‌های حجرالأسود را با بندهای نقره‌ای به هم وصل و بر دیوار کعبه محکم کرد.^۱

در سال ۷۳ هـ. ق «حجاج بن یوسف ثقفی»، کعبه ساخته شده توسط ابن‌زبیر را ویران و بازسازی کرد و مطابق روایات، این بازسازی زیر نظر امام سجاد علیه السلام انجام گرفت^۲ و حجرالأسود به

۱. اخبار مکه، ازرقی، ج ۱، صص ۱۳۸-۱۴۰؛ التاریخ القویم، ج ۲، ص ۲۶۱؛ تاریخ الکعبة المعظمة، عمارتها و کسوتها و سدانها، حسین عبدالله باسلامه، ج ۱، ص ۱۵۱.
 ۲. کافی، ج ۴، ص ۲۲۲؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۴۸؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۲.



دست حضرت نصب شد. به این روایت دقت کنید:

أَنَّ الْحِجَّاجَ لَمَّا فَرَّغَ مِنْ بِنَاءِ الْكَعْبَةِ سَأَلَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام أَنْ
يَضَعَ الْحِجْرَ فِي مَوْضِعِهِ فَأَخَذَهُ وَوَضَعَهُ فِي مَوْضِعِهِ.^۱

وقتی کار بنای کعبه توسط حجاج (ثقفی) به پایان رسید، از امام سجاد علیه السلام درخواست کرد که حجرالأسود را در جایش نصب کند. حضرت حجر را گرفت و در جایش نصب کرد. در زمان هارون عباسی (م. ۱۹۳ هـ. ق) از بیم اینکه به حجرالأسود آسیبی برسد، با الماس در سنگ‌های پیرامون حجر، سوراخ‌هایی ایجاد کردند و آنها را با نقره پر کردند.^۲

در سال ۲۸۶ هـ. ق در مناطقی از جنوب خلیج فارس، در بحرین، قطیف و احساء، قرامطی‌ها حکومت نسبتاً مقتدری تشکیل دادند که در رأس آن، شخصی به نام «ابوسعید جنابی» بود. حملات قرامطه به شهرها و آبادی‌های دور و نزدیک و کشتار بی‌رحمانه مردم، رعب و وحشت عجیبی در دل مسلمانان ایجاد کرده بود. در این میان، کاروان‌های حج بیش از همه در معرض خطر بودند. همواره به کاروان‌های حجاج، به خصوص حاجیانی که از طرف عراق به مکه می‌رفتند و مجبور بودند از حوزه نفوذ قرامطه عبور کنند، حمله می‌شد.

این حملات در سال‌های ۳۱۳ و ۳۱۴ هـ. ق، آن‌چنان شدید بود که در این سال‌ها، هیچ یک از کسانی که از راه عراق به مکه عازم بودند، موفق به انجام مناسک حج نشدند؛ تا اینکه در سال ۳۱۷ هـ. ق، خشونت به اوج خود رسید و فاجعه‌ای عظیم رخ داد. در این سال،

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۱۶.

۲. شفاء الغرام، ج ۱، ص ۲۵۷؛ التاریخ القویم، ج ۲، ص ۲۶۲.



قرامطه طبق یک نقشه حساب شده، به کاروان‌هایی که از طریق عراق رهسپار مکه بودند، حمله نکردند و کاروان‌های حجاج، از جمله کاروان عراق، به سرپرستی «منصور دیلمی» سالم و بدون مزاحمت به مکه رسیدند، اما چون روز «ترویبه» رسید، قرامطه به فرماندهی «ابوطاهر جنابی» (م. ۳۳۲ ه. ق) حجاج را غافلگیر کرده، با یک یورش وحشیانه، هم به آنها و هم به ساکنین شهر مکه حمله کردند و دست به کشتار عجیبی زدند و اهانت بی سابقه‌ای در مسجدالحرام اتفاق افتاد.

در این واقعه، «ابوطاهر» که مست بود، با یک سپاه ۹۰۰ نفری وارد مسجدالحرام شد. او سوار بر اسب، شمشیر عریانی در دستش بود. قرامطه هرچه توانستند از حجاج و اهل مکه کشتند و از مقدسات اسلامی هتک حرمت کردند. شمشیرهای قرامطه به طواف‌کنندگان، نمازگزاران و کسانی که به دره‌ها و کوه‌ها فرار کرده بودند، رحم نمی‌کرد. تعداد کشته‌شدگان به حدود ۳۰ هزار نفر رسید که بسیاری از آنها را در چاه زمزم ریختند و بعضی‌ها را بدون غسل، کفن و نماز در جاهای دیگر دفن کردند.

قرامطه علاوه بر کشتارهای بی‌رحمانه، غارت اموال حجاج و اهل مکه، زیورها و از جمله پرده کعبه را غارت کردند و در آن را کندند و خواستند ناودان بیت را از جای خود بکنند، ولی متصدی این کار سقوط کرد و مرد. مهم‌تر از همه اینکه حجرالأسود را از جای خود کندند و با خود به بحرین بردند. بنا بر روایات مختلف، در این واقعه حجرالأسود به چند تکه تقسیم شد.

قرامطه حجرالأسود را به شهر «احساء» بردند و اینکه در بعضی از منابع، محل نگهداری حجرالأسود، بحرین یا هجر ذکر



شده، به این دلیل است که در آن زمان به منطقه وسیعی از شمال عربستان فعلی، بحرین یا هجر گفته می‌شد که شهر «احساء»، داخل همین منطقه قرار داشت. در این مدت مردم جای خالی حجرالأسود را استلام می‌کردند و به جایگاه آن تبرک می‌جستند. حجرالأسود مدت ۲۲ سال در بحرین ماند و در طول این مدت، اقدامات دو قطب سیاسی جهان اسلام یعنی عباسی‌ها در بغداد و فاطمی‌ها در آفریقا برای وادار کردن قرامطه به بازگرداندن حجرالأسود بی‌نتیجه بود.^۱

سرانجام این سنگ در روز عید قربان سال ۳۳۹ هـ. ق پس از ۲۲ سال به دست سنبر بن حسن قرمطی به مکه بازگردانده شد، در حالی که سنگ بر اثر ضرباتی که بر آن وارد شده بود، آسیب دیده و برای حفظ آن نواری از نقره به دور آن قرار داده بودند.^۲ داستان نصب حجرالأسود به دست امام زمان علیه السلام شنیدنی است:

قطب راوندی از جعفر بن محمد قولویه، صاحب کامل الزیارات نقل می‌کند: من در سال ۳۳۹ هـ. ق به بغداد رفتم و تصمیم داشتم برای انجام مراسم حج، به مکه بروم، آن سال همان سالی بود که قرامطه می‌خواستند حجرالأسود را که ۲۲ سال قبل به سرقت برده بودند، به مکه بازگردانند و در کعبه نصب کنند و این زمان، اوایل غیبت کبرا بود. در این جریان بزرگ‌ترین چیزی که فکر مرا مشغول کرده بود، این بود که چه کسی حجرالأسود را

۱. الجامع اللطیف فی فضل مکه، ص ۲۵؛ اشارة الترغیب، ج ۱، صص ۱۲۲ و ۱۲۳؛

الانس الجلیل، ابوالیمن علیمی، ج ۱، ص ۴۰۹؛ التاریخ القویم، ج ۲، ص ۲۶۲؛ شفاء الغرام، ج ۱، ص ۲۵۷؛ الأعلام، زرکلی، ج ۳، ص ۱۲۳.

۲. التاریخ القویم، ج ۳، ص ۲۸۵؛ شفاء الغرام، ج ۱، ص ۲۵۸؛ الجامع اللطیف فی فضل مکه، ص ۲۵.



نصب خواهد کرد؛ زیرا مطابق احادیث می‌دانستم که هرگاه حجرالأسود از جای خود منتقل شود، حجّت خدا آن را در جای خود نصب می‌کند. بر همین اساس می‌خواستم به این وسیله، حجّت خدا، حضرت مهدی علیه السلام را که نصب‌کننده حجرالأسود است، زیارت کنم.

متأسفانه این مسئله زمانی پیش آمد که من چنان بیمار شدم که از جان خود ترسیدم و فکر کردم این بیماری مرا خواهد کشت. بنابراین نتوانستم به مکه سفر کنم و به هدف خود برسم. از این رو شخصی را که معروف به ابن‌هشام بود، به نیابت گرفتم تا او به نیابت از من به مکه رود و مراسم حج را به جا آورد. نامه‌ای به حضرت مهدی علیه السلام نوشتم و در آن نامه خواستم که آن حضرت بفرماید که آیا امسال من بر اثر این بیماری می‌میرم یا نه؟ چند سال عمر می‌کنم؟ همه فکرم این بود که این نامه به دست آن کسی که حجرالأسود را نصب می‌کند برسد و جواب آن را بدهد، نامه را به نایب ابن‌هشام دادم و هدفم را برای او بیان کردم و تأکید نمودم که نامه را به نصب‌کننده حجرالأسود برساند و جوابش را از او بگیرد.

ابن‌هشام می‌گوید: به سوی مکه حرکت کردم و به مکه رسیدم، مبلغی پول به خدمتکاران کعبه دادم تا هنگام نصب حجرالأسود مرا یاری کنند و کسی جلوی مرا نگیرد تا بتوانم خود را نزدیک نصب‌کننده حجرالأسود برسانم. وقت نصب حجرالأسود فرا رسید، خدمتکاران مرا فرا گرفتند و یاری کردند. در میان ازدحام جمعیت جلو رفتم، دیدم هر کسی جلو می‌آمد و حجرالأسود را نصب می‌کرد، اما حجرالأسود در جای خود قرار



نمی‌گرفت و می‌لرزید و می‌افتاد، تا اینکه جوانی زیبا چهره و گندمگون را دیدم به پیش آمد و حجرالأسود را گرفت و در جای خود نصب کرد. حجرالأسود آن چنان محکم در جای خود قرار گرفت که گویی همیشه در آنجا بوده است؛ آن‌گاه آن جوان از میان جمعیت رفت.

خروش و صدا از مردم بلند شد و دسته‌دسته از مسجدالحرام بیرون می‌آمدند. من عقب آن جوان به سرعت روانه شدم، بین مردم را می‌شکافتم و از راست و چپ دور می‌کردم و می‌دویدم به طوری که مردم گمان می‌کردند دیوانه شده‌ام. چشمم را از آن جوان برنمی‌داشتم تا مبادا از من غایب شود؛ تا اینکه از میان مردم بیرون رفتم. آن جوان با کمال آهستگی می‌رفت و من با سرعت حرکت می‌کردم، ولی هرچه می‌دویدم به او نمی‌رسیدم تا اینکه آن جوان به جایی رسید که غیر از من و او کسی در آنجا نبود. آن‌گاه به من توجه کرد و فرمود: «آن نامه را که همراه داری به من بده». نامه را به دستش دادم، آن را باز نکرد و فرمود: «به او (جعفر بن محمد بن قولویه) بگو از این بیماری، ترسی بر تو نیست و سلامتی خود را باز مییابی و سرانجام عمر تو، بعد از سی سال است».

ابن هشام پیام حضرت مهدی علیه السلام را به جعفر بن محمد بن قولویه رسانید و او اطمینان یافت که در آن سال نمی‌میرد و بر یقینش به حضرت مهدی علیه السلام افزوده شد.

وقتی که سال ۳۶۹ هـ. ق، فرا رسید (یعنی سی سال بعد از خبر حضرت مهدی علیه السلام)، جعفر بن محمد بن قولویه بیمار و بستری شد. او وصیت کرد و کفن و حنوط و ضروریات سفر آخرت را



فراهم نمود و با نزدیکان خداحافظی می کرد. مردم به او گفتند، بیماری تو آن قدر سخت نیست، عجله نکن و نگران نباش. در جواب می گفت: «مولایم حضرت مهدی علیه السلام فرموده همین امسال می میرم». او همان سال با همان بیماری از دنیا رفت و به لقاء الله پیوست.^۱

در سال ۳۶۳ هـ. ق مردی مسیحی از روم قصد داشت در مقابل دریافت پولی هنگفت، حجرالأسود را از جا بکند. وی در ظاهر مردی مستمند، در حالی که تنها یکی دو نفر به طواف مشغول بودند، به کنار حجرالأسود رفت و با تیشه، ضربه سختی به آن زد و چون خواست ضربه دیگری بزند، مرد یمنی که در طواف بود، با خنجر او را سخت زخمی کرد. سپس مردم از اطراف مسجد جمع شدند و پس از آنکه او را به بیرون از مسجد الحرام بردند، همیزم بسیار فراهم کردند و او را در آتش سوزاندند.^۲

در سال های ۴۱۳ و ۹۹۰ هـ. ق نیز قضایایی شبیه به این اتفاق افتاد و ضرباتی با گرز بر حجرالأسود وارد شد؛ تا جایی که بر اثر این ضربات، حجرالأسود شکافته شد و تکه های ریزی از آن بر زمین ریخت.^۳

این ضربات باعث شد که این سنگ مقدس چند تکه شود. علاوه بر این هنگام بازسازی کعبه در عهد سلطان مراد عثمانی در

۱. كشف الغمة، علی بن عیسی اربلی، ج ۲، ص ۵۰۲؛ الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، علی بن محمد عاملی، ج ۲، ص ۲۱۳.

۲. التاريخ القويم، ج ۲، ص ۲۶۴؛ تاریخ الكعبة المعظمة، عمارتها و كسوتها و سداتها، ج ۱، ص ۱۵۱.

۳. التاريخ القويم، ج ۲، صص ۲۶۴ و ۲۶۵؛ شفاء الغرام، ج ۱، ص ۲۵۹؛ الكامل فی التاريخ، ابن اثیر، ج ۹، ص ۳۳۲؛ تاریخ الكعبة المعظمة، عمارتها و كسوتها و سداتها، ج ۱، ص ۱۵۴.



سال ۱۰۴۰ ه. ق، حجرالأسود چندین تکه شد و پس از آزمایش‌های فراوان، از ترکیب موادی مخصوص، چسبی ساختند که پاره‌های آن را به‌خوبی به هم وصل کرد.^۱

آسیب دیدن و شکستن حجرالأسود در حوادث متعدد، سبب شد تا برای حفظ قطعات آن، پس از نصب سنگ، حلقه‌ای به دور قطر بیرونی آن کشیده شود. این حلقه که بارها تعویض شد، غالباً از جنس نقره و گاه نیز از طلا^۲ تهیه می‌شد.^۳ در سال ۱۲۹۰ ه. ق پوشش دیگری از نقره به وزن دو کیلو به دور حجرالأسود افزوده شد و تکه‌های سنگ را که در آن هنگام ۱۷ قطعه شده بود، به هم پیوند دادند و قسمت بیرونی آن را با پوششی از نقره خالص پوشانیدند و از آن صفحه دایره‌ای به قطر ۲۷^۴ و به نقلی ۳۷ سانتیمتر^۵ که بتوان با سر و صورت، آن را لمس کرد و بوسید، کار گذاشتند.^۶

۱. التاريخ القويم، ج ۲، ص ۲۶۵.

۲. تحصيل المرام، ص ۱۹۱؛ التاريخ القويم، ج ۳، صص ۲۸۵ و ۲۸۶.

۳. اخبار مکه، ازرقی، ج ۱، ص ۱۳۵؛ مرآة الحرمين، ج ۱، صص ۲۶۴ و ۳۰۴.

۴. مرآة الحرمين، ج ۱، ص ۲۶۴.

۵. موسوعة العتبات المقدسة، جعفر خلیلی، ج ۱، ص ۶۳.

۶. راهنمای حرمین شریفین، ابراهیم غفاری، ج ۱، ص ۱۸۵.

فصل دوم: جایگاه حجرالأسود در طواف

گفتار اول: آغاز و پایان طواف با حجرالأسود

یکی از شرایط صحت طواف، این است که مبدأ و منتهای آن، رکنی باشد که حجرالأسود در آن واقع شده است. برای اثبات این مدعا، هم به اجماع محصل^۱ و هم به اجماع منقول^۲ استناد شده است؛ بلکه نقل اجماع بر آن توسط فقها در حد استفاضه است.^۳ علاوه بر اجماع، روش طواف پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حجة الوداع^۴ و

-
۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، محقق حلی، ج ۱، ص ۲۴۲؛ الدرر السعیدة فی فقه الإمامیة، شهید اول، ج ۱، ص ۳۹۴.
 ۲. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، علامه حلی، ج ۱۰، ص ۳۱۹؛ مدارک الأحکام فی شرح عبادات شرائع الإسلام، محمد موسوی عاملی، ج ۸، ص ۱۲۵؛ الحدائق الناضرة، ج ۱۶، ص ۱۰۰؛ ریاض المسائل، ج ۷، ص ۱۵؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، محمدحسن نجفی، ج ۱۹، ص ۲۸۷.
 ۳. جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۲۸۷.
 ۴. دعائم الإسلام، نعمان بن محمد مغربی، ج ۱، ص ۳۱۲؛ سبیل الهدی والرشاد، صالحی شامی، ج ۸، ص ۴۶۲؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۱، ص ۴۵۶؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۷۳؛ صحیح ابن خزیمة، ج ۴، صص ۲۱۲ و ۲۲۹؛ ←



شیوه طواف ائمه معصومین علیهم السلام^۱ و ضرورت فقه^۲ و سیره عملی متشرعه و کل مسلمانان^۳ نیز بر این مطلب دلالت دارند. روایات اهل بیت علیهم السلام نیز این مدعا را تأیید می‌کنند؛ البته به خاطر وضوح مطلب برای مسلمانان، این امر مورد سؤال واقع نشده و تنها در ضمن جواب از موضوعات دیگر به آن اشاره شده است. به عنوان نمونه به این روایات دقت کنید:

روایت اول: صحیح معاویه بن عمار

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ اخْتَصَرَ فِي الْحُجْرِ فِي الطَّوَافِ فَلْيُعِدْ طَوَافَهُ مِنَ الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ إِلَى الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ.^۴

معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: هر کس از داخل حجر اسماعیل بچرخد و طواف خود را کوتاه کند، باید طوافش را از حجر الأسود تا حجر الأسود دوباره اعاده کند.

روایت دوم: صحیح حسن بن عطیه

مشایخ ثلاثه (شیخ صدوق، شیخ کلینی و شیخ طوسی علیهم السلام) از حسن ابن عطیه چنین نقل می‌کنند:

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِيَّةَ قَالَ: سَأَلَهُ سُلَيْمَانُ بْنُ خَالِدٍ وَ أَنَا مَعَهُ عَنْ رَجُلٍ طَافَ بِالْبَيْتِ سِتَّةَ أَشْوَاطٍ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ كَيْفَ

→ الدرر فی اختصار المغازی و السیر، ابن عبدالبر، ص ۲۷۷؛ البداية و النهایة، ج ۵، ص ۱۷۷؛ السیرة النبویة، ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۱۷؛ السیرة الحلبیة، حلبی، ج ۳، ص ۳۱۴.

۱. حج الأنبياء و الأئمة عليهم السلام، عباد الله سرشار و محمدرضا نعمتی، ص ۳۷۵.

۲. مهذب الأحكام، سبزواری، ج ۱۴، ص ۵۲.

۳. الحج فی الشریعة الإسلامیة الغراء، جعفر سبحانی، ج ۴، ص ۸۱.

۴. کافی، ج ۴، ص ۴۱۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۵۷.



طَافَ سِتَّةَ أَشْوَاطٍ قَالَ اسْتَقْبَلَ الْحُجْرَةَ وَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَعَقَدَ
وَاحِدًا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَطُوفُ شَوْطًا فَقَالَ سُلَيْمَانُ فَإِنَّهُ فَاتَهُ
ذَلِكَ حَتَّى أَتَى أَهْلَهُ قَالَ يَا مُرَّ مَنْ يَطُوفُ عَنْهُ.^۱

حسن بن عطیه نقل می کند: سلیمان بن خالد در حضور من از امام صادق علیه السلام پرسید: «حکم کسی که شش دور طواف کعبه کرده چیست؟» حضرت فرمود: «آن شش دور را چگونه طواف کرده است؟» سلیمان گفت: «[هر بار] روبه روی حجر ایستاده و گفته: الله اکبر و یک دور حساب کرده است». حضرت فرمود: «یک دور دیگر طواف کند». سلیمان گفت: «این کار را نکرده و به نزد اهل خود برگشته است». حضرت فرمود: «نایی بگیرد که از طرف او طواف کند».

روایت سوم: صحیح عبدالله بن سنان

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذَا كُنْتَ فِي
الطَّوَافِ السَّابِعِ فَأَنْتِ الْمُتَعَوِّذُ وَهُوَ إِذَا قُمْتَ فِي دُبْرِ الْكَعْبَةِ
حِذَاءَ الْبَابِ فَقُلْ: اللَّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْنَكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ وَهَذَا مَقَامُ
الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ اللَّهُمَّ مِنْ قَبْلِكَ الرَّوْحُ وَالْفَرْجُ ثُمَّ اسْتَلِمِ
الرُّكْنَ الْيَمَانِيَّ ثُمَّ أَتِ الْحُجْرَةَ فَأَخْتِمِ بِهِ.^۲

عبدالله بن سنان روایت می کند: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی به دور هفتم طواف رسیدی به متعوذ (پناهگاه) بیا. متعوذ درست روبه روی در کعبه در پشت کعبه است و در آنجا

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۱۸؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۳۹۶؛ تهذيب الأحكام، ج ۵، ص ۱۰۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۵۸.
۲. کافی، ج ۴، ص ۴۱۰؛ تهذيب الأحكام، ج ۵، ص ۱۰۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۴۵.



بگو: «خداوندا! این خانه، خانه توست و این بنده، بنده تو و این جایگاه، جایگاه کسی است که از آتش جهنم به تو پناه آورده است. خداوندا! روح و گشایش از سوی توست». سپس رکن یمانی را استلام کن و بعد به سمت حجر بیبا و طواف را به آن ختم کن.

طبق این روایات، روش صحیح طواف، طوافی دانسته شده که از حجر آغاز شود و به حجر پایان پذیرد.

اشکال:

در روایتی صحیح که شیخ کلینی رحمته الله علیه از معاویه بن عمار نقل کرده، شرطیت آغاز طواف از حجرالأسود به خاطر کثرت جمعیت برداشته شده است:

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله علیه كُنَّا نَقُولُ لَا بُدَّ أَنْ نَسْتَفْتِحَ بِالْحَجَرِ وَنَخْتِمَ بِهِ فَإِنَّمَا الْيَوْمَ فَقَدْ كَثُرَ النَّاسُ.^۱

امام صادق رحمته الله علیه فرمود: قبلاً می گفتیم: باید از حجر آغاز کنیم و به حجر ختم کنیم، اما امروزه جمعیت مردم زیاد شده است.

علاوه بر این، شیخ طوسی رحمته الله علیه در کتاب «الإقتصاد» در مورد این حکم از واژه «ینبغی» استفاده کرده که ظاهر آن این است که مبدأ بودن حجرالأسود از شرایط صحت طواف نیست و تنها امری استحبابی است. ایشان می نویسد:

فإذا أراد الطواف فينبغي أن يبتدئ أولاً بالحجر الأسود، و يطوف سبعة أشواط.^۲

وقتی مکلف خواست طواف کند، شایسته است که از حجرالأسود آغاز کند و هفت شوط طواف نماید.

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۰۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۵.

۲. الاقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد، شیخ طوسی، ص ۳۰۳.

پاسخ:

اولاً مقصود از روایت مذکور، بی‌گمان نفی شرطیت آغاز طواف به حجر و پایان طواف به حجر نیست، بلکه مقصود رفع شرطیت یا استحباب استلام حجر در آغاز و پایان طواف است؛^۱ زیرا تناسب حکم و موضوع که شلوغی جمعیت ارتباطی با مبدأ و منتهای طواف ندارد، با شرطیت استلام در طواف، و نه خود طواف، سازگار است.^۲

علاوه بر این، شیخ طوسی رحمته الله علیه از راوی همین روایت (معاویة بن عمار) روایتی شبیه به روایت مذکور را نقل می‌کند که در آن به موضوع استلام تصریح شده است:

عَنْ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ امْرَأَةٍ حَجَّتْ مَعَنَا وَهِيَ حُبْلَى وَ لَمْ تَحِجَّ قَطُّ يُرَاحِمُ بِهَا حَتَّى تَسْتَلِمَ الْحَجَرَ قَالَ لَا تُعَرِّزُوا بِهَا قُلْتُ فَمَوْضُوعُ عَنْهَا قَالَ كُنَّا نَقُولُ لَا بُدَّ مِنْ اسْتِلَامِهِ فِي أَوَّلِ سَبْعٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ رَأَيْنَا النَّاسَ قَدْ كَثُرُوا وَ حَرَصُوا فَلَا.^۳

معاویة بن عمار می‌گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: «زن حامله‌ای با ما به حج آمده و بار اول اوست. استلام حجر برای او بسیار مشکل است؛ چه کند؟» حضرت فرمود: «او را به خطر نیندازید.» عرض کردم: «پس حکم استلام از او برداشته شده است؟» حضرت فرمود: «ما قبلاً می‌گفتیم، باید یک‌بار در ابتدای هفت دور طواف حجر را استلام کرد،

۱. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محمدباقر مجلسی، ج ۱۸، ص ۱۸؛ الوافی، فیض کاشانی، ج ۱۳، ص ۸۲۲.

۲. کتاب الحج، محقق داماد، ج ۳، ص ۴۳۰.

۳. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۳۹۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۸.





اما دیدیم جمعیت مردم زیاد شده و مشتاق استلام زیاد است، دیگر نه».

این روایت به خوبی مقصود امام علیه السلام در روایت قبلی معاویه بن عمار را روشن می‌کند. بنابراین این دو روایت با مبدأ و منتهای بودن حجرالأسود برای طواف، هیچ ارتباطی ندارند.

ثانیاً فقها عبارت شیخ طوسی رحمته الله در «الاقتصاد» را بر وجوب حمل کرده‌اند^۱ و اصولاً اصل اینکه واژه «ینبغی» در استحباب و «لاینبغی» در کراهت ظهور داشته باشد، مورد اختلاف است. هرچند بیشتر فقها بر این باورند،^۲ اما در مقابل، برخی نیز «ینبغی» را ظاهر در وجوب و «لاینبغی» را ظاهر در حرمت دانسته^۳ و برخی دیگر نیز معتقدند این واژه‌گان در روایات و فتاوا، مجمل بوده و با توجه به قراین، در وجوب یا استحباب و حرمت یا کراهت، ظهور خواهند داشت.^۴

گفتار دوم: مراد از آغاز و پایان طواف

پس از اینکه مشخص شد مبدأ و منتهای طواف، باید حجرالأسود باشد، سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که مراد از آغاز و پایان طواف چیست؟ آیا همین که عرفاً بگویند طواف را از رکن حجر آغاز کرد و به رکن حجر پایان داد، کافی

۱. جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۲۸۷.

۲. جامع المقاصد فی شرح القواعد، محقق کرکی، ج ۱۲، ص ۳۶۹؛ مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، شهید ثانی، ج ۶، ص ۲۴۹؛ کتاب الصلاة، شیخ انصاری، ج ۲، ص ۳۴۶.

۳. موسوعة الامام الخوئی، ج ۹، ص ۳۴۷؛ فقه الشیعة، محقق خوئی، ج ۶، ص ۲۲۵.

۴. الحدائق الناضرة، ج ۴، ص ۳۶۰؛ الحاشیة علی مدارک الأحکام، محقق بهبهانی، ج ۲، ص ۳۰۹.



است یا باید دقت شود تا آغاز طواف با محاذات قرار گرفتن اولین جزء بدن با اولین جزء از حجرالأسود همزمان باشد و نیت در لحظه قرار گرفتن در مقابل حجر، انجام گیرد؟

اقوال فقها و ادله آنان

برخی بر این باورند که این دقت در آغاز طواف لازم است. شاید علامه حلی اولین کسی باشد که این مسئله را مطرح کرده است. ایشان می‌نویسد:

و يجب أن يجازي بجميع بدنه الحجر الأسود في مروره حين
الابتداء به في الطواف ... و ينبغي أن يمرّ عند الابتداء بجميع
بدنه على الحجر الأسود بأن لا يقدم جزءا من الحجر، فلو حاذاه
ببعض البدن، لم يعتد بذلك الطواف.^۱

واجب است در هنگام آغاز طواف، تمام بدن طواف کننده در حال مرور محاذی حجرالأسود باشد و شایسته است در آغاز با تمام بدنش، بر حجرالأسود بگذرد؛ به اینکه از هیچ جزء حجر جلوتر نباشد و اگر تنها قسمتی از بدن با حجر محاذات داشته باشد، آن طواف صحیح نخواهد بود.

بعد از ایشان نیز فقهای همچون شهید ثانی، همین امر را با وسواس بیشتری لازم دانسته‌اند. شهید ثانی چنین می‌نویسد:

بأن يكون أول جزء منه محاذيا لأول جزء من مقادير بدنه،
بحيث يمرّ عليه بعد النية بجميع بدنه علما أو ظنا. والأفضل
أن يستقبله حال النية بوجهه، ثم يأخذ في الحركة عقيب النية
بغير فصل جاعلا له على يساره.^۲

۱. تذكرة الفقهاء، ج ۸، ص ۸۷.

۲. مسالك الإفهام، ج ۲، ص ۳۳۱.



به اینکه اولین جزء از حجرالأسود با اولین جزء از مقادیم (جلوی) بدن، محاذات داشته باشد؛ این امر با مرور علمی یا ظنی تمام بدن از روبه‌روی حجر، بعد از نیت حاصل می‌شود. بهتر این است که در حال نیت، رو به حجر باشد و سپس نیت کرده و بدون فاصله، حرکت را آغاز کند و حجر را سمت چپ خود قرار دهد.

بعد از ایشان نیز برخی از فقها همین نظریه را پذیرفته‌اند.^۱ بلکه گفته شده^۲ علما در مورد مصداق مقادیم بدن نیز اختلاف کرده و عده‌ای بینی را اولین جزء بدن و برخی شکم و عده‌ای نیز انگشت بزرگ پا را اولین جزء بدن دانسته‌اند. برای اثبات این ادعا می‌توان به صحیح معاویة بن عمار استناد کرد:

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ اخْتَصَرَ فِي
الْحُجْرِ فِي الطَّوَافِ فَلْيُعِدْ طَوَافَهُ مِنَ الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ إِلَى
الْحُجْرِ الْأَسْوَدِ.^۳

معاویة بن عمار از امام صادق عليه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: هر کس از داخل حجر اسماعیل بچرخد و طواف خود را کوتاه کند، باید طوافش را از حجرالأسود تا حجرالأسود دوباره اعاده کند.

تقریب استدلال:

در این روایت، طواف صحیح طوافی دانسته شده است که از حجرالأسود آغاز شود و به حجرالأسود ختم شود. بنابراین اگر

۱. کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، فاضل هندی، ج ۵، ص ۴۱۴.

۲. جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۲۸۹.

۳. کافی، ج ۴، ص ۴۱۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۵۷.



کسی یک قدم یا کمتر، از طواف، کم یا به آن اضافه کند، طوافش صحیح نخواهد بود. کسی که تمام بدنش از مقابل کل حجر نمی‌گذرد، در واقع هفت دور کامل طواف را انجام نداده است.

برای روشن شدن مطلب باید به این نکته توجه داشت که در اموری که دارای تحدید شرعی است، مسامحات عرفی جایز نیست. به عنوان نمونه در مسافت شرعی (هشت فرسخ) نمی‌توان گفت: به نظر عرف، چند متر مشکلی ایجاد نمی‌کند و می‌توان برای رفتن به مسافتی که تنها چند متر از مسافت شرعی کمتر است، نماز را شکسته خواند یا روزه را افطار کرد. یا کسی که جهت دقیق قبله را می‌داند، نمی‌تواند با میل چند درجه‌ای نماز بخواند. در مورد آغاز و پایان طواف نیز باید دقت کافی شود و به گونه‌ای طواف انجام گیرد که شخص، اطمینان حاصل کند که در آغاز طوافش تمام بدن به همراه نیت، از مقابل تمام حجر گذشته است. به عبارت دیگر از آنجا که شارع مقدس، مبدأ و منتهای طواف را مشخص کرده، نمی‌توان با مسامحات عرفی، هر طوافی که این دقت در آن نباشد را نیز صحیح دانست.^۱

در مقابل این نظریه، مشهور فقهای متأخر، این دقت‌ها را لازم ندانسته و معتقدند طواف، امری عرفی است و صدق عرفی طواف کافی است و دلیلی بر لزوم رعایت این امور وجود ندارد؛^۲ اینان بر این باورند که دقت در روایات، وسواس مذکور را تأیید نمی‌کند و دأب شارع مقدس در مورد طواف، بر مبنای سهولت و

۱. کتاب الحج، محقق داماد، ج ۳، ص ۴۳۲.

۲. رک: مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، محقق اردبیلی، ج ۷، صص ۷۴- ۷۷؛ جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۲۸۹؛ الحج فی الشریعة الإسلامیة الغراء،

ج ۴، ص ۸۳.



آسانی بوده و دقت و وسواس مطرح شده، مورد تأیید شارع نیست.^۱ اکنون به برخی روایات اشاره می‌کنیم:

۱. روایات جواز طواف دادن دیگری

مرحوم صاحب وسائل، این روایات را در بابی با عنوان «بَابُ أَنْ مَنْ حَمَلَ إِنْسَانًا فَطَافَ بِهِ وَ سَعَىٰ بِهِ أَجْرًا عَنْهَا مَعَ نِيَّتِهَا»^۲ مطرح کرده است که تنها به نقل یک روایت از این باب اکتفا می‌کنیم:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ التَّمِيمِيِّ عَنِ أَبِيهِ قَالَ: حَجَجْتُ بِأَمْرَاتِي وَ كَانَتْ قَدْ أُفْعِدَتْ بِضِعِّ عَشْرَةِ سَنَةٍ قَالَ فَلَمَّا كَانَ فِي اللَّيْلِ وَصَعْتُهَا فِي شِقِّ حُمْلٍ وَ حَمَلْتُهَا أَنَا بِجَانِبِ الْمُحْمِلِ وَ الْخَادِمِ بِالْجَانِبِ الْآخَرَ قَالَ فَطُفْتُ بِهَا طَوَافَ الْفَرِيضَةِ وَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ اعْتَدَدْتُ بِهِ أَنَا لِنَفْسِي ثُمَّ لَقِيتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَوَصَفْتُ لَهُ مَا صَنَعْتُهُ فَقَالَ قَدْ أَجْرًا عَنْكَ.^۳

راوی می‌گوید: با همسرم حج گزاردم. همسرم چندین سال بود، زمین گیر شده بود. شبانه او را در محملی قرار داده و با کمک خادمم دو طرف محمل را گرفته، او را برای طواف واجب بردیم و پس از طواف، سعی بین صفا و مروه را نیز به همین نحو انجام دادیم. این اعمال را برای خودم نیز نیت کردم. سپس امام صادق عليه السلام را ملاقات کرده و آنچه را انجام داده بودم، برای ایشان توضیح دادم. حضرت فرمود: برایت کافی است.

۱. کتاب الحج، محقق داماد، ج ۳، صص ۴۲۸ - ۴۳۲.

۲. رک: وسائل الشیعة، ج ۱۳، صص ۳۹۵ و ۳۹۶، باب ۵۰ من ابواب الطواف.

۳. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۳۹۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۹۵.

تقریب استدلال

طبق این روایت و امثال آن، طواف دادن دیگری بر روی محمل، جایز دانسته شده است و یقیناً نمی‌توان بر روی محمل، این دقت‌ها را رعایت کرد. علاوه بر اینکه طواف کسی که محمل را حمل می‌کرد نیز صحیح دانسته شده است. پس مشخص می‌شود امر طواف، بسیار آسان‌تر از آن چیزی است که ما تصور می‌کنیم.

۲. روایات جواز طواف بر راحله و مرکب

- رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص طَافَ عَلَى رَاحِلَتِهِ وَاسْتَلَمَ الْحُجْرَةَ بِمِجْنَبِهِ وَسَعَى عَلَيْهَا بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ.^۱

محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر ع شنیدم که فرمود: از پدرم شنیدم که رسول خدا ص بر مرکب خود طواف کرد و حجرالأسود را با عصای خود استلام کرد و بر روی مرکب بین صفا و مروه سعی نمود.

- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى الْكَاهِلِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ طَافَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى نَاقَتِهِ الْعُضْبَاءِ وَجَعَلَ يَسْتَلِمُ الْأَرْكَانَ بِمِجْنَبِهِ وَيُقَبِّلُ الْمِجْنَبَ.^۲

عبدالله بن یحیی می‌گوید: از امام صادق ع شنیدم که فرمود: رسول خدا ص بر روی شتر خود (عضباء) طواف کرد و ارکان کعبه را با عصای خود استلام می‌کرد و عصا را می‌بوسید.



۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۴۰۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، صص ۴۴۲ و ۴۹۷.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۲۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۴۱.



تقریب استدلال

مطابق این روایات، رسول خدا ﷺ بر روی مرکب طواف کرده است و قطعاً دقت و وسواس مذکور بر روی مرکب امکان‌پذیر نیست. نتیجه اینکه با توجه به روایات و سیره مستمر متشرعه، مشخص می‌شود شارع مقدس در دین سهله و سمحه خود این دقت عقلی را از ما نخواسته است و همین که صدق عرفی آغاز و پایان طواف به حجرالأسود انجام گیرد، کافی است و وسوسه‌هایی که باعث انگشت‌نما شدن شیعه در میان مسلمانان می‌شود و برخی از عوام به آن مبتلا هستند و در آغاز یا پایان طواف در مقابل حجرالأسود توقف می‌کنند و نیت را به زبان می‌آورند، لازم، بلکه جایز نیست.^۱

بلکه شخص می‌تواند قبل از آغاز طواف، نیت اجمالی کند، به این نحو که «هر وقت روبه‌روی حجر رسیدم، طوافم آغاز شده باشد و وقتی که در دور هفتم از روبه‌روی حجر گذشتم، طوافم پایان پذیرد و دور زدن، قبل و بعد از طواف، بدون نیت طواف انجام گیرد».^۲

مشهور فقهای معاصر نیز بر همین عقیده‌اند و صدق عرفی آغاز و پایان طواف از حجرالأسود را کافی می‌دانند و هر کاری که باعث وسواس مکلف می‌شود را ممنوع می‌دانند.^۳

۱. جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۲۹۰.

۲. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۷، ص ۷۷.

۳. مناسک حج محشی، ص ۳۲۹.

فصل سوم: استلام حجر الأسود

گفتار اول: فلسفه و آثار استلام

پیش از بیان حکم استلام حجرالأسود، شایسته است ابتدا به فلسفه تشریح استلام و آثار و فواید آن اشاره شود.

۱. فلسفه استلام

با دقت در روایات اهل بیت علیهم السلام مشخص می‌شود که استلام حجرالأسود در واقع تجدید پیمان با خداوند متعال است؛ چون همان‌طور که در کلیات گفتیم، حجرالأسود در اصل فرشته‌ای بود که قبل از همه فرشتگان به عهد الهی اقرار کرد و ایمان آورد. به همین خاطر خداوند متعال او را امین بر جمیع مخلوقات قرار داد و میثاق بندگان را به رسم امانت در او نهاد و از تمام مخلوقات اقرار گرفت که هر ساله نزد او اقرار به میثاق و عهدی را که خداوند از آنها گرفته است، تجدید کنند. بنابراین طبق روایات اهل بیت علیهم السلام، استلام حجر، در واقع تجدید پیمان با خداوند متعال (پیمان توحید و رسالت و ولایت) بوده و سستی است که از



حضرت آدم عليه السلام به ما رسیده است.^۱

۲. آثار استلام

در روایات، آثار و فواید فراوانی برای استلام حجرالأسود بیان شده است که ما تنها به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. حجرالأسود چشمانی دارد که شاهد استلام است و زبانی که در قیامت به نفع افرادی که آن را استلام کرده‌اند، شهادت خواهد داد.^۲

۲. استلام حجر به منزله بیعت و مصافحه با خداوند متعال^۳ یا رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است. به این روایت دقت کنید:

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِعَائِشَةَ... وَأَنَّ الرُّكْنَ يَمِينُ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ وَ لَيَبْعَثَنَّهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ لِسَانٌ وَ شَفَتَانِ وَ عَيْنَانِ وَ لَيُنْطِقَنَّ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِسَانِ طَلِقٍ ذَلِكَ يَشْهَدُ لِمَنِ اسْتَلَمَهُ بِحَقِّ اسْتِلامِهِ الْيَوْمَ بِيَعَةٍ لِمَنْ لَمْ يُدْرِكْ بِيَعَةَ رَسُولِ اللَّهِ.^۴

در روایتی ابن عباس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که وی به عایشه فرمود: ... و رکن [حجرالأسود] دست راست خداوند متعال بر روی زمین است و خداوند در روز قیامت او را مبعوث خواهد کرد، در حالی که زبان و دو لب و دو چشم دارد. قطعاً خداوند او را با زبانی گویا به صحبت درخواهد آورد و او در مورد استلام کنندگان، شهادت خواهد داد که

۱. رک: کافی، ج ۴، ص ۱۸۵؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۹.

۲. علل الشرائع، ج ۲، صص ۴۲۵ و ۴۲۶؛ اخبار مکه، فاکهی، صص ۸۲ و ۹۳؛ رک:

وسائل الشيعة، ج ۱۳، صص ۳۱۷ - ۳۲۲.

۳. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۲۹۳؛ بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۲۰.

۴. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۷؛ وسائل الشيعة، ج ۱۳، ص ۳۲۱.



استلام امروز آنان که بیعت رسول خدا ﷺ را درک

نکرده‌اند، بیعت با رسول خدا ﷺ به شمار می‌رود.

۳. به برکت استلام حجر، دعاهاى شخص مستجاب می‌شود.

[عَنِ النَّبِيِّ ﷺ]: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يَتَوَضَّأُ ثُمَّ يَسْتَلِمُ الْحُجْرَةَ ثُمَّ يُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ ... ثُمَّ لَا يَسْأَلُ اللَّهَ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.^۱

از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: کسی نیست که

وضو بگیرد و استلام حجر کند و دو رکعت نماز، نزدیک

مقام ابراهیم عليه السلام بخواند و ... و خداوند خواسته‌اش را

برآورده نکند.

۴. یادآوری پیمان الهی مبنی بر توحید و رسالت و ولایت که

طبق روایات، فلسفه اصلی تشریح استلام حجرالأسود است.^۲

بنابراین استلام حجرالأسود در منابع روایی شیعه و سنی،

اهمیت فراوانی دارد و شناخت حکم آن ضروری به نظر می‌رسد.

به همین خاطر در ادامه به تبیین حکم فقهی آن می‌پردازیم.

گفتار دوم: حکم استلام

واضح است که بحث ما در این گفتار در مورد حکم استلام

در صورت امکان آن و در وضعیت عادی است؛ وگرنه

در صورت ازدحام و مشقت، استلام، احکام خاصی دارد که

خواهد آمد. در مورد استلام حجر، اقوال فقهای امامیه بدین

شرح است:

۱. النوادر، احمد بن محمد بن عیسی اشعری، ص ۱۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۴.

۲. رک: کافی، ج ۴، ص ۱۸۵؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۹.



اقوال فقها

در عبارات اکثر قریب به اتفاق فقها، به اصل رجحان استلام حجر اشاره شده است؛ اما در مورد نوع این رجحان که وجوبی است یا استحبابی، دیدگاه فقها گوناگون است:

۱. اصل رجحان بدون اشاره به نوع آن

برخی از فقها بدون اشاره به وجوب یا استحباب استلام، تنها به اصل رجحان آن اشاره کرده‌اند. برای نمونه می‌توان به شیخ صدوق در «الهدایة»^۱، شیخ مفید در «المقنعة»^۲، سید مرتضی در «جمل العلم و العمل»^۳ و شیخ طوسی در «النهاية»^۴ اشاره کرد.

۲. تصریح به استحباب

در فرمایشات بیشتر قدما، بر این رجحان با تصریح به استحباب، تأکید شده است. به این بیان که استلام حجر در عداد مستحبات طواف ذکر شده است.

شیخ طوسی در «المبسوط» و «الجمل و العقود»^۵، قاضی ابن براج در «المهذب»^۶، ابن زهره در «غنیة»^۷، ابن ادریس حلی در «سرائر»^۸، ابن حمزه در «الوسیله»^۱، محقق حلی در

۱. الهدایة فی الأصول و الفروع، شیخ صدوق، ص ۲۲۴.

۲. المقنعة، شیخ مفید، ص ۴۰۱.

۳. جمل العلم و العمل، سید مرتضی، ص ۱۰۸.

۴. النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، شیخ طوسی، ص ۲۳۶.

۵. المبسوط فی فقه الإمامیة، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۵۶؛ الجمل و العقود فی العبادات، همو، ص ۱۳.

۶. المهذب، ابن براج، ج ۱، ص ۲۳۳.

۷. غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع، ابن زهره، ص ۱۷۲.

۸. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ابن ادریس حلی، ج ۱، ص ۵۷۰.

«المختصر النافع»^۲ و علامه حلی در کتب مختلف خود^۳ از جمله این فقها به شمار می‌روند.

۳. تصریح به وجوب

هرچند در میان فقهای شیعه به غیر از مرحوم سلار - که سخنانش خواهد آمد - کسی به وجوب استلام حجر تصریح نکرده است، اما محقق حلی در «شرائع الاسلام» مطلبی را ذکر می‌کند که بیانگر این است که نظریه وجوب استلام نیز در میان شیعه، طرفدار داشته است. ایشان چنین می‌نویسد: «والندب خمسة عشر... و استلام الحجر علی الأصح»^۴؛ «مستحبات طواف، پانزده مورد است... و استلام حجر، بنا بر قول صحیح‌تر».

ظاهر این عبارت این است که در مورد استلام حجر الأسود، دو نظریه وجود دارد که نظریه صحیح‌تر استحباب آن است و نظریه دیگر که به نظر محقق صحیح است، ولی صحیح‌تر نیست، قول به وجوب آن است.^۵

برخی نظریه وجوب را به شیخ مفید نیز نسبت داده‌اند؛^۶ اما همان‌طور که گفتیم، شیخ مفید - در کتاب‌هایی که از وی به دست ما رسیده - قائل به وجوب نبوده و تنها به اصل رجحان استلام اشاره کرده است.



۱. الوسيلة إلى نيل الفضيلة، ابن حمزه، ص ۱۷۲.

۲. المختصر النافع فی فقه الإمامية، محقق حلی، ج ۱، ص ۹۴.

۳. إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، علامه حلی، ج ۱، ص ۳۲۵؛ تبصرة المتعلمين

فی أحكام الدين، ص ۷۸؛ تحرير الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامية، ج ۱،

ص ۵۸۳؛ تذكرة الفقهاء، ج ۸، ص ۱۰۲.

۴. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۱، ص ۲۴۳.

۵. مدارک الأحكام، ج ۸، ص ۱۵۹؛ جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۳۴۳.

۶. إيضاح ترددات الشرائع، نجم‌الدین حلی، ج ۱، ص ۱۹۷.



شیخ مفید در رحمته «المقنعة» چنین می نویسد:

ثم ليستفتح الطواف بالحجر الأسود فيستقبله بوجهه ثم يرفع يديه ويقول: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ... ثم يدنو منه فيقبله فإن لم يتمكن من تقبيله فليمسحه بيده ثم يقبلها فإن لم يقدر على ذلك أو ما إليه بيده ثم قال: ...^۱

سپس باید طواف را از حجرالأسود آغاز کند، روبه روی آن می ایستد و دست هایش را بلند کرده، می گوید: «شکر خدایی را که ما را به این امر هدایت کرد و اگر هدایتمان نمی کرد، هدایت نمی شدیم»... سپس به حجر نزدیک شده و آن را می بوسد و اگر نتوانست بیوسد، با دست آن را مسح می کند و دستش را می بوسد و اگر آن را هم نتوانست، با دست به آن اشاره می کند.

البته مرحوم سلار چنین می نویسد:

وهذه الافعال على ضربين: واجب وندب؛ فالواجب: النية والاحرام... واستلام الحجر واستلام الركن اليماني والوقوف بالموقفين...^۲

این اعمال دو گونه است: واجب و مستحب؛ اما اعمال واجب عبارت اند از: نیت، احرام بستن و... و استلام حجرالأسود و رکن یمانی و وقوف به مشعر و منا و...

بنابراین تنها کسی که تصریح به وجوب استلام حجرالأسود کرده، مرحوم سلار است و به غیر از ایشان، فقیه دیگری که چنین

۱. المقنعة، شیخ المفید، ص ۴۰۱.

۲. المراسم العلویة و الأحكام النبویة، ص ۱۰۵.



تصریحی داشته باشد، یافت نشد. برخی از فقهای معاصر نیز تنها تسالم اصحاب بر عدم وجوب را مانع از پذیرش نظریه وجوب دانسته‌اند.^۱ برخی دیگر نیز احتیاط را در استلام دانسته‌اند.^۲ بنابراین تا اینجا روشن شد که در اصل رجحان استلام تردیدی نیست و اختلاف در وجوب یا استحباب استلام است. پس باید میزان دلالت ادله باب، یعنی روایات اهل بیت علیهم‌السلام در این زمینه مورد بررسی و دقت قرار گیرد.

ادله فقها

ادله وجوب

تعدادی از روایات اهل بیت علیهم‌السلام می‌تواند مستند قول به وجوب استلام باشد:

روایت اول: صحیح ابن سنان

عَنْ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّمَا الْإِسْتِلَامُ عَلَى الرَّجَالِ وَكَأَنَّ عَلَى النِّسَاءِ مَقْرُوضٌ.^۳

امام صادق علیه السلام فرمود: استلام تنها بر مردان است و بر زنان واجب نیست.

تقریب استدلال:

در این روایت استلام با تعبیر «عَلَى الرَّجَالِ» برای مردان مطرح شده که ظهور در وجوب دارد؛ علاوه بر این در ادامه روایت،

۱. کتاب الحج، سید محمود شاهرودی، ج ۴، ص ۳۸۶.

۲. ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد، محمدباقر بن محمد مؤمن سبزواری، ج ۲،

ص ۶۳۵؛ مجمع الفائدة و البرهان، ج ۷، ص ۱۰۲.

۳. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۶۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۹.



استلامی که از زنان برداشته شده، با لفظ «مفروض» همراه شده است که مشخص می‌شود استلام بر مردان، مفروض و واجب است؛ زیرا واژه «مفروض» در لسان روایات، در مقابل استحباب و سنت ذکر شده^۲ و قطعاً به معنای وجوب است. بنابراین جعل استلام بر مردان که در صدر روایت آمده، به نحو وجوب است.

روایت دوم: مرسله شیخ صدوق از ابوسعید مکاری

رَوَى أَبُو سَعِيدٍ الْمَكَارِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَضَعَ عَنِ النِّسَاءِ أَرْبَعًا الْإِجْهَارَ بِالتَّلْبِيَةِ وَ السَّعْيَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمُرْوَةَ يَعْنِي الْمُرْوَلَةَ وَ دُخُولَ الْكَعْبَةِ وَ اسْتِئْلَامَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ.^۳

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده که خداوند متعال چهار چیز را از زنان برداشته است: بلند گفتن تلبیه، سعی بین صفا و مروه، یعنی هروله در سعی، وارد کعبه شدن و استلام حجرالأسود.

روایت سوم: مرسله فضالة بن ایوب

عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَضَعَ عَنِ النِّسَاءِ أَرْبَعًا الْجَهْرَ بِالتَّلْبِيَةِ وَ السَّعْيَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمُرْوَةَ وَ دُخُولَ الْكَعْبَةِ وَ الْإِسْتِئْلَامَ.^۴

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده که خداوند متعال چهار چیز را از زنان برداشته است: بلند گفتن تلبیه، سعی بین صفا و مروه، وارد کعبه شدن و استلام.

۱. ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد، ج ۲، ص ۶۳۳.

۲. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۵۳.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۳۲۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۸۰.

۴. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۹۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۰.

تقریب استدلال:

در این دو روایت، کلمه «وضع» بر رفع امتنانی دلالت دارد. فقها در حدیث «وضع عن امتی...» فرموده‌اند: «اگر چیزی واجب نباشد، برداشتن آن متنی بر امت نیست. بلکه برداشتن امر مستحب، خلاف امتنان است».^۱

اشکال:

از آنجا که استحباب اموری که در این دو روایت از زنان برداشته شده، از مسلمات است، خود، قرینه‌ای است بر اینکه استلامی که از زنان برداشته شده نیز استحبابی است. علاوه بر این، امتنانی بودن وضع، دلیل نمی‌شود که این روایات در مقام رفع وجوب باشند؛ چراکه با دقت در این روایات، مشخص می‌شود هر یک از این امور برداشته شده، با اصل حجب و حیایی که اسلام برای زن تشریح کرده منافات دارد. جهر در تلبیه و بلند گفتن آن، هروله در سعی، استلام حجر و وارد شدن به کعبه در میان سیل انبوه مشتاقان استلام حجر و ورود به کعبه، همگی با روح عفت در زنان ناسازگار است. به همین خاطر می‌توان رفع استحباب آن را امتنانی بر زنان به شمار آورد.

روایت چهارم: صحیح معاویه بن عمار

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ حَجَّ فَلَمْ يَسْتَلِمِ الْحَجَرَ وَ لَمْ يَدْخُلِ الْكَعْبَةَ قَالَ هُوَ مِنَ السُّنَّةِ فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ قَالَهُ أَوْلَى بِالْعُدْرِ.^۲

۱. «استلام حجر الاسود»، محمد رحمانی، مجله میقات حج، ص ۴۸.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۰۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۵.





معاویة بن عمار نقل می‌کند از امام صادق علیه السلام پرسیدم: وظیفه مردی که حج به جا آورده، ولی حجر را استلام نکرده و داخل کعبه نشده است چیست؟ حضرت فرمود: اینها سنت هستند؛ پس اگر نتوانست، خداوند متعال عذرپذیرتر است.

تقریب استدلال:

درست است که صدر روایت، استلام حجر را جزو مستحبات دانسته، اما ذیل آن تنها عدم تمکن از استلام را مجوز ترک آن دانسته است و این بدین معناست که در حال عادی و در صورت تمکن، استلام حجر واجب است.^۱

اشکال:

صدر روایت در مستحب بودن استلام صراحت دارد و ذیل آن نیز عدم تمکن را عذری برای ترک همین امر مستحبی می‌داند. بنابراین نمی‌توان با استناد به ذیل، از صراحت صدر روایت دست برداشت.

ادله استحباب

در مقابل روایات مطرح‌شده، برخی دیگر از روایات به عدم وجوب استلام حجرالأسود و استحباب آن تصریح می‌کنند:

روایت اول: صحیح عبدالرحمن بن حجاج

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كُنْتُ
أَطُوفُ وَ سَفِيَانُ الثَّوْرِيُّ قَرِيبٌ مِنِّي فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ كَيْفَ
كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَصْنَعُ بِالْحَجَرِ إِذَا انْتَهَى إِلَيْهِ فَقُلْتُ كَانَ

۱. کتاب الحج، محقق داماد، ج ۳، ص ۵۰۴.

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْتَلِمُهُ فِي كُلِّ طَوَافٍ فَرِيضَةً وَ نَافِلَةً قَالَ فَتَخَلَّفَ عَنِّي قَلِيلًا فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى الْحَجَرِ جُرْتُ وَ مَشَيْتُ فَلَمْ أَسْتَلِمْهُ فَلَحِقَنِي فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَلَمْ تُخْبِرْنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسْتَلِمُ الْحَجَرَ فِي كُلِّ طَوَافٍ فَرِيضَةً وَ نَافِلَةً قُلْتُ بَلَى قَالَ فَقَدْ مَرَرْتُ بِهِ فَلَمْ تَسْتَلِمْ فَقُلْتُ إِنَّ النَّاسَ كَانُوا يَرَوْنَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا لَا يَرَوْنَ لِي وَ كَانَ إِذَا انْتَهَى إِلَى الْحَجَرِ أَفْرَجُوا لَهُ حَتَّى يَسْتَلِمَهُ وَ إِنِّي أَكْرَهُ الرَّحَامَ.^۱

راوی از امام صادق علیه السلام نقل می کند: در حال طواف بودم و سفیان ثوری نیز نزدیک من بود. از من پرسید: «یا ابا عبدالله! وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به حجرالأسود می رسید، چه می کرد؟» به او گفتم: «حضرت در هر طواف واجب و مستحبی حجر را استلام می کرد». کمی از من عقب افتاد. وقتی من به حجر رسیدم، از آن رد شدم و حرکت کردم و آن را استلام نکردم. آمد به من رسید و پرسید: «یا ابا عبدالله! مگر به من خبر ندادید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر طواف واجب و مستحبی حجر را استلام می کرد؟» گفتم: «چرا». گفت: «ولی شما از کنار حجر گذشتید و آن را استلام نکردید!» گفتم: «مردم در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدگاهی داشتند که در مورد من ندارند. وقتی حضرت به حجرالأسود می رسید، راه را برایش باز می کردند تا حجر را استلام کند؛ [ولی] من ازدحام و مشقت را دوست ندارم».



۱. کافی، ج ۴، ص ۴۰۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۵.



تقریب استدلال:

چندین روایت نیز به همین مضمون وارد شده است.^۱ از آنجا که معنا ندارد امام علیه السلام به خاطر شلوغی جمعیت واجبی را ترک کند، مشخص می‌شود استلام حجرالأسود از مستحبات است. به عبارت دیگر اگر وجوب استلام حجر، همچون وجوب طواف باشد، همان‌طور که امام علیه السلام در عین شلوغی و ازدحام، طواف را ترک نمی‌کند، نباید استلام را نیز ترک کند.^۲

روایت دوم: صحیح سیف تمار

عَنْ سَيْفِ التَّمَارِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَتَبْتُ الْحَجْرَ الْأَسْوَدَ فَوَجَدْتُ عَلَيْهِ زَحَامًا فَلَمْ أَلْقِ إِلَّا رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ لَا بَدَّ مِنْ اسْتِلامِهِ فَقَالَ إِنْ وَجَدْتَهُ خَالِيًا وَإِلَّا فَسَلِّمْ مِنْ بَعِيدٍ.^۳

سیف تمار می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «من کنار حجرالأسود آمدم و دیدم اطراف آن بسیار شلوغ است و کسی را نیافتم [تا از او سؤال کنم]، جز یکی از اصحابمان؛ از او پرسیدم، گفت باید حجر را استلام کنی». حضرت فرمود: «اگر اطراف حجر خالی بود که استلام کن، وگرنه از دور به حجر سلام بده».

تقریب استدلال:

اگر استلام حجر واجب بود، معنا نداشت امام علیه السلام حکم را به

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۰۹، ح ۱۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۴.

۲. کتاب الحج، ج ۳، ص ۵۰۵.

۳. کافی، ج ۴، ص ۴۰۵؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۰۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۶.

خلوت بودن اطراف حجرالأسود منوط کند و باید مطلقاً امر به استلام می‌کرد.^۱

روایت سوم: صحیح یعقوب بن شعيب

عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنِّي لَا أَخْلُصُ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ. فَقَالَ إِذَا طُفَّتَ طَوَافَ الْفَرِيضَةِ فَلَا يَضُرُّكَ.^۲
راوی می‌گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: من به حجرالأسود دسترسی ندارم. [وظیفه‌ام چیست؟]، حضرت فرمود: «اگر طواف واجب را انجام داده‌ای، اشکالی ندارد».

تقریب استدلال:

وقتی در طواف فریضه و واجب، ترک استلام ضرری به طواف نمی‌زند، مشخص می‌شود استلام واجب نیست.

روایت چهارم: صحیح حلبی

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْحَجَرِ إِذَا لَمْ أَسْتَطِعْ مَسَّهُ وَ كَثُرَ الرَّحَامُ فَقَالَ أَمَّا الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَ الضَّعِيفُ وَ الْمَرِيضُ فَمُرَّخَصٌ وَ مَا أَحَبُّ أَنْ تَدَعَ مَسَّهُ إِلَّا أَنْ لَا تَجِدَ بُدًّا.^۳

محمد حلبی می‌گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: اگر ازدحام جمعیت زیاد بود و نتوانستم حجرالأسود را لمس کنم تکلیف چیست؟ حضرت فرمود: پیرمرد و افراد ضعیف و مریض مجازند [استلام را ترک کنند]؛ اما من دوست ندارم لمس آن را ترک کنی، مگر اینکه ناچار باشی.

۱. کتاب الحج، محقق داماد، ج ۳، ص ۵۰۶.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۰۵؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۰۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۶.

۳. کافی، ج ۴، ص ۴۰۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۶.





تقریب استدلال:

تعبیر «لا أحبّ» در این روایت بر کراهت ترک استلام و عدم وجوب آن دلالت دارد.

روایت پنجم: روایت ابی عبدالله بن صالح

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ أَنَّهُ رَأَى عِنْدَ الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ وَالنَّاسُ
يَتَجَادَبُونَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ مَا يَهَذَا أُمْرًا.^۱

از ابی عبدالله بن صالح روایت شده که او، [امام زمان علیه السلام] را نزد حجرالأسود دیده است که وقتی مردم برای رسیدن به حجر تلاش می کنند، می فرمود: به این [کار]، امر نشده اند.

تقریب استدلال:

در این روایت، راوی حضرت حجت علیه السلام را نزدیک حجرالأسود دیده است. حضرت با دیدن ازدحام و کشاکش مردم در اطراف حجر، فرموده است: «مردم به این زحمت و شلوغی امر نشده اند». پس اگر استلام حجر واجب باشد، زحمت و شلوغی - البته تا جایی که به حرج و ضرر نرسد - مأمور به است. بنابراین مشخص می شود استلام حجر، جزو واجبات طواف نیست.

روایت ششم: صحیح معاویه بن عمار

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ امْرَأَةٍ حَجَّتْ مَعَنَا
وَهِيَ حُبْلَى وَلَمْ تَحْجَّ قَطُّ يُزَاحِمُ بِهَا حَتَّى تَسْتَلِمَ الْحَجَرَ قَالَ لَا
تُعْرَرُوا بِهَا قُلْتُ فَمَوْضِعٌ عَنْهَا قَالَ كُنَّا نَقُولُ لَا بُدَّ مِنْ اسْتِلَامِهِ
فِي أَوَّلِ سَبْعٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ رَأَيْنَا النَّاسَ قَدْ كَثُرُوا وَحَرَصُوا فَلَا.^۲

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۳۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۷.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۳۹۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۸.



معاویة بن عمار می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «زن حامله‌ای با ما به حج آمده و بار اول اوست. استلام حجر برای او بسیار مشکل است؛ چه کند؟» حضرت فرمود: «او را به خطر نیندازید!» عرض کردم: «پس حکم استلام از او برداشته شده است؟» حضرت فرمود: «ما قبلاً می گفتیم باید یک‌بار در ابتدای هفت دور طواف، حجر را استلام کرد، اما دیدیم جمعیت مردم زیاد شده و مشتاق استلام زیاد است، دیگر نه».

تقریب استدلال:

در این روایت، وجوب استلام حجرالأسود که قبلاً وجود داشته، برداشته شده است. حال به چه دلیل واجب شده بوده و به چه دلیل این وجوب برداشته شده است، در وجه دوم جمع بین روایات، مفصلاً به آن خواهیم پرداخت. اما به هر حال این وجوب برداشته شده و در نتیجه این روایت، یکی از ادله استحباب استلام خواهد بود.

روایت هفتم: موثق معاویة بن عمار

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: ... ثُمَّ تَأْتِي الْحِجْرَ الْأَسْوَدَ فَتُقْبَلُهُ وَتَسْتَلِمُهُ أَوْ تُشِيرُ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ^۱

در روایتی از معاویة بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرت فرمود: «...سپس کنار حجرالأسود می آیی و آن را می بوسی و استلام می کنی و یا به آن اشاره می کنی؛ چراکه این کار لازم است».

۱. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۰۱.



موثقه دیگر معاویه نیز مضمونی قریب به همین روایت را دارد:

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا فَرَّغْتَ مِنْ
الرُّكْعَتَيْنِ فَانْتِ الْحِجْرَ الْأَسْوَدَ وَ قَبْلَهُ وَ اسْتَلِمَهُ أَوْ أَشْرَ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ
لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ.^۱

معاویه بن عمار از امام صادق عليه السلام روایت می کند: «وقتی دو رکعت نماز طواف را تمام کردی، نزد حجرالأسود بیا و آن را ببوس و استلام کن یا به آن اشاره کن؛ چراکه این کار لازم است.»

تقریب استدلال:

از آنجا که امام عليه السلام برای طواف گزار، بین استلام حجر و اشاره به آن تخییر بدوی قرار داده، مشخص می شود استلام آن واجب نیست؛ به این معنا که اگر استلام واجب بود، امام عليه السلام تنها در صورت عسر و حرج، بحث اشاره به حجر را پیش می کشید، نه اینکه از همان ابتدا شخص را میان استلام حجر و اشاره به آن مخیر بدانند.^۲

جمع بین روایات

هرچند با توجه به اشکالاتی که در ضمن ادله وجوب استلام حجرالأسود مطرح شد، مشخص گردید که دلالت برخی از ادله وجوب تام نیست، اما ظاهراً نمی توان در سند یا دلالت روایت اول (صحیح ابن سنان) خدشه کرد؛ بنابراین هرچند برخی معتقدند هیچ دلیل تامی برای وجوب استلام وجود ندارد و ادله استحباب،

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۳۰؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۴۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۷۳.

۲. کتاب الحج، ج ۳، ص ۵۰۷.

بی هیچ مشکلی نظریه استحباب را ثابت می‌کند و دیگر نوبت به جمع بین ادله نمی‌رسد^۱، اما کسانی که دلالت ادله وجوب را تام می‌دانند^۲، باید بین دو دسته از روایات که در ظاهر با هم تعارض دارند، جمع کنند. برای جمع بین دو دسته از روایات، وجوهی مطرح است:

۱. حمل ظاهر بر نص

به این بیان که روایاتی که ظاهر در وجوب هستند، با توجه به روایاتی که صریح در عدم وجوب و استحباب هستند، حمل بر استحباب مؤکد می‌شوند.^۳

اشکال:

با توجه به تقریب استدلالی که از روایت اول (صحیح ابن‌سنان) بیان شد، بعید است بتوان دست از مدلول این روایت (وجوب) برداشت؛ زیرا لفظ مفروض صریح در وجوب است.

۲. حمل روایات وجوب بر احیای سنت فراموش شده رسول خدا ﷺ

به این بیان که با توجه به برخی از روایات، مشخص می‌شود برخی از اهل سنت با توجه به گفتار عمر بن خطاب که معتقد بود حجرالأسود هیچ سود و زیبایی ندارد،^۴ استلام آن را ترک می‌کردند. ائمه اطهار علیهم‌السلام برای احیای سنت رسول خدا ﷺ مبنی بر استحباب استلام حجر، به انجام آن امر کرده‌اند تا این بدعت (ترک استلام) از بین برود و سنت رسول مکرم اسلام ﷺ احیاء

۱. جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۳۴۳.

۲. کتاب الحج، ج ۳، ص ۵۰۴.

۳. کتاب الحج، ج ۳، ص ۵۰۴.

۴. اخبار مکه، ازرقی، ج ۱، ص ۳۲۴.





شود. بنابراین بین روایات دال بر وجوب و روایات دال بر استحباب، هیچ منافاتی وجود ندارد. این ادعا را می‌توان با استناد به روایات در ضمن چند نکته بیان کرد:

یک- اعتقاد نداشتن خلیفه دوم به استلام

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَرَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَلَى الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ فَقَالَ وَاللَّهِ يَا حَجْرُ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّكَ حَجْرٌ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ إِلَّا أَنَّا رَأَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يُحِبُّكَ فَتَحَنُّ نَحْبِكَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَيْفَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ فَوَاللَّهِ لَيُعْتَنُّهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ لِسَانٌ وَشَفَتَانِ فَيَشْهَدُ لِنِّ وَآفَاهُ وَهُوَ يَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ يُبَايِعُ بِهَا خَلْقَهُ فَقَالَ عُمَرُ لَا أَبْقَانَا اللَّهُ فِي بَلَدٍ لَا يَكُونُ فِيهِ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.^۱

عبدالرحمن بن کثیر الهاشمی، از حضرت ابی عبدالله عليه السلام نقل کرده که حضرت فرمود: عمر بن خطاب بر حجرالأسود عبور کرد و گفت: «ای سنگ به خدا سوگند می‌دانیم که تو سنگ هستی؛ نه نفعی داشته و نه ضرری داری. منتهی دیده‌ایم که رسول خدا صلى الله عليه وآله تو را دوست دارد؛ از این رو ما نیز تو را دوست داریم». امیرالمؤمنین عليه السلام به او فرمود: «ای پسر خطاب چگونه این سخن می‌گویی، به خدا قسم حتمی است که خداوند در روز قیامت این سنگ را برانگیخته، در حالی که یک زبان و دو لب دارد، پس شهادت می‌دهد در حق کسانی که با او وفادار بوده‌اند. این سنگ برکت خدا در

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۰.

زمین است، مخلوقات الهی با او بیعت می‌کنند». عمر گفت:
«خدا ما را در شهری که در آن علی بن ابی‌طالب علیه السلام نباشد،
باقی ندارد».

البته برخی از علمای عامه پس از نقل این روایت، فرمایش
امیرالمؤمنین علیه السلام در ذیل آن را نپذیرفته و معتقدند: اعتقاد خلیفه
دوم به مزیت نداشتن حجرالأسود، اعتقاد صحیحی است^۱ و
برخی دیگر هم در مقام توجیه عملکرد خلیفه دوم می‌نویسند:
اینکه عمر بن خطاب چنین حرفی زده به خاطر این بوده که
مردمی که تا دیروز بت پرست بوده و تازه مسلمان شده‌اند،
خیال نکنند که حجرالأسود مثل بت‌هاست و ضرر و نفعی
ذاتی دارد.^۲

پاسخ گروه اول در ذیل بحث اهمیت حجرالأسود از منظر
روایات گذشت و در پاسخ به گروه دوم باید بگوییم، با توجه به
اینکه در طول تاریخ و حتی در اوج بت پرستی مردم جزیره العرب،
هیچ‌گاه حجرالأسود پرستیده نشد^۳ و همچنین با دقت در حرف
نهایی خلیفه دوم پس از شنیدن فرمایشات امیرالمؤمنین، علی علیه السلام
که بارها و در موارد متعددی با عبارتهای مختلف از وی
شنیده شده، (خدا ما را در شهری که در آن علی بن ابی‌طالب
نباشد باقی ندارد) مشخص می‌شود این توجیه، پذیرفتنی نیست
و این عقیده و اظهار نظر، از جهالت خلیفه دوم به حکم، نشأت
گرفته است.

۱. تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۶۷.

۲. الجامع اللطیف فی فضل مکه، ص ۲۴.

۳. التاريخ القويم، ج ۲، ص ۲۴۱؛ قوامیس الحج، ج ۱، ص ۸۴۶.





دو- استمرار بدعت عمر بن خطاب در پیروان و نسلش

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ فِي الطَّوَافِ إِذْ مَرَّ رَجُلٌ مِنْ آلِ عُمَرَ فَأَخَذَ بِيَدِهِ رَجُلٌ فَاسْتَلَمَ الْحَجَرَ فَانْتَهَرَهُ وَأَعْلَطَ لَهُ وَقَالَ لَهُ بَطَلٌ حَجُّكَ إِنَّ الَّذِي تَسْتَلِمُهُ حَجْرٌ لَا يَنْفَعُ وَلَا يَضُرُّ فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ الْعُمَرِيِّ هَذَا الَّذِي اسْتَلَمَ الْحَجَرَ فَأَصَابَهُ مَا أَصَابَهُ فَقَالَ وَمَا الَّذِي قَالَ قُلْتُ قَالَ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ بَطَلٌ حَجُّكَ ثُمَّ إِنَّمَا هُوَ حَجْرٌ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام كَذَبَ ثُمَّ كَذَبَ ثُمَّ كَذَبَ إِنَّ لِلْحَجَرِ لِسَانًا ذَلَقْنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَشْهَدُ لِمَنْ وَافَاهُ بِالْمُؤَافَاةِ.^۱

عبدالله بن سنان می گوید: در طواف بودیم، مردی از آل عمر از نزدیک ما گذشت و دستش را مردی دیگر گرفته بود؛ پس وی حجر را استلام کرد. آن مرد عمری که دستش را وی گرفته بود، بر سرش فریاد زد و با او درستی کرد و به وی گفت: «حجّت باطل است، این چیزی را که تو استلام می کنی، سنگ است و نه نفعی به حال تو دارد و نه ضرری.»

عبدالله بن سنان می گوید: من خدمت امام صادق عليه السلام عرض کردم: «فدایت شوم، آیا کلام مرد عمری را شنیدید و ملاحظه فرمودید که وی به آن که استلام نمود، چه گفت و به او چه رساند آنچه را که رساند؟» حضرت فرمود: «چه چیزی به او گفت؟» محضرش عرضه داشتم: «به او گفت، ای بنده خدا، حجّ تو باطل است؛ سپس اضافه کرد که این چیزی که تو آن را استلام می کنی، سنگ است؛ نه ضرری

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۰.

دارد و نه نفعی». حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «دروغ گفت، دروغ گفت، دروغ گفت؛ روز قیامت حجرالأسود زبانی تیز و گویا دارد با آن برای کسانی که او را استلام کرده‌اند و بدین وسیله به عهد خود وفا نموده‌اند، شهادت به وفاداری ایشان می‌دهد».

سه- شاهد جمع مذکور

- عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام كُنَّا نَقُولُ لَا بُدَّ أَنْ نَسْتَفْتِحَ بِالْحَجَرِ وَنَخْتِمَ بِهِ فَأَمَّا الْيَوْمَ فَقَدْ كَثُرَ النَّاسُ^۱.

امام صادق علیه السلام فرمود: «قبلاً می‌گفتیم باید از حجر آغاز کنیم و به حجر ختم کنیم؛ اما امروزه جمعیت مردم زیاد شده است».

- عَنْ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ امْرَأَةٍ حَجَّتْ مَعَنَا وَهِيَ حُبْلَى وَلَمْ تَحِجَّ قَطُّ يُرَاحِمُ بِهَا حَتَّى تَسْتَلِمَ الْحَجَرَ قَالَ لَا تُعْرَرُوا بِهَا قُلْتُ فَمَوْضُوعُ عَنْهَا؟ قَالَ كُنَّا نَقُولُ لَا بُدَّ مِنْ اسْتِلامِ فِي أَوَّلِ سَبْعٍ وَاحِدَةً ثُمَّ رَأَيْنَا النَّاسَ قَدْ كَثُرُوا وَحَرَصُوا فَلَا^۲.

معاویة بن عمار می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «زن حامله‌ای با ما به حج آمده و بار اول اوست. استلام حجر برای او بسیار مشکل است؛ چه کند؟» حضرت فرمود: «او را به خطر نیندازید!» عرض کردم: «پس حکم استلام از او برداشته شده است؟» حضرت فرمود: «ما قبلاً می‌گفتیم باید یک بار در ابتدای هفت دور طواف، حجر را استلام کرد، اما دیدیم جمعیت مردم زیاد شده و مشتاق استلام زیاد است، دیگر نه».



۱. کافی، ج ۴، ص ۴۰۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۵.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۳۹۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۸.



با توجه به این نکات و با استناد به این روایات، مشخص می‌شود خلیفه دوم، اعتقادی به اصل استلام نداشته و در ارتکاز تابعین او نیز این مطلب وجود داشته است. به همین خاطر ائمه اطهار علیهم‌السلام برای احیای سنت رسول مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مورد استحباب استلام، مدتی آن را واجب کردند تا با بدعت ایجادشده، مخالفت کرده باشند و پس از آنکه سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم احیا شد و مردم به هر دلیل، دوباره مشتاق استلام شدند، حکم اولی استلام، یعنی استحباب - آن هم به صورت استحباب مؤکد - مورد تأکید قرار گرفت.

بنابراین در مقام جمع بین روایات، باید حکم وجوب استلام حجرالأسود را حکمی ثانوی یا حکومتی دانست که پس از مدتی رفع شده است و حکم فعلی استلام، استحباب است.

گفتار سوم: کیفیت استلام

همان‌طور که در مفاهیم گفتیم، در مورد ماده استلام، بین لغویون و فقها اختلاف وجود دارد؛ اما فارغ از معنای استلام که بنا بر نظر مشهور به معنای مس حجر با دست یا بوسیدن آن است^۱، روایات اهل بیت علیهم‌السلام، کیفیت استلام را به گونه‌های مختلفی بیان کرده‌اند که باید مدلول این روایات، بررسی شود:

عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ اسْتِئْثَانِ الرُّكْنِ قَالَ اسْتِئْثَانُهُ أَنْ تُلْصِقَ بَطْنَكَ بِهِ وَ الْمَسْحُ أَنْ تَمْسَحَهُ بِيَدِكَ.^۲

۱. کتاب العین، ج ۷، ص ۲۶۶؛ القاموس المحیط، ج ۴، ص ۸۵؛ الصحاح، ج ۵، ص ۱۹۵۲؛ جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۳۴۶.
۲. کافی، ج ۴، ص ۴۰۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۴.



يعقوب بن شعیب می گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد [کیفیت] استلام رکن پرسیدم، حضرت فرمود: «استلام رکن به این است که شکمت را به آن بچسبانی و مسح به این است که با دستت آن را لمس کنی».

هرچند این روایت، تحقق استلام را به چسباندن سینه و شکم به رکن دانسته و برخی از فقها^۱ نیز استلام با تمام بدن را که در تبرک جستن وجود دارد^۲، مستحب دانسته‌اند، اما با توجه به روایات دیگر، مشخص می‌شود که این تفسیر بیان فرد کامل استلام است و سنت استلام به رساندن دست راست به این سنگ مقدس محقق می‌شود.^۳

این روایات نیز می‌تواند مؤید این ادعا باشد:

- عَنْ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتَهُ عَنِ اسْتِلامِ الْحِجْرِ مِنْ قِبَلِ الْبَابِ فَقَالَ أَلَيْسَ إِنَّمَا تُرِيدُ أَنْ تَسْتَلِمَ الرُّكْنَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ مُجِزِيكَ حَيْثُمَا نَأَلْتَ يَدُكَ.^۴

سعید بن اعرج می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «استلام حجرالأسود از طرف در کعبه چگونه است؟» حضرت فرمود: «مگر نمی‌خواهی رکن را استلام کنی؟» عرض کردم: «بله». حضرت فرمود: «تا هر جا که دستت برسد، کافی است».

ظاهراً مقصود راوی این است که اگر از رکن حجرالأسود

۱. المبسوط، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۵۶؛ الخلاف، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۳۲۰؛ قواعد الأحكام، علامه حلی، ج ۱، ص ۴۲۸.
 ۲. جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۳۴۴.
 ۳. مدارک الأحكام، ج ۸، ص ۱۶۱.
 ۴. کافی، ج ۴، ص ۴۰۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۳.



گذشته باشم و به مقابل در کعبه رسیده باشم و بخواهم از آنجا رکن را استلام کنم، باید چه کنم؟ حضرت می‌فرماید: همین که دستت به رکن برسد کافی است.^۱

- عَنْ حَرِيْرِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا دَخَلْتَ
 الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَحَاذَيْتَ الْحِجْرَ الْأَسْوَدَ فَقُلْ ... ثُمَّ اذْنُ مِنَ
 الْحِجْرِ وَاسْتَلِمَهُ بِيَمِينِكَ.^۲

از امام باقر عليه السلام روایت شده است: «وقتی وارد مسجدالحرام شدی و روبه‌روی حجرالأسود قرار گرفتی، بگو ... سپس به حجر نزدیک شو و آن را با دست راست استلام کن.»

- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله
 اسْتَلِمُوا الرُّكْنَ فَإِنَّهُ يَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ يُصَافِحُ بِهَا خَلْقَهُ
 مُصَافِحَةَ الْعَبْدِ أَوْ الرَّجُلِ يَشْهَدُ لِمَنْ اسْتَلَمَهُ بِالْمُؤَافَاةِ.^۳

در روایتی امام صادق عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل می‌کند که حضرت فرمود: «رکن [حجر] را استلام کنید؛ چراکه رکن، دست راست خدا در میان خلق است که با آن، همانند مردم که با یکدیگر مصافحه می‌کنند، با مخلوقات مصافحه می‌کند و به وفاداری هر کس که او را استلام کند، شهادت می‌دهد.

از آنجا که مصافحه با دست انجام می‌گیرد، مشخص می‌شود که استلام نیز باید با دست کشیدن انجام پذیرد. حال در صورتی که شخص به هر دلیل نتواند با دست راست خود استلام کند،

۱. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۸، ص ۲۰.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۰۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۱۵.

۳. کافی، ج ۴، ص ۴۰۶؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳،



می تواند با دست چپ این کار را انجام دهد و اگر آن هم ممکن نبود، با عصا یا چیزی شبیه به آن حجرالأسود را لمس کرده و سپس آن عصا را ببوسد و اگر آن هم ممکن نبود، به حجرالأسود اشاره کند و از دور به او سلام دهد.

این روایات می تواند مستند این ادعا باشد:

- عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع أَنَّ عَلِيًّا ع سُئِلَ كَيْفَ يَسْتَلِمُ الْأَقْطَعُ الْحَجَرَ قَالَ يَسْتَلِمُ الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ الْقَطْعِ فَإِنْ كَانَتْ مَقْطُوعَةً مِنَ الْمُرْقِقِ اسْتَلَمَ الْحَجَرَ بِشِمَالِهِ.^۱

در روایتی، امام صادق ع از پدران خود نقل می کند که از امیرالمؤمنین، علی ع پرسیدند: «کسی که دست [راست]ش قطع شده است، چگونه باید حجرالأسود را استلام کند؟» حضرت فرمود: «با همان دست از همان جا که قطع شده، حجر را استلام کند و اگر دستش از آرنج بریده شده، با دست چپش استلام حجر نماید.»

- رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص طَافَ عَلَى رَاحِلَتِهِ وَاسْتَلَمَ الْحَجَرَ بِمِجْنَبِهِ وَسَعَى عَلَيْهَا بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ.^۲

محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر ع شنیدم که فرمود: «از پدرم شنیدم که رسول خدا ص بر مرکب خود طواف کرد و حجرالأسود را با عصای خود استلام کرد و بر روی مرکب، بین صفا و مروه سعی نمود.»

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۱۰؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۴۳.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۰۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، صص ۴۴۲ و ۴۹۷.



- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى الْكَاهِلِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ طَافَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلَى نَاقَتِهِ الْعُضْبَاءِ وَجَعَلَ يَسْتَلِمُ الْأَرْكَانَ بِمِخْجَنِهِ وَيُقَبِّلُ الْمُحَجَّجِينَ.^۱

عبدالله بن یحیی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی شتر خود (عضباء) طواف کرد و ارکان کعبه را با عصای خود استلام می کرد و عصا را می بوسید».

- عَنْ سَيْفِ التَّمَارِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَتَيْتُ الْحَجْرَ الْأَسْوَدَ فَوَجَدْتُ عَلَيْهِ زَحَامًا فَلَمْ أَلْقِ إِلَّا رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ لَا بُدَّ مِنْ اسْتِلامِهِ فَقَالَ إِنْ وَجَدْتَهُ خَالِيًا وَإِلَّا فَسَلِّمْ مِنْ بَعِيدٍ.^۲

سیف تمار می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «من کنار حجرالأسود آمدم و دیدم اطراف آن بسیار شلوغ است و کسی را نیافتم [تسا از او سؤال کنم]، جز یکی از اصحابمان؛ از او پرسیدم، گفت باید حجر را استلام کنی». حضرت فرمود: «اگر اطراف حجر خالی بود که هیچ، وگرنه از دور به حجر سلام بده».

- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ: سُئِلَ الرَّضَا عليه السلام عَنِ الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ وَهَلْ يُقَاتَلُ عَلَيْهِ النَّاسُ إِذَا كَثُرُوا قَالَ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَأَوْمِ إِلَيْهِ إِيمَاءً بِبَيْدِكَ.^۳

از امام رضا علیه السلام پرسیدند: «آیا در ازدحام و شلوغی اطراف

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۲۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۴۱.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۰۵؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۰۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۶.

۳. کافی، ج ۴، ص ۴۰۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۶.



حجرالأسود، می‌توان [برای استلام حجر] با دیگران درگیر شد؟» حضرت فرمود: «در چنین مواردی با دست به آن اشاره کنید».

بنابراین در کیفیت استلام باید بگوییم، طبق روایات، استلام حجرالأسود مراتبی دارد که بالاترین آنها، این است که شخص سینه و کل بدن خود را به حجر بچسباند و در مرتبه بعد، لمس حجر با دست راست است و در صورت امکان نداشتن، با دست چپ و اگر آن هم ممکن نبود، حجرالأسود را با چیزی مثل عصا لمس کرده و سپس آن را ببوسد که همه اینها از مصادیق استلام به شمار می‌روند و اگر هیچ یک از این امور امکان نداشت، به حجرالأسود اشاره کرده و سلام دهد.

گفتار چهارم: زمان استلام

پس از آنکه حکم و کیفیت استلام حجرالأسود مشخص شد، باید زمان مشروعیت استلام نیز روشن شود. نظریه‌های گوناگونی در این زمینه محتمل است:

نظریه‌ها

نظریه اول: مشهور قدماً^۱ بر این باورند که استلام حجرالأسود در هر شوط از طواف، استحباب دارد. مشهور معاصران^۲ نیز این نظریه را پذیرفته‌اند؛ ولی تصریح دارند که در صورت عدم امکان

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۳۱؛ الهدایة، ص ۲۲۴؛ الاقتصاد، شیخ طوسی، ص ۳۰۳؛ الجمل و العقود، شیخ طوسی، ص ۱۳۹؛ الوسیلة إلى نیل الفضیلة، ص ۱۷۲؛ المهذب، ج ۱، ص ۲۳۳؛ غنیة النزوع، صص ۱۷۲-۱۷۴؛ الجامع للشرائع، ص ۱۹۷؛ منتهی المطلب، ج ۲، ص ۶۹۵؛ تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۳۶۳.
۲. مناسک حج محشی، جمعی از نویسندگان، ص ۴۳۷.



استلام در هر شوط، به استلام در ابتدا و انتهای طواف اکتفا شود.
نظریه دوم: برخی از فقها^۱ معتقدند زمان استلام بعد از نماز طواف است. این نظریه به ابن جنید منسوب است. شهید اول در این باره چنین می‌نویسد: «نص ابن الجنید أن استلام الحجر من توابع الركعتين»^۲؛ «بن جنید تصریح دارد که استلام حجرالأسود پس از دو رکعت نماز طواف است».

نظریه سوم: زمان استلام حجرالأسود ابتدا و انتهای طواف است. برای انتخاب هر یک از این نظریه‌ها، مستندات از روایات وجود دارد. به همین خاطر باید ادله هر یک از این نظریه‌ها، بررسی شود.

ادله نظریه‌ها

ادله نظریه اول (استحباب استلام در هر شوط از طواف)

این نظریه که از شهرت نزدیک به اجماع برخوردار است، به تعدادی از روایات اهل بیت علیهم‌السلام مستند است:

– عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ زَيْدِ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كُنْتُ أَطُوفُ مَعَ أَبِي وَكَانَ إِذَا انْتَهَى إِلَى الْحُجْرِ مَسَحَهُ بِيَدِهِ وَقَبَّلَهُ.^۳

زید شحام از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «با پدرم (امام باقر علیه السلام) در حال طواف بودیم. پدرم هر وقت که به حجرالأسود می‌رسید، آن را با دستش مسح می‌کرد و می‌بوسید».

۱. الدروس الشرعية، ج ۱، ص ۴۰۹؛ جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۴۱۱.

۲. الدروس الشرعية، ج ۱، ص ۴۰۹.

۳. کافی، ج ۴، ص ۴۰۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۸.

تقریب استدلال:

در این روایت، امام علیه السلام در حال طواف، هر وقت که به حجرالأسود می‌رسیده، آن را استلام می‌کرده است. پس مشخص می‌شود استلام در هر شوطی از طواف، استحباب دارد. البته واضح است که روایت، از نظر سندی به خاطر مرفوعه بودن ضعیف است.

- عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا دَنَوْتَ مِنَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَارْفَعْ يَدَيْكَ... ثُمَّ اسْتَلِمِ الْحَجَرَ وَ قَبْلَهُ^۱.

معاویة بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «وقتی نزدیک حجرالأسود شدی دستانت را بالا ببر و سپس حجر را استلام کن و آن را ببوس».

تقریب استدلال:

در این روایت نیز امام علیه السلام می‌فرماید، هر بار که نزدیک حجرالأسود شدی آن را استلام کن. پس در هر شوط که طواف گزار نزدیک حجر می‌شود، استلام آن برای او استحباب دارد. البته شاید روایت، ناظر به نزدیک شدن به حجرالأسود در اثنای طواف نباشد و در مقام بیان آداب و ادعیه ورود به مسجد الحرام باشد.

- عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحُبَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كُنْتُ أَطُوفُ وَ سَفِيَانُ النَّوْرِيُّ قَرِيبٌ مِنِّي فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَصْنَعُ بِالْحَجَرِ إِذَا انْتَهَى إِلَيْهِ فَقُلْتُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَسْتَلِمُهُ فِي كُلِّ طَوَافٍ فَرِيضَةً وَ نَافِلَةً قَالَ فَتَحَلَّفَ عَنِّي قَلِيلًا فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى الْحَجَرِ جُرْتُ وَ مَشَيْتُ فَلَمْ أَسْتَلِمْهُ



۱. کافی، ج ۴، ص ۴۰۳؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۱۳.



فَلَحِقَنِي فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَلَمْ تُخْبِرْنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ
يَسْتَلِمُ الْحَجَرَ فِي كُلِّ طَوَافٍ فَرِيضَةً وَ نَافِلَةً قُلْتُ بَلَى قَالَ فَقَدْ
مَرَرْتُ بِهِ فَلَمْ تَسْتَلِمْ فَقُلْتُ إِنَّ النَّاسَ كَانُوا يَرَوْنَ لِرَسُولِ
اللَّهِ ﷺ مَا لَا يَرَوْنَ لِي وَ كَانَ إِذَا انْتَهَى إِلَى الْحَجْرِ أَفْرَجُوا لَهُ حَتَّى
يَسْتَلِمَهُ وَ إِنِّي أَكْرَهُ الزَّحَامَ^۱.

راوی از امام صادق علیه السلام نقل می کند: در حال طواف بودم و سفیان ثوری نیز نزدیک من بود. از من پرسید: «یا ابا عبدالله! وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به حجرالأسود میرسید چه می کرد؟» به او گفتم: «حضرت در هر طواف واجب و مستحبی، حجر را استلام می کرد». کمی از من عقب افتاد. وقتی به حجر رسیدم از آن رد شدم و حرکت کردم و آن را استلام نکردم. آمد به من رسید و پرسید: «یا ابا عبدالله! مگر به من خبر ندادید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر طواف واجب و مستحبی حجر را استلام می کرد؟» گفتم: «چرا». گفت: «ولی شما از کنار حجر گذشتید و آن را استلام نکردید!» گفتم: «مردم در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدگاهی داشتند که در مورد من ندارند. وقتی حضرت به حجرالأسود می رسید، راه را برایش باز می کردند تا حجر را استلام کند؛ [ولی] من ازدحام و مشقت را دوست ندارم».

تقریب استدلال:

از آنجا که امام علیه السلام پس از نقل استلام حجر از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «وقتی به حجر رسیدم از آن رد شدم و حرکت کردم و آن را استلام نکردم»، مشخص می شود حضرت

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۰۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۵.



در حال طواف بوده و پس از گذشتن از حجرالأسود نیز طواف را ادامه داده که سفیان آمده و به حضرت ملحق شده است. بنابراین مشخص می‌شود که پیامبر ﷺ در هر شوط، حجر را استلام می‌کرده است.

البته ممکن است امام علیؑ در شوط آخر بوده و پس از تمام شدن طواف، سفیان به حضرت ملحق شده باشد که در این صورت، دیگر این روایت بر مدعا دلالتی نخواهد داشت و جزو ادله نظریه سوم خواهد بود؛ اما از آنجا که هر دو احتمال در کلام امام علیؑ وجود دارد، روایت از این جهت مجمل بوده و نمی‌تواند برای اثبات هیچ یک از دو نظریه مورد استناد قرار گیرد. با توجه به اشکالات مطرح‌شده، بیشتر مستندات نظریه مشهور، قابل‌خداشه است.

برخی از فقهای ما^۱ برای اثبات استحباب استلام در هر شوط، به روایتی از منابع عامه نیز استناد کرده‌اند:

عن ابن عمر: أن رسول الله ﷺ كان يستلم الركن اليماني و

الأسود في كل طوفة، و لا يستلم الركنين اللذين يليان الحجر.^۲

از ابن عمر روایت شده که رسول خدا ﷺ در هر شوط از

طواف، رکن یمانی و رکن حجرالأسود را استلام می‌کردند

و دو رکن بعد از حجر را استلام نمی‌کردند.

برخی دیگر^۳ معتقدند از اطلاق روایاتی که استلام را در هر

طواف مستحب دانسته‌اند^۴ نیز می‌توان برای اثبات استحباب

۱. تذكرة الفقهاء، ج ۸، ص ۱۰۶؛ منتهی المطلب، ج ۱۰، ص ۳۴۶.

۲. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۶۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۶۶؛ مسند أحمد، ج ۲،

ص ۱۸؛ السنن الكبرى، نسائی، ج ۲، ص ۴۰۳؛ فتح العزیز، رافعی، ج ۷، ص ۳۱۹.

۳. مهذب الأحكام، ج ۱۴، ص ۱۰۷.

۴. کافی، ج ۴، صص ۴۰۴ و ۴۱۲.



استلام در هر شوط استفاده کرد؛ البته واضح است که اطلاق طواف بر شوط، نیازمند قرینه است.

به هر حال و فارغ از اشکالات مطرح شده، از مجموع این روایات استفاده می‌شود که استلام حجرالأسود در هر شوط از طواف استحباب دارد.

ادله نظریه دوم (استحباب استلام بعد از نماز طواف)

هرچند در میان فقهای امامیه، قائلی غیر از ابن جنید برای این نظریه یافت نشد، اما تعدادی از روایات، این نظریه را اثبات می‌کنند:

– عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا فَرَعْتَ مِنَ الرُّكْعَتَيْنِ فَائْتِ الْحَجْرَ الْأَسْوَدَ وَ قَبِّلْهُ وَ اسْتَلِمْهُ أَوْ أَشْرِ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ.^۱

معاویة بن عمار از امام صادق عليه السلام روایت می‌کند: «وقتی دو رکعت نماز طواف را تمام کردی، نزد حجرالأسود بیا و آن را ببوس و استلام کن یا به آن اشاره کن؛ چراکه این کار لازم است.»

– عَنْ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا فَرَعَ الرَّجُلُ مِنْ طَوَافِهِ وَ صَلَّى رُكْعَتَيْنِ فَلْيَأْتِ رَمَزَمَ وَ لِيَسْتَقِ مِنْهُ ذُّنُوباً أَوْ ذُّنُوبَيْنِ وَ لِيَشْرَبَ مِنْهُ وَ لِيَضْبَّ عَلَى رَأْسِهِ وَ ظَهْرِهِ وَ بَطْنِهِ وَ يَقُولُ... ثُمَّ يَعُودُ إِلَى الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ.^۲

حلبی از امام صادق عليه السلام روایت می‌کند: «وقتی شخص

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۳۰؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۴۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۷۳.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۳۰؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۱۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۷۳.



طوافش را تمام کرد و نماز طواف را نیز به جا آورد، باید نزد زمزم بیاید و یک یا دو سطل از آن بکشد و بنوشد و بر سر، پشت و شکم خود از آب زمزم بریزد و بگوید: ... سپس نزد حجرالأسود برگردد».

مطابق این دو روایت صحیح، زمان استلام حجرالأسود، بعد از پایان یافتن طواف و نماز آن، دانسته شده است.

- عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حِينَ حَجَّ حِجَّةَ الْوُدَاعِ ... حَتَّى إِذَا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ مَكَّةَ طَافَ بِالْبَيْتِ وَطَافَ النَّاسُ مَعَهُ ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ وَاسْتَلَمَ الْحِجَرَ ثُمَّ أَتَى زَمْزَمَ فَشَرِبَ مِنْهَا^۱.

حلبی از امام صادق عليه السلام نقل می کند: رسول خدا صلى الله عليه وآله برای انجام حجة الوداع از مدینه خارج شدند ... تا به مکه رسیدند، حضرت ابتدا به طواف بیت پرداخته و مردم نیز با ایشان طواف کردند. سپس آن جناب در مقام ابراهیم، دو رکعت نماز طواف خواندند و سپس حجرالأسود را استلام کردند و پس از آن به زمزم رفته، از آن آشامیدند.

در این روایت صحیح که روش حج پیامبر صلى الله عليه وآله نقل شده، استلام حجرالأسود بعد از پایان طواف و نماز آن ذکر شده است. با توجه به این روایات، استلام حجرالأسود بعد از پایان طواف و نماز آن مستحب است.

ادله نظریه سوم (استحباب استلام در ابتدا و انتهای طواف)

هرچند این نظر نیز مثل نظریه دوم، طرفداران قابل اعتنائی ندارد و حتی در میان فقهای امامیه، قائلی برای این نظر یافت

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۸۸.



نشد، اما تعداد دیگری از روایات اهل بیت علیهم السلام بر این نظریه دلالت دارند:

- عَنْ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ امْرَأَةٍ حَجَّتْ مَعَنَا وَهِيَ حُبْلَى وَ لَمْ تَحِجَّ قَطُّ بِرَأْحَمٍ بِهَا حَتَّى تَسْتَلِمَ الْحَجَرَ قَالَ لَا تُعَرِّزُوا بِهَا قُلْتُ فَمَوْضُوعُ عَنْهَا؟ قَالَ كُنَّا نَقُولُ لَا بُدَّ مِنْ اسْتِلاَمِهِ فِي أَوَّلِ سَبْعٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ رَأَيْنَا النَّاسَ قَدْ كَثُرُوا وَ حَرَّضُوا فَلَا.^۱

معاویة بن عمار می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «زن حامله‌ای با ما به حج آمده و بار اول اوست. استلام حجر برای او بسیار مشکل است؛ چه کند؟» حضرت فرمود: «او را به خطر نیندازید!». عرض کردم: «پس حکم استلام از او برداشته شده است؟». حضرت فرمود: «ما قبلاً می گفتیم باید یک بار در ابتدای هفت دور طواف، حجر را استلام کرد، اما دیدیم جمعیت مردم زیاد شده و مشتاق استلام زیاد است، دیگر نه».

- عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام كُنَّا نَقُولُ لَا بُدَّ أَنْ نَسْتَفْتِيحَ بِالْحَجْرِ وَ نَخْتِمَ بِهِ فَأَمَّا الْيَوْمَ فَقَدْ كَثُرَ النَّاسُ.^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: قبلاً می گفتیم: «باید [طواف را با استلام] حجر آغاز کنیم و [با استلام] حجر ختم کنیم، اما امروزه جمعیت مردم زیاد شده است».

درست است که در این دو روایت، به رفع وجوب استلام حجرالأسود اشاره شده، اما زمان استلام در این روایات در ابتدا و

۱. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۳۹۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۸.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۰۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۵.

انتهای طواف، دانسته شده است. بنابراین وقتی ما با ادله استحباب، استلام را ثابت کردیم، می‌توانیم زمان آن را از این دو روایت به دست آوریم.

- عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كِتَابِهِ إِلَيْهِ ... فَإِذَا أَرَدْتَ الْمُتَنَعَةَ فِي الْحَجِّ فَأَحْرِمْ مِنَ الْعَقِيقِ وَاجْعَلْهَا مُتَنَعَةً فَمَتَى مَا قَدِمْتَ مَكَّةَ طُفْتَ بِالْبَيْتِ وَاسْتَلَمْتَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ فَتَحْتَ بِهِ وَحَتَمْتَ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ ثُمَّ تُصَلِّي رُكْعَتَيْنِ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ.^۱

در نامه امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ برای مفضل بن عمر آمده است: هر وقت خواستی حج تمتع انجام دهی، از وادی عقیق به نیت تمتع محرم شو و وقتی به مکه رسیدی، طواف کرده و حجر را در آغاز و پایان هفت دور طواف، استلام می‌کنی و سپس دو رکعت نماز طواف نزد مقام ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ به‌جا می‌آوری.

- عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَلَمَ الْحَجَرَ ثُمَّ طَافَ حَتَّى إِذَا كَانَ أَسْبُوعَ التَّزَمِ وَسَطَ الْبَيْتِ وَتَرَكَ الْمُلتَزِمَ الَّذِي يَلْتَزِمُ أَصْحَابُنَا وَبَسَطَ يَدَهُ عَلَى الْكَعْبَةِ ثُمَّ يَمْكُثُ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ مَضَى إِلَى الْحَجْرِ فَاسْتَلَمَهُ وَصَلَّى رُكْعَتَيْنِ خَلْفَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ.^۲

سعدان بن مسلم می‌گوید: امام موسی کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ را دیدم که حجرالأسود را استلام کرد، سپس طواف نمود و وقتی هفت دور به پایان رسید، به وسط خانه چسبید و ملتزم را که اصحاب به آن عنایت دارند، ترک کرده، دستش را باز کرد



۱. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۳۴.

۲. قرب الإسناد، حمیری، ص ۳۱۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۴۸.



و بر روی کعبه قرار داد و سپس مدتی همین طور ماند و پس از آن به سمت حجرالاسود حرکت کرد و آن را استلام نمود و دو رکعت پشت مقام ابراهیم عليه السلام نماز طواف اقامه کرد.

از مجموع این روایات استفاده می‌شود که زمان استلام در ابتدا و انتهای طواف، یعنی قبل از شروع هفت دور و بعد از اتمام آن است.

جمع بین روایات

ظاهر این روایات با همدیگر تعارض دارند؛ چراکه هر یک زمان خاصی را برای استلام مستحب می‌دانند. در مقام رفع تعارض، برخی^۱ معتقدند هیچ یک از نظریه‌ها، استحباب استلام در موارد دیگر را نفی نمی‌کند؛ زیرا مدلول هر سه دسته از روایات، اثبات استحباب است و در نتیجه این روایات با هم تعارضی ندارد تا نیازمند به حل تعارض شویم. پس استلام در تمام موارد مذکور استحباب دارد.

وجه جمع دیگر این است که بگوییم، ما ابتدا بین دسته اول و سوم جمع می‌کنیم؛ به این بیان که روایات دسته اول (استحباب در هر شوط) کامل‌ترین فرد استحباب را مطرح کرده و روایات دسته سوم (استحباب در ابتدا و انتهای طواف) حداقل افراد استحباب را بیان می‌کنند؛ یعنی اگر شخص بتواند در هر شوط استلام کند، چه بهتر و اگر نتوانست، لااقل تنها در ابتدا و انتهای طواف استلام کند. روایت ذیل می‌تواند شاهد این جمع باشد:

۱. «استلام حجرالاسود»، ص ۵۴.

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْ مَكَّةَ فَتَأْتِيَ أَهْلَكَ فَوَدَّعَ الْبَيْتَ وَطُفَّ أُسْبُوعًا وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَسْتَلِمَ الْحَجْرَ الْأَسْوَدَ وَالرُّكْنَ الْيَمَانِيَّ فِي كُلِّ شَوْطٍ فَافْعَلْ وَإِلَّا فَافْتَحْ بِهِ وَاحْتِمِمْ وَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ ذَلِكَ فَمُوسِعْ عَلَيْكَ^۱.

معاویة بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می کند: وقتی خواستی از مکه خارج شوی و به نزد اهل خود بروی، با کعبه وداع کن و هفت دور طواف کن و اگر توانستی در هر شوط از طواف حجرالأسود و رکن یمانی را استلام کن و اگر نتوانستی، در ابتدا و انتهای طواف، حجر را استلام کن و اگر آن را هم نتوانستی، مشکلی نیست.

پس از اینکه مشکل دسته اول و سوم حل شد، باید رابطه بین این دو دسته با دسته دوم روایات (استحباب استلام بعد از نماز طواف) بیان شود. برای حل تعارض بدوی بین این دو دسته، می توان گفت دسته اول و سوم از روایات در مقام بیان استحباب استلام، به عنوان یکی از مستحبات طواف هستند و دسته سوم از روایات، استلام را به عنوان یکی از مستحبات نفسی مربوط به خود حجرالأسود مطرح کرده اند. بنابراین هیچ تعارضی بین روایات وجود ندارد.

گفتار پنجم: محدوده حکم استلام

پس از آنکه حکم، کیفیت و زمان استلام مشخص شد، باید به این نکته توجه کرد که حکم استحباب استلام برای وضعیت عادی است و در مواردی خاص، این حکم تفاوت پیدا می کند.

۱. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۲۸۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۸۷.





به همین خاطر باید حالت‌های مختلف در مورد زمان‌ها و افراد، بیان و محدوده این حکم در این حالات مشخص شود.

۱. محدوده حکم در مورد زمان‌های خلوت و شلوغ

یک اصل کلی در شریعت مقدس اسلام وجود دارد و آن اینکه مستحبات تا وقتی استحباب دارند که منجر به ترک واجب یا ارتکاب فعل حرامی نشوند. این اصل کلی در تمام مستحبات، از جمله استلام حجرالأسود جاری است؛ به این معنا که کسی حق ندارد به بهانه استلام حجرالأسود، دیگران را مورد آزار و اذیت قرار دهد. این قضیه از مسلمات است و ما در این مجال در صدد اثبات آن نیستیم؛ بلکه می‌خواهیم بدانیم آیا استحباب استلام حجرالأسود در مواردی که خود شخص به سختی و زحمت می‌افتد، هنوز باقی است یا این استحباب یا تأکد آن برداشته می‌شود؟

برای روشن شدن مطلب، باید در روایات اهل بیت علیهم‌السلام دقت کرد. در تعداد فراوانی از روایات، این فرع مطرح شده است؛ تا جایی که مرحوم کلینی در کتاب شریف «کافی»، این روایات را در ضمن بابی با عنوان «بَابُ الْمُزَاهَمَةِ عَلَى الْحُجْرَةِ الْأَسْوَدِ» جمع‌آوری کرده^۱ و مرحوم صاحب وسایل نیز به نحو گسترده‌تر در بابی با عنوان «بَابُ عَدَمِ وُجُوبِ اسْتِیْلَامِ الْحُجْرِ وَ تَقْبِيلِهِ وَ عَدَمِ تَأْكِدِ اسْتِحْبَابِ الْمُزَاهَمَةِ عَلَيْهِ وَ إِجْرَاءِ الْإِشَارَةِ وَ الْإِسْمَاءِ» این روایات را مطرح کرده است.^۲

۱. کافی، ج ۴، صص ۴۰۴-۴۰۶.

۲. رک: وسائل الشیعة، ج ۱۳، صص ۳۲۴-۳۲۸.

همان طور که در ادله اثبات استحباب حجرالأسود گفتیم، در بسیاری از روایات، ائمه اطهار علیهم السلام استلام را به خاطر ازدحام و شلوغی، ترک می‌کردند و وقتی به ایشان اعتراض می‌شد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هر طواف واجب و مستحبی استلام را انجام می‌دادند، پس چرا شما آن را ترک می‌کنید، در پاسخ می‌فرمودند: مردم برای رسول خدا صلی الله علیه و آله احترام خاصی قائل بودند و راه را برای حضرت باز می‌کردند، ولی ما چنین موقعیتی در میان مردم نداریم و به همین خاطر در شلوغی و ازدحام، استلام نمی‌کنیم. به این روایت دقت کنید:

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحُبَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كُنْتُ أَطُوفُ وَ سَفِيَانُ الثَّوْرِيُّ قَرِيبٌ مِنِّي فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَصْنَعُ بِالْحَجَرِ إِذَا انْتَهَى إِلَيْهِ فَقُلْتُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَسْتَلِمُهُ فِي كُلِّ طَوَافٍ فَرِيضَةً وَ نَافِلَةً قَالَ فَتَحَلَّفَ عَنِّي قَلِيلًا فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى الْحَجَرِ جُرْتُ وَ مَشَيْتُ فَلَمْ أَسْتَلِمْهُ فَلَحَقَنِي فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَلَمْ تُخْبِرْنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يَسْتَلِمُ الْحَجَرَ فِي كُلِّ طَوَافٍ فَرِيضَةً وَ نَافِلَةً قُلْتُ بَلَى قَالَ فَقَدَ مَرَرْتُ بِهِ فَلَمْ تَسْتَلِمْ فَقُلْتُ إِنَّ النَّاسَ كَانُوا يَرَوْنَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا لَا يَرَوْنَ لِي وَ كَانَ إِذَا انْتَهَى إِلَى الْحَجَرِ أَفْرَجُوا لَهُ حَتَّى يَسْتَلِمَهُ وَ إِنِّي أَكْرَهُ الزَّحَامَ^۱.

راوی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: در حال طواف بودم و سفیان ثوری نیز نزدیک من بود. از من پرسید: «یا ابا عبدالله! وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به حجرالأسود می‌رسید چه می‌کرد؟» به او گفتم: «حضرت در هر طواف واجب و مستحبی حجر را



۱. کافی، ج ۴، ص ۴۰۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۵.



استلام می کرد». کمی از من عقب افتاد. وقتی به حجر رسیدم از آن رد شدم و حرکت کردم و آن را استلام نکردم. آمد به من رسید و پرسید: «یا ابا عبدالله! مگر به من خبر ندادید که رسول خدا ﷺ در هر طواف واجب و مستحبی حجر را استلام می کرد؟» گفتم: «چرا». گفت: «ولی شما از کنار حجر گذشتید و آن را استلام نکردید!» گفتم: «مردم در مورد رسول خدا ﷺ دیدگاهی داشتند که در مورد من ندارند. وقتی حضرت به حجرالأسود می رسید، راه را برایش باز می کردند تا حجر را استلام کند؛ من ازدحام و مشقت را دوست ندارم».

این مضمون در روایت معاویه بن عمار^۱ و حماد بن عثمان^۲ نیز آمده است که امام باقر^{علیه السلام} در روایت حماد، تأکید می کند: «من دوست ندارم ضعیفی را بیزارم یا خود اذیت شوم».

حال سؤال این است که در صورت ازدحام و شلوغی، اصل استحباب استلام برداشته شده و اگر کسی در این وضعیت خود را به زحمت بیندازد و حجرالأسود را استلام کند، هیچ ثوابی عایدش نمی شود یا تنها تأکید استحباب برداشته شده و استحباب در حال ازدحام نیز مستحب است؟

به نظر می رسد با توجه به روایات، نظریه دوم ثابت می شود و این گونه نیست که استلام در شلوغی و ازدحام، استحبابی نداشته باشد؛ چراکه امام باقر^{علیه السلام} می تواند امر مستحبی را ترک کند و ترک امام باقر^{علیه السلام}، دلیل بر عدم استحباب نیست. افزون بر این، با دقت در روایات دیگر باب، مشخص می شود این استحباب همچنان باقی

۱. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۴.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۰۹.

است و همان‌طور که صاحب وسائل فرموده‌اند،^۱ تنها تأکد استحباب برداشته شده است. به این روایت دقت کنید:

عَنْ مُحَمَّدِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْحَجْرِ إِذَا لَمْ
أَسْتَطِيعَ مَسَّهُ وَكَثُرَ الزَّحَامُ فَقَالَ أَمَّا الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَالضَّعِيفُ وَ
الْمُرِيضُ فَمُرَّخْصٌ وَمَا أَحَبُّ أَنْ تَدَعَ مَسَّهُ إِلَّا أَنْ لَا تَجِدَ بُدًّا.^۲

محمد حلبی می‌گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: «اگر ازدحام جمعیت زیاد بود و نتوانستم حجرالأسود را لمس کنم تکلیف چیست؟» حضرت فرمود: «پیرمرد و افراد ضعیف و مریض مجازند [استلام را ترک کنند]؛ اما من دوست ندارم لمس آن را ترک کنی، مگر اینکه ناچار باشی.»

عبارت «مَا أَحَبُّ أَنْ تَدَعَ مَسَّهُ إِلَّا أَنْ لَا تَجِدَ بُدًّا» در این روایت نشانگر آن است که شایسته نیست استلام حجر، تا وقتی که شخص به حرج نیفتد، ترک شود. بنابراین با توجه به این روایات، مشخص می‌شود استلام حجرالأسود از مستحبات مورد تأکید بوده و در موارد ازدحام و شلوغی و سختی برای استلام‌کننده، تنها تأکد آن برداشته می‌شود و اصل استحباب باقی است. البته باید توجه داشت که می‌توان با اشاره کردن به حجر و سلام دادن به آن نیز ثواب استلام را کسب کرد. دقت در این روایات این ادعا را تأیید می‌کند:

- عَنْ سَيْفِ الثَّمَارِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَتَيْتُ الْحَجْرَ الْأَسْوَدَ
فَوَجَدْتُ عَلَيْهِ زَحَامًا فَلَمْ أَلْقِ إِلَّا رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ
لَا بُدَّ مِنْ اسْتِلامِهِ فَقَالَ إِنْ وَجَدْتَهُ خَالِيًا وَإِلَّا فَسَلِّمْ مِنْ بَعِيدٍ.^۳

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۴.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۰۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۶.

۳. کافی، ج ۴، ص ۴۰۵؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۰۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۶.





سیف تمار می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «من کنار حجرالأسود آمدم و دیدم اطراف آن بسیار شلوغ است و کسی را نیافتم [تا از او سؤال کنم]، جز یکی از اصحابمان؛ از او پرسیدم، گفت باید حجر را استلام کنی». حضرت فرمود: «اگر اطراف حجر خالی بود که هیچ، وگرنه از دور به حجر سلام بده».

- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ: سُئِلَ الرَّضَا علیه السلام عَنِ الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ وَهَلْ يُفَاتَلُ عَلَيْهِ النَّاسُ إِذَا كَثُرُوا قَالَ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَأَوْمِ إِلَيْهِ إِيهَاءً بِيَدِكَ.^۱

از امام رضا علیه السلام پرسیدند: «آیا در ازدحام و شلوغی اطراف حجرالأسود، می توان [برای استلام حجر] با دیگران درگیر شد؟» حضرت فرمود: «در چنین مواردی با دست به آن اشاره کنید».

۲. محدوده حکم در مورد زنان و مردان

پس از آنکه مشخص شد در رجحان و استحباب مؤکد اصل استلام، نمی توان شک و تردیدی داشت، دقت در برخی از روایات باب نشانگر تخصیص این حکم در مورد زنان است. حال همان سؤالی که در مورد حالت ازدحام مطرح شد، در اینجا نیز مطرح می شود. به این بیان که آنچه از زنان برداشته شده چیست؟ آیا اصل استحباب برداشته شده یا تأکد آن؟ به عبارت دیگر اگر زنی استلام کند و هیچ یک از عوارض جانبی مثل برخورد با نامحرم و ... بر استلام او مترتب نشود، آیا این عمل او ثوابی دارد یا نه؟

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۰۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۶.



برای روشن شدن مطلب، باید روایات باب، بررسی دقیق شود. دسته‌ای از روایات، استلام را برای زنان مستحب می‌دانند؛ حال یا به طور خاص یا با عموم و اطلاق این حکم شامل زنان نیز می‌شود. در مقابل این روایات، دسته دیگری از روایات، استلام را از زنان برداشته است که از ظاهر این روایات این‌گونه برداشت می‌شود که اصل استحباب از آنان رفع شده است. بنابراین ما ابتدا هر دو دسته را نقل می‌کنیم، سپس رابطه بین دو دسته را بررسی خواهیم کرد:

دسته اول: روایات استحباب استلام برای زنان

۱. روایات خاص

روایت اول: صحیح معاویه بن عمار

عَنْ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ امْرَأَةٍ حَجَّتْ مَعَنَا وَهِيَ حُبْلَى وَلَمْ يَخُجَّ قَطُّ يَزَا حَمُّهَا حَتَّى تَسْتَلِمَ الْحَجَرَ قَالَ لَا تُعَرِّرُوا بِهَا قُلْتُ فَمَوْضُوعٌ عَنْهَا قَالَ كُنَّا نَقُولُ لَا بُدَّ مِنْ اسْتِلَامِهِ فِي أَوَّلِ سَبْعٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ رَأَيْنَا النَّاسَ قَدْ كَثُرُوا وَحَرَصُوا فَلَا^۱

معاویه بن عمار می‌گوید، از امام صادق عليه السلام پرسیدم: «زن حامله‌ای با ما به حج آمده و بار اول اوست. استلام حجر برای او بسیار مشکل است؛ چه کند؟» حضرت فرمود: «او را به خطر نیندازید!» عرض کردم: «پس حکم استلام از او برداشته شده است؟» حضرت فرمود: «ما قبلاً می‌گفتیم باید یک بار در ابتدای هفت دور طواف، حجر را استلام کرد، اما دیدیم جمعیت مردم زیاد شده و مشتاق استلام زیاد است، دیگر نه.»

۱. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۳۹۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۸.



تقریب استدلال:

اگر استلام برای زنان استحبابی نداشت، تعلیل امام علیه السلام به نفی استحباب اولی بود، از اینکه حضرت علت رفع حکم را امر عارضی ازدحام و کثرت مشتاقان استلام بدانند. به عبارت دیگر از آنجا که امام علیه السلام در جواب سائل، علت رفع وجوب استلام از همه، - چه مردان و زنان - را بیان کرده و نفرموده اصلاً استلام برای زنان استحباب ندارد؛ چه برسد به اینکه آن زن حامله هم باشد، مشخص می شود در اصل استحباب استلام برای زنان، شک و شبهه ای نیست.

روایت دوم: روایت ابن عباس

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِعَائِشَةَ وَهِيَ تَطُوفُ مَعَهُ بِالْكَعْبَةِ حِينَ اسْتَلَمَ الرُّكْنَ وَبَلَغَا إِلَى الْحَجْرِ يَا عَائِشَةُ لَوْلَا مَا طَبَعَ اللَّهُ عَلَيَّ هَذَا الْحَجْرِ مِنْ أَرْجَاسِ الْجَاهِلِيَّةِ وَأَنْجَاسِهَا إِذَا لَأَسْتُشْفِي بِهِ مِنْ كُلِّ عَاهَةٍ^۱.

از ابن عباس نقل است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالی که با عایشه طواف می کردند و رکن را استلام کرده بودند و به حجر رسیدند، فرمود: «ای عایشه! اگر رجس و آلودگی های جاهلیت بر این سنگ منطبع و منتقل نشده بود، انسان به واسطه اش از هر بیماری شفا می یافت».

تقریب استدلال:

طبق این روایت، عایشه در محضر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رکن را استلام کرده و حضرت نیز اعتراضی نکرده است که این امر نشانگر

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۷.



تقریر این کار از سوی حضرت است. هر چند ظاهراً مقصود از رکن، رکن یمانی است؛ چون در روایت آمده است: «رکن را استلام کرده بودند و به حجر رسیدند»، اما از آنجا که هیچ کس در مورد استحباب یا عدم استحباب استلام برای زنان بین ارکان، تفاوتی قائل نشده است، مشخص می‌شود استلام حجر برای زنان استحباب دارد.

روایت سوم: روایت عبدالاعلی

عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: رَأَيْتُ أُمَّ فَرْوَةَ تَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ عَلَيْهَا كِسَاءٌ مُتَنَكَّرَةً فَاسْتَلَمَتِ الْحُجَرَ بِيَدِهَا الْيُسْرَى فَقَالَ لَهَا رَجُلٌ مِمَّنْ يَطُوفُ يَا أُمَّةَ اللَّهِ أَخْطَأَتِ السُّنَّةَ فَقَالَتْ إِنَّا لَا عُنْيَاءَ عَنْ عَلِمِكَ.^۱

راوی می‌گوید: ام فروه (مادر امام صادق علیه السلام) را دیدم که با بالاپوشی ناشناخته (با حالت ناشناس) در حال طواف است. وی با دست چپ حجرالأسود را استلام کرد. مردی که در حال طواف بود به او گفت: «ای کنیز خدا! در انجام سنت اشتباه کردی». ام فروه پاسخ داد: «ما از علم تو بی‌نیازیم».

تقریب استدلال:

ام فروه، همسر امام باقر علیه السلام و مادر امام صادق علیه السلام، از زنان پاکدامن و عالمه عصر خود بود که بی‌گمان علم خود را از ائمه معصومین علیهم السلام گرفته بود. اینکه روات، عمل این زن را برای یکدیگر نقل کرده و امثال کلینی آن را در کتب خود ذکر کرده‌اند، نشان اعتماد بزرگان به اقوال و افعال اوست. بنابراین اگر فعل و سخن ایشان را حجت بدانیم، می‌توانیم با استناد به این روایت نیز استحباب استلام را برای زنان ثابت بدانیم.

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۲۸.



۲. روایات عام

اطلاقات و عمومات روایاتی که استحباب استلام را می‌رسانند، شامل استلام از سوی زنان نیز می‌شود. این روایات را می‌توان در باب ۱۳ ابواب الطواف کتاب شریف «وسائل الشیعة» یافت.^۱

دسته دوم: روایات رفع استلام از زنان

مرحوم صاحب وسائل، بابی با عنوان «بَابُ عَدَمِ تَأْكِدِ اسْتِحْبَابِ اسْتِلَامِ الْحَجَرِ لِلنِّسَاءِ» مطرح کرده و در آن شش روایت را ذکر کرده است. این روایات را ذکر می‌کنیم تا مقدار دلالت آنها مشخص شود:

روایت اول: صحیح ابی بصیر

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جَهْرٌ بِالتَّلْبِيَةِ وَلَا اسْتِلَامُ الْحَجَرِ وَلَا دُخُولُ الْبَيْتِ وَلَا سَعْيٌ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ يَعْنِي الْمَرْوَةَ.^۲

ابوبصیر از امام صادق عليه السلام روایت می‌کند: بلند گفتن تلبیه، استلام حجرالأسود، وارد کعبه شدن و سعی بین صفا و مروه، یعنی هروله در سعی بر زنان نیست.

روایت دوم: صحیح ابن سنان

عَنْ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّمَا الْإِسْتِلَامُ عَلَى الرَّجَالِ وَلَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ مَقْرُوضٌ.^۳

امام صادق عليه السلام فرمود: «استلام تنها بر مردان است و بر زنان واجب نیست».

۱. رک: وسائل الشیعة، ج ۱۳، صص ۳۱۶ - ۳۲۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۳، صص ۳۲۹.

۳. همان.



روایت سوم: مرسل فضالة بن ایوب

عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَضَعَ عَنِ النِّسَاءِ أَرْبَعًا وَعَدَّ مِنْهَا الْإِسْتِئْلَامَ.^۱

از امام صادق عليه السلام نقل شده که خداوند متعال چهار چیز را از زنان برداشته است: یکی از آنها استلام است.

روایت چهارم: روایت حماد و انس

عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو وَ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله لِعَلِيِّ عليه السلام قَالَ: يَا عَلِيُّ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جُمُعَةٌ إِلَّا أَنْ قَالَ وَ لَا اسْتِئْلَامَ الْحَجْرِ.^۲

امام صادق عليه السلام از پدران گرامی خود روایت می کند که پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله در وصیت خود به امیرالمؤمنین، علی عليه السلام فرمود: «ای علی! جمعه و ... و استلام حجرالأسود بر زنان نیست».

روایت پنجم: مرسل صدوق از ابی سعید

وَيَأْتِسَادُهُ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْمَكْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَضَعَ عَنِ النِّسَاءِ أَرْبَعًا بِالْإِجْهَارِ بِالتَّلْبِيَةِ وَ السَّعْيِ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ يَعْنِي الْهُرُولَةَ وَ دُخُولَ الْكَعْبَةِ وَ اسْتِئْلَامَ الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ.^۳

از امام صادق عليه السلام نقل شده که خداوند متعال چهار چیز را از زنان برداشته است: «بلند گفتن تلبیه، سعی بین صفا و مروه، یعنی هروله در سعی، وارد کعبه شدن و استلام حجرالأسود».

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۹.

۲. همان، ص ۳۳۰.

۳. همان.



روایت ششم: مرسل صدوق

قَالَ وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ أَذَانٌ إِلَّا إِلَى أَنْ قَالَ وَلَا

اسْتِلاَمُ الْحَجَرِ.^۱

شیخ صدوق روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«اذان گفتن و ... و استلام حجرالأسود بر زنان نیست».

هرچند مضمون همه روایات یکی است و در همه این روایات استلام حجرالأسود از زنان برداشته شده است؛ ولی از میان روایات مطرح شده، تنها دو روایت اول از نظر سندی معتبر هستند که در روایت اول، اصل استلام و در روایت دوم، وجوب استلام از زنان برداشته شده است. البته طبق مبنای کسانی که مرسلات شیخ صدوق را نیز معتبر و حجت می‌دانند^۲، روایت اخیر نیز حجت خواهد بود که مضمونش با مضمون روایت اول تفاوتی ندارد.

جمع بین روایات

تا اینجا مشخص شد که دسته‌ای از روایات استحباب استلام حجرالأسود را برای زنان ثابت می‌دانند و دسته‌ای دیگر استلام را از زنان برداشته‌اند. وجوه جمع بین دو دسته از روایات را می‌توان در چند وجه خلاصه کرد:

۱. روایات دسته اول عام و روایات دسته دوم خاص هستند؛ بنابراین استلام برای زنان استحبابی ندارد.^۳

اشکال:

روایات دسته اول بر دو قسم بود. برخی عام بود و برخی

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۰.

۲. کتاب الطهارة، امام خمینی، ج ۱، ص ۸۱.

۳. الحدائق الناضرة، ج ۱۶، ص ۱۱۹.



دیگر به طور خاص، استلام را برای زنان ثابت می‌کرد. بنابراین اگر هم روایات عام یا مطلق استحباب استلام را با روایات خاص و مقید عدم استحباب، تخصیص یا تقیید بزنیم، باز روایات خاص در دسته اول بر استحباب استلام برای زنان دلالت خواهد داشت.

۲. همان‌طور که در بررسی اصل حکم استلام (وجوب یا استحباب) گفتیم، روایاتی که استلام را از زنان برداشته، در مقام رفع وجوب است؛ چراکه استلام در برهه زمانی خاصی به عنوان ثانوی احیای سنت استلام و منع از معرفی استلام به عنوان بدعت، واجب شده بود. بنابراین روایات دسته اول بدون هیچ معارضی بر استحباب استلام برای زنان دلالت خواهد داشت.

اشکال:

این وجه تنها در مورد روایت دوم از روایات دسته دوم جا دارد؛ اما روایات دیگر این دسته را که اصل استلام را به همراه جهر در تلبیه و امثال آن از زنان برداشته‌اند، نمی‌توان بر این وجه حمل کرد.

۳. اگرچه تعداد روایات دسته دوم (روایات نافی استحباب استلام در مورد زنان) فراوان است، ولی از آنجا که هیچ یک از فقها در استحباب استلام بین مردان و زنان تفصیل قائل نشده‌اند، مشخص می‌شود این دسته از روایات مورد اعراض فقهاست. به عبارت دیگر روایات دسته اول که استلام را برای زنان مستحب می‌دانند، تحت عنوان «شهرت فتوایی» قرار گرفته و روایات دسته دوم که استلام را از زنان برداشته‌اند، در عنوان «مخالف شهرت فتوایی» داخل شده و از حجیت ساقط می‌شوند.^۱

۱. ر.ک: «استلام حجرا لاسود»، ص ۵۱.



اشکال:

درست است که اگر اعراض فقها از یک دسته از روایات ثابت شود، قطعاً آن را از حجیت می‌اندازد، اما با توجه به وجه دوم جمع، مشخص می‌شود که تعدادی از فقها استلام را بر زنان مستحب نمی‌دانند. بنابراین اعراض، ثابت نمی‌شود.

۴. همان‌طور که در مورد ازدحام گفتیم، روایات استحباب استلام حجر برای عموم مردم را حمل بر استحباب مؤکد می‌کنیم و روایات نفی استحباب استلام برای زنان را منحصص این عموم دانسته و بر عدم تأکید این استحباب برای زنان حمل می‌نماییم. در این صورت دیگر مشکلی برای روایاتی که استلام را به طور خاص برای زنان مستحب می‌دانستند نیز ایجاد نمی‌شود. برخی از بزرگان این وجه جمع را پذیرفته‌اند.^۱

۵. همان‌طور که در نقد ادله وجوب استلام گفتیم، با دقت در روایات دسته دوم، مشخص می‌شود هر یک از این امور برداشته شده، با اصل حجب و حیایی که اسلام برای زن قرار داده منافات دارد؛ جهر در تلبیه و بلند گفتن آن، هروله در سعی، استلام حجر در میان سیل انبوه مشتاقان استلام حجرالأسود و ورود به کعبه، همگی با روح عفت در زنان ناسازگار است.

بنابراین اصل استلام هم بر مردان و هم بر زنان استحباب اولی دارد، اما از آنجا که استلام حجر توسط زنان غالباً با این اصل اساسی در مورد یک زن مسلمان منافات دارد، این عمل برای زنان استحبابی ندارد؛ مگر اینکه در موارد نادری، زنی در کمال عفت و

۱. روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۵۸؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۸، ص ۱۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۱۶.



بدون هیچ مفسده جانبی، استلام نماید که در این صورت این استحباب برای او نیز ثابت خواهد بود؛ همان‌طور که در مورد استلام عایشه و ام فروه، ظاهراً این‌گونه بوده است. با توجه به اشکالاتی که بر برخی از وجوه جمع وارد شد، مشخص می‌شود که از میان وجوه مطرح‌شده، تنها دو وجه اخیر می‌تواند برای جمع بین روایات دو دسته، مفید باشد.

گفتار ششم: سرایت حکم استلام به ارکان دیگر کعبه

پس از آنکه در گفتارهای پیشین، استحباب مؤکد استلام رکن حجرالأسود ثابت شد، سؤال بسیار مهمی مطرح می‌شود و آن اینکه آیا استحباب استلام، مختص به رکن حجر است یا استلام هر سه رکن دیگر نیز استحباب دارد یا این استحباب تنها به برخی از ارکان سرایت پیدا می‌کند؟ از آنجا که رکن عراقی و شامی، حکم واحدی دارند، ما بحث را در ضمن دو مبحث حکم استلام رکن یمانی و حکم استلام رکن عراقی و شامی پی می‌گیریم.

مبحث اول: حکم استلام رکن یمانی

قبل از بیان حکم استلام رکن یمانی، باید متذکر شویم که این رکن در ضلع جنوبی کعبه و قبل از رکن حجرالأسود واقع شده است. این رکن از اهمیت خاصی برخوردار است و در روایات اهل بیت علیهم‌السلام بر این مطلب تأکید شده است که به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم:

۱. رکن یمانی دری است که اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان از آن وارد

بهشت می‌شوند:



الف) مرسل صدوق

قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام الرُّكْنُ الْيَمَانِيُّ بَابُنَا الَّذِي نَدْخُلُ مِنْهُ الْجَنَّةَ.^۱

امام صادق عليه السلام فرمود: «رکن یمانی در ماست که ما از آن وارد بهشت می شویم».

ب. روایت سنّی

عَنْ أَبِي الْفَرَجِ السَّنْدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كُنْتُ أَطُوفُ مَعَهُ بِالْبَيْتِ فَقَالَ أَيُّ هَذَا أَكْبَرُ حُرْمَةً فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهَذَا مِنِّي فَأَعَادَ عَلَيَّ فَقُلْتُ لَهُ دَاخِلُ الْبَيْتِ فَقَالَ الرُّكْنُ الْيَمَانِيُّ عَلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ مَقْتُوخٌ لِشَيْعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ مَسْدُودٌ عَنْ غَيْرِهِمْ وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَدْعُو بِدَعَاءٍ عِنْدَهُ إِلَّا صَعِدَ دَعَاؤُهُ حَتَّى يَلْصَقَ بِالْعَرْشِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ.^۲

ابوالفرج سنّی می گوید: با امام صادق عليه السلام در حال طواف دور کعبه بودم، حضرت فرمود: «احترام کدام یک بیشتر است؟» عرض کردم: «فدایت شوم، شما از من به این مطلب داناترید!» حضرت دوباره سؤال خود را تکرار کرد؛ من عرض کردم: «داخل کعبه». حضرت فرمود: «رکن یمانی بر روی یکی از درهای بهشت است که به روی شیعیان آل محمد عليه السلام گشوده و به روی دیگران بسته است. هر مؤمنی که نزد آن دعا کند، دعایش بالا می رود تا به عرش برسد و بین او و خداوند حجابی نباشد».

۲. رکن یمانی دری است که از موقع گشوده شدن بسته نشده است.

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۸؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۳۹.
 ۲. کافی، ج ۴، ص ۴۰۹؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۴۲.

الف) مرسل صدوق

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ فِيهِ بَابًا مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ لَمْ يُغْلَقْ مُنْذُ فَتِحَ وَفِيهِ نَهْرٌ
مِنَ الْجَنَّةِ تُلْقَى فِيهِ أَعْمَالُ الْعِبَادِ وَهَذَا هُوَ الرُّكْنُ الْيَمَانِيُّ لَا رُكْنَ
الْحُجْرِ.^۱

حضرت فرمود: در بیت الله دری از درهای بهشت است و
از آن روز که باز شده، بسته نشده است و در آن نهری از
بهشت جاری است که اعمال و کردار بندگان در آن
ریخته می‌شود و آن رکن یمانی است؛ نه رکن حجرالأسود.

ب) صحیح معاویه بن عمار

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الرُّكْنُ الْيَمَانِيُّ بَابٌ
مِنَ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ لَمْ يُغْلَقْهُ اللَّهُ مُنْذُ فَتَحَهُ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى بَابُنَا إِلَى
الْجَنَّةِ الَّذِي مِنْهُ نَدْخُلُ.^۲

معاویه بن عمار از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت می‌کند: رکن
یمانی دری از درهای بهشت است که از آن روز که
خداوند آن را باز کرده، بسته است. در روایت دیگری
آمده است: دری است که ما از آن وارد بهشت می‌شویم.

۳. ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رکن یمانی را در آغوش می‌گرفتند، ولی
رکن حجر را تنها استلام می‌کردند؛ علاوه بر این هر وقت
پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خواست رکن یمانی را در آغوش بگیرد،
جبرئیل قبل از او این کار را انجام می‌داد:

مرفوع برقی از زید شحام

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ زَيْدِ الشَّحَامِ

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۹.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۰۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۴۲.





عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كُنْتُ أَطُوفُ مَعَ أَبِي وَكَانَ إِذَا انْتَهَى إِلَى الْحُجْرِ مَسَحَهُ بِيَدِهِ وَقَبَّلَهُ وَإِذَا انْتَهَى إِلَى الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ التَّرَمَّهُ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ تَمْسَحُ الْحُجْرَ بِيَدِكَ وَتَلْتَرِمُ الْيَمَانِيَّ فَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَا أَتَيْتُ الرُّكْنَ الْيَمَانِيَّ إِلَّا وَجَدْتُ جَبْرَيْلَ عليه السلام قَدْ سَبَقَنِي إِلَيْهِ يَلْتَرِمُهُ^۱.

زید شحام از امام صادق عليه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: با پدرم (امام باقر عليه السلام) در حال طواف بودیم. پدرم هر وقت که به حجرالأسود می رسید آن را با دستش مسح می کرد و می بوسید و وقتی به رکن یمانی می رسید، آن را در آغوش می کشید. به پدرم عرض کردم: «فدایت شوم! حجرالأسود را با دست مسح می کنی و یمانی را در آغوش می کنی؟» فرمود: «رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود، هر وقت نزد رکن یمانی آمدم، جبرئیل را دیدم که قبل از من آن را در آغوش کشیده است.»

۴. رکن یمانی در یمین عرش خداست:

روایت برید

عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ الْعَجَلِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام كَيْفَ صَارَ النَّاسُ يَسْتَلِمُونَ الْحُجْرَ وَ الرُّكْنَ الْيَمَانِيَّ وَ لَا يَسْتَلِمُونَ الرُّكْنَيْنِ الْآخَرَيْنِ فَقَالَ قَدْ سَأَلَنِي عَنْ ذَلِكَ عَبَادُ بْنُ صُهَيْبٍ الْبَصْرِيُّ فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله اسْتَلَمَ هَذَيْنِ وَ لَمْ يَسْتَلِمِ هَذَيْنِ فَأَيُّمَا عَلَى النَّاسِ أَنْ يَفْعَلُوا مَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ سَأَخْبِرُكَ بِغَيْرِ مَا أَخْبَرْتُ بِهِ عَبَادًا إِنَّ الْحُجْرَ الْأَسْوَدَ وَ الرُّكْنَ الْيَمَانِيَّ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ وَ إِنَّمَا أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُسْتَلَمَ مَا عَنِ يَمِينِ عَرْشِهِ^۲.

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۰۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۸.

۲. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۴۰.



از برید بن معاویه عجلی روایت شده: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: «چرا مردم حجر و رکن یمانی را استلام کرده، ولی دو رکن دیگر را استلام نمی‌کنند؟» حضرت فرمود: «عباد بن صهیب بصری نیز از من همین سؤال را کرد و من به او گفتم: به خاطر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله این دو را فقط استلام نمودند و آن دو رکن دیگر را مسّ نکردند و بر مردم لازم است آنچه را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله انجام دادند، انجام دهند و به زودی به تو خبر خواهم داد غیر آنچه را که به عباد خبر دادم و آن این است که حجرا لاسود و رکن یمانی در طرف راست عرش هستند و خداوند متعال امر فرموده آنچه را در طرف راست عرش است استلام کنیم.»

حال که فضیلت این رکن روشن شد، باید حکم استلام آن را بررسی کنیم. فقهای شیعه در استحباب مؤکد استلام رکن یمانی، تردیدی ندارند و این مسئله اجماعی است.^۱ البته همان‌طور که قبلاً هم گفتیم، مرحوم سلار علاوه بر وجوب استلام حجرا لاسود، به وجوب استلام رکن یمانی نیز معتقد است.^۲

این نظریه برگرفته از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و روایات آنان است. این روایات در حد استفاضه هستند. مرحوم صاحب وسائل، بابی با عنوان «بَابُ تَأْكِدِ اسْتِحْبَابِ اسْتِئْلَامِ الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ وَ الرُّكْنِ الَّذِي فِيهِ الْحُجْرُ وَ تَقْبِيلِهَا وَ وَضْعِ الْحُدِّ عَلَيْهَا وَ النَّزَامِهَا» را آورده و در آن ۱۴ روایت مطرح کرده است. بنابراین ظاهراً در میان شیعه، کسی در استحباب مؤکد استلام این رکن تردیدی ندارد.

۱. الخلاف، ج ۲، ص ۳۲۱.

۲. المراسم، ص ۱۰۵.



مبحث دوم: حکم استلام رکن عراقی و شامی

در این مبحث باید حکم استلام دو رکن دیگر کعبه که به ترتیب بعد از رکن حجر، رکن عراقی (شمالی) و شامی (غربی) هستند، بررسی شود. اکثر قریب به اتفاق فقها^۱، استلام این دو رکن را نیز مستحب دانسته‌اند؛ بلکه شیخ طوسی رحمته الله بر استحباب استلام همه ارکان، ادعای اجماع کرده است^۲ و از میان شیعه، تنها ابن جنید با این نظریه مخالفت کرده است. علامه به نقل از ایشان می‌نویسد:

وقال ابن الجنید: يستلم الركن الذي فيه الحجر واليمني، ولا يستلم الركنين الآخرين من البيت، وهما الثاني والثالث الملاصقان للحجر.^۳

ابن جنید می‌گوید: تنها رکنی که حجرالأسود در آن واقع شده و رکن یمانی استلام می‌شود و دو رکن دیگر کعبه - که ارکان دوم و سوم بعد از رکن حجر هستند - استلام نمی‌شود.

البته روایات در این زمینه مختلف است و باید برای اثبات هر نظریه، ادله نظریه مقابل را رد کرد. بنابراین ما هر دو دسته از روایات را نقل، سپس وجه جمع بین آنها را بیان می‌کنیم:

۱. ریاض المسائل، ج ۷، ص ۷۰؛ رک: النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی، شیخ طوسی، ص ۲۳۶؛ المهذب، ابن البراج، ج ۱، ص ۲۳۳؛ إشارة السبق إلى معرفة الحق، ابن ابی‌المجد حلبی، ص ۱۳۲؛ الوسيلة إلى نبیل الفضيلة، ص ۱۷۲؛ المختصر النافع فی فقه الإمامية، ج ۱، ص ۹۸؛ إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، علامه حلبی، ج ۱، ص ۳۳۷؛ الدروس الشرعية، ج ۱، ص ۳۹۸.
۲. الخلاف، ج ۲، ص ۳۲۰.
۳. مختلف الشيعة، ج ۴، ص ۱۹۴.

دسته اول: روایات استحباب استلام همه ارکان کعبه

۱. صحیح ابراهیم بن ابی محمود

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَاءِ ع أَسْتَلِمُ الْيَمَانِيَّ وَالشَّامِيَّ وَالغُرِّيَّ قَالَ نَعَمْ.^۱

ابراهیم بن ابی محمود می گوید: به امام رضا ع عرض کردم: آیا ارکان یمانی و شامی و غربی را استلام کنیم؟ حضرت فرمود: آری.

۲. صحیح کاہلی

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى الْكَاهِلِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ طَافَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى نَاقَتِهِ الْعُضْبَاءِ وَجَعَلَ يَسْتَلِمُ الْأَرْكَانَ بِمِخْجَنِهِ وَ يُقَبِّلُ الْمُحْجَنَ.^۲

عبدالله بن یحیی می گوید: از امام صادق ع شنیدم که فرمود: رسول خدا ص بر روی شتر خود (عضباء) طواف کرد و ارکان کعبه را با عصای خود استلام می کرد و عصا را می بوسید.

۳. صحیح جمیل

قَالَ جَمِيلٌ: وَرَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَسْتَلِمُ الْأَرْكَانَ كُلَّهَا.^۳

جمیل می گوید: امام صادق ع را دیدم که همه ارکان را استلام می کند.

۱. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۷؛ الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، شیخ طوسی،

ج ۲، ص ۲۱۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۴۴.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۲۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۴۱.

۳. کافی، ج ۴، ص ۴۰۸؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۶؛ الإستبصار، ج ۲، ص ۲۱۷؛

وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۷.





تقریب استدلال:

طبق این روایات صحیح، رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام، هر چهار رکن کعبه را استلام می کردند. بنابراین استحباب استلام دو رکن عراقی و شامی نیز ثابت است.

دسته دوم: روایات عدم استحباب استلام رکن عراقی و شامی

۱. صحیح جمیل

عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُنْتُ أَطُوفُ بِالْبَيْتِ فَإِذَا رَجُلٌ يَقُولُ مَا بَالَ هَدَيْنِ الرُّكْنَيْنِ يُسْتَلَمَانِ وَلَا يُسْتَلَمُ هَدَانِ فَقُلْتُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَلَمَ هَدَيْنِ وَ لَمْ يَعْرِضْ لَهُدَيْنِ فَلَا تَعْرِضْ لَهُمَا إِذَا لَمْ يَعْرِضْ لَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ جَمِيلٌ: وَرَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْتَلِمُ الْأَرْكَانَ كُلَّهَا.^۱

جمیل بن صالح از امام صادق علیه السلام نقل می کند: مشغول طواف کعبه بودم که مردی پرسید: چرا این دو رکن استلام می شوند، اما دو رکن دیگر استلام نمی شوند. گفتم: چون رسول خدا ﷺ این دو رکن را استلام کرده ولی آن دو رکن دیگر را استلام نکرده است. تو نیز متعرض آن دو نشو؛ چرا که رسول خدا ﷺ متعرض آن دو نشده است. جمیل می گوید: امام صادق علیه السلام را دیدم که همه ارکان را استلام می کند.

تقریب استدلال:

طبق این روایت، رسول خدا ﷺ تنها دو رکن حجر و یمانی را

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۰۸؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۶؛ الإستبصار، ج ۲، ص ۲۱۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۷.



استلام و از استلام دو رکن دیگر صرف نظر می کرد؛ بنابراین، این روایت در عدم استحباب استلام رکن عراقی و شامی صریح است. اما ذیل روایت که خود جمیل می گوید: «من دیدم امام صادق علیه السلام همه ارکان را استلام می کنند»، بر استحباب استلام دلالت می کند و با صدر آن تعارض دارد که باید در جمع بین روایات آن را حل کرد.

۲. صحیح غیاث

عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَا يَسْتَلِمُ إِلَّا الرُّكْنَ الْأَسْوَدَ وَ [الرُّكْنَ] الْيَمَانِيَّ وَ [ثُمَّ] يُقْبَلُهَا وَ يَضَعُ خَدَّهُ عَلَيْهَا وَ رَأَيْتُ أَبِي يَفْعَلُهُ^۱.

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارشان امام باقر علیه السلام نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها رکن حجر و رکن یمانی را استلام می کرد و می بوسید و صورت خود را بر روی آنها می نهاد و پدرم نیز چنین می کرد.

تقریب استدلال:

در این روایت به تصریح امام باقر علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها دو رکن حجر و یمانی را استلام می کرده است. امام سجاده علیه السلام نیز به تصریح امام باقر علیه السلام همین کار را انجام می داده است. بنابراین تنها استلام رکن حجر و یمانی ثابت می شود و استلام دو رکن دیگر دلیلی ندارد.

۳. صحیح معاویه بن عمار

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: بَيْنَا أَنَا فِي الطَّوَافِ

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۰۸؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۸.



إِذَا رَجُلٌ يَقُولُ: مَا بَالُ هَذَيْنِ الرُّكْنَيْنِ يُمَسَّحَانِ يَعْنِي الْحَجَرَ وَ
الرُّكْنَ الْبَيْزَانِيَّ وَ هَذَيْنِ لَا يُمَسَّحَانِ قَالَ فَقُلْتُ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ
كَانَ يُمَسِّحُ هَذَيْنِ وَ لَمْ يُمَسِّحْ هَذَيْنِ فَلَا تَتَعَرَّضْ لِشَيْءٍ لَمْ
يَتَعَرَّضْ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.^۱

تقریب استدلال:

این روایت در عدم استحباب استلام رکن عراقی و شامی
صراحت دارد.

۴. روایت برید

عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ كَيْفَ
صَارَ النَّاسُ يَسْتَلِمُونَ الْحَجَرَ وَ الرُّكْنَ الْبَيْزَانِيَّ وَ لَا يَسْتَلِمُونَ
الرُّكْنَيْنِ الْآخَرَيْنِ فَقَالَ قَدْ سَأَلَنِي عَنْ ذَلِكَ عَبَادُ بْنُ صُهَيْبٍ
الْبَصْرِيُّ فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَلَمَ هَذَيْنِ وَ لَمْ يَسْتَلِمِ
هَذَيْنِ فَإِنَّمَا عَلَى النَّاسِ أَنْ يَفْعَلُوا مَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ
سَأَخْبِرُكَ بِغَيْرِ مَا أَخْبَرْتُ بِهِ عَبَادًا إِنَّ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَ الرُّكْنَ
الْبَيْزَانِيَّ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ وَ إِنَّمَا أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُسْتَلَمَ مَا عَنْ يَمِينِ
عَرْشِهِ.^۲

از برید بن معاویه عجلای روایت شده: محضر امام صادق ﷺ
عرض کردم: «چرا مردم حجر و رکن یمانی را استلام
کرده، ولی دو رکن دیگر را استلام نمی کنند؟» حضرت
فرمود: «عباد بن صهیب بصری نیز از من همین سؤال را
کرد و من به او گفتم: به خاطر آنکه رسول خدا ﷺ این دو

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۴۰.

۲. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۴۰.



را فقط استلام نمودند و آن دو رکن دیگر را مسّ نکردند و بر مردم لازم است آنچه را که رسول اکرم ﷺ انجام دادند، انجام دهند و به زودی به تو خبر خواهم داد غیر آنچه را که به عباد خبر دادم و آن این است که حجرا لاسود و رکن یمانی در طرف راست عرش هستند و خداوند متعال امر فرموده آنچه در طرف راست عرش است، استلام شود».

تقریب استدلال:

از آنجا که امام صادق علیه السلام در این روایت به بیان علت عدم استلام رکن عراقی و شامی پرداخته‌اند، مشخص می‌شود اصل عدم استحباب استلام این دو رکن نزد ایشان، مسلم بوده است. هرچند سند سه روایت اول صحیح است، اما روایت اخیر به خاطر علی بن الحسین النحوی که توثیق ندارد، ضعیف است و نمی‌توان به آن استناد کرد.^۱

وجه جمع بین روایات

از آنجا که روایات هر دو دسته از نظر سند و دلالت تام هستند، باید وجه جمع بین دو دسته از روایات روشن شود؛ زیرا این دو دسته در ظاهر با همدیگر تعارض دارند. فقها برای جمع بین دو دسته وجوهی بیان کرده‌اند:

وجه اول:

روایات دسته دوم در مقام بیان فعل رسول خدا ﷺ هستند و در هیچ روایتی حضرت نفرموده استلام رکن عراقی و شامی، مکروه یا غیرمشروع است و تنها استلام آنها را ترک کرده است.

۱. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ج ۱۰، ص ۳۴۵.



ذیل صحیح جمیل نیز مؤید این ادعاست؛ چون اگر استلام رکن عراقی و شامی مشروع نبود، معنا نداشت امام صادق علیه السلام آنها را استلام کند.^۱

اشکال:

هرچند این وجه در مورد برخی از روایات دسته دوم جریان دارد، اما صحیح غیاث که در آن به عدم استلام دو رکن عراقی و شامی از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام باقر علیه السلام تصریح شده است، به هیچ وجه با استحباب استلام این دو رکن سازگار نیست. علاوه بر این در دو روایت صحیح دیگر دسته دوم نیز تصریح شده که حضرت دو رکن دیگر را استلام نمی کرده است «اَسْتَلَمَ هَدَيْنٍ وَّمَا يَعْزِضُ لِهَدَيْنٍ» که خود این جملات مفید نهی تحریمی یا کراهتی است.

وجه دوم:

روایات دسته دوم را بر تأکید استحباب استلام رکن حجر و یمانی حمل می‌کنیم و می‌گوییم، حکم استحباب مؤکد در استلام دو رکن دیگر (رکن عراقی و شامی) وجود ندارد. به بیان دیگر چه اشکالی دارد حضرت به خاطر فضیلت و استحباب مؤکد استلام رکن حجر و یمانی، به استلام آنها پرداخته و استلام دو رکن دیگر را ترک کرده باشد. ترک امر مستحب، دلیل بر کراهت یا عدم استحباب آن نیست.^۲ شاهد این جمع، روایاتی است که در مبحث قبل در مورد اهمیت رکن یمانی و استلام آن ذکر شد.

۱. الإستبصار، ج ۲، ص ۲۱۷.

۲. الإستبصار، ج ۲، ص ۲۱۷؛ الحدائق الناضرة، ج ۱۶، ص ۱۳۲.

اشکال:

همان اشکالی که بر وجه جمع قبل مطرح شد، بر این جمع نیز وارد است؛ زیرا در برخی از روایات دسته دوم به عدم استحباب استلام رکن عراقی و شامی تصریح شده است و این مطلب با استحباب غیر مؤکد استلام این ارکان سازگاری ندارد.

وجه سوم:

روایات دسته دوم که استحباب را منحصر در رکن‌های یمانی و حجرالأسود می‌دانند، بر اینکه استلام این دو رکن از مستحبات طواف است، حمل می‌شود و روایات دسته اول که استلام همه ارکان را مستحب می‌دانند، بر استحباب نفسی استلام دلالت دارند.^۱

اشکال:

هرچند برخی از روایات دسته دوم (صحیح جمیل و صحیح معاویه) عدم استلام رکن عراقی و شامی از سوی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام را در ضمن طواف مطرح کرده‌اند؛ اما برخی دیگر از روایات این دسته (صحیح غیاث و روایت برید)، این حکم را به طور مطلق بیان کرده‌اند. بنابراین نمی‌توان با این وجه که شاهدی نیز برای آن وجود ندارد، مشکل تعارض بین روایات را حل کرد.

حال که هیچ یک از این وجوه جمع قابل پذیرش نبود، باید به سراغ قواعد تعادل و ترجیح برویم؛ زیرا این دو دسته از روایات با همدیگر تعارض دارند.

۱. ر.ک: «استلام حجرالاسود»، ص ۵۲.





تبادل و ترجیح:

در باب تبادل و ترجیح در علم اصول، مرجحات منصوص مورد قبول بیشتر اصولیون، ترجیح به شهرت، ترجیح به موافقت با کتاب و ترجیح به مخالفت با عامه است.^۱ در اینجا فارغ از بحث کبروی، ضمن اشاره به این مرجحات، باید روشن شود که هر یک از مرجحات، کدام دسته از روایات را بر دسته دیگر مقدم می‌کنند.

۱. ترجیح به شهرت

همان‌طور که در ابتدای بحث گفتیم، روایات دسته اول، مورد عمل مشهور قریب به اتفاق فقهای شیعه است و از میان شیعه، تنها ابن‌جنید، مدلول این روایات را نپذیرفته است. به عبارت دیگر مشهور از روایات دسته دوم، اعراض کرده‌اند و اعراض مشهور از یک روایت - چنانچه آن روایت از نظر سندی هم صحیح باشد - باعث وهن روایت می‌شود؛ تا جایی که گفته‌اند: «کَلِمًا اِزْدَادَتْ صِحَّةً اِزْدَادَتْ ضَعْفًا»^۲؛ یعنی هر اندازه سند روایت معرض عنه قوی‌تر باشد، اعراض مشهور، نشانه ضعف بیشتر آن است؛ چون حتماً روایت مشکلی داشته است که اصحاب با وجود صحت آن، به مضمونش عمل نکرده‌اند.^۳

برخی در کبرای استدلال خدشه کرده، بر این باورند که همان‌گونه که شهرت، ضعف سند و دلالت را جبران نمی‌کند، اعراض مشهور از یک روایت نیز در صحت سند یا دلالت آن

۱. رک: بحوث فی علم الاصول، محمدباقر صدر، ج ۷، ص ۳۹۰.

۲. منتقد المنافع فی شرح المختصر النافع - کتاب الطهارة، ملاحیب‌الله شریف، ج ۱، ص ۴۷۴؛ تقریر بحث السید البروجردی، محقق بروجردی، ج ۲، ص ۴۸۹.

۳. شرح تبصرة المتعلمین، آقاضیاء‌الدین عراقی، ج ۴، ص ۱۱۵؛ کتاب الحج، شاهرودی، ج ۴، ص ۳۱۳.



خداشده‌ای وارد نمی‌سازد؛^۱ اما در جای خود ثابت شده که اعراض مشهور از یک روایت، با وجود مبانی مختلف آنان، موجب وهن آن روایت است. بنابراین اگر اعراض ثابت شود، مجالی برای استدلال به روایت معرض عنه نیست.^۲

۲. ترجیح به موافقت با کتاب

از آنجا که اصل حکم استلام در قرآن نیامده، جایی برای استناد به این مرجح برای ترجیح هیچ یک از دو دسته از روایات نیست.

۳. ترجیح به مخالفت با عامه

این مرجح نیز روایات دسته اول را ترجیح می‌دهد؛ زیرا نظریه غالب عامه و جمهور اهل سنت، تنها استحباب استلام رکن حجرالاسود و رکن یمانی است و به نظر ایشان استلام رکن عراقی و شامی استحبابی ندارد.^۳ بنابراین روایات دسته دوم که مطابق نظر عامه است، حمل بر تقیه می‌شود. روایت صحیح جمیل نیز مؤید این ادعاست؛ به این بیان که خود جمیل نیز از عملکرد امام صادق علیه السلام مبنی بر استلام همه ارکان، تقیه‌ای بودن فرمایش ایشان را فهمیده است.^۴

بنابراین با توجه به مرجحات باب تعارض، روایات دسته اول،

۱. موسوعة الإمام الخویی، ج ۳۱، ص ۹۵.

۲. ر.ک: فوائد الاصول، نائینی، ج ۳، ص ۱۵۴.

۳. المدونة الكبرى، مالک بن انس، ج ۱، ص ۳۶۳؛ المجموع، نووی، ج ۸، ص ۵۸؛

المبسوط، سرخسی، ج ۴، ص ۴۹؛ عمدة القاری، ابو محمد العینی، ج ۹، ص ۲۵۴؛

المهذب فی فقه الامام الشافعی، شیرازی، ج ۱، ص ۴۰۶؛ فتح القدير، ابن همام

حنفی، ج ۲، ص ۴۵۵.

۴. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ج ۱۰، ص ۳۴۵.

مقدم شده و در نتیجه استحباب استلام همه ارکان کعبه، از جمله رکن عراقی و شامی نیز اثبات می‌شود. با توجه به روایاتی که مطرح شد، مشخص می‌شود استلام دو رکن حجر و یمانی، دارای استحباب مؤکد است.



فصل چهارم: مستحبات دیگر حجرالأسود

پس از اینکه در فصل‌های پیشین، جایگاه حجرالأسود در طواف و حکم استلام آن مشخص شد، در فصل نهایی کتاب به مستحبات دیگری که به حجرالأسود مربوط می‌شود و در روایات اهل بیت علیهم‌السلام ذکر شده است، به اختصار می‌پردازیم.

تقبیل و بوسیدن حجرالأسود

یکی از مستحبات مرتبط با حجرالأسود که برخی از فقهای امامیه نیز به آن تصریح کرده‌اند،^۱ تقبیل و بوسیدن حجرالأسود است. البته همان‌طور که در بیان کیفیت استلام گفتیم، به نظر مشهور فقها^۲، یکی از مصادیق استلام، تقبیل است که در این صورت، دیگر تقبیل مستحب دیگری در قبال استلام نخواهد بود؛

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۳۱؛ إشارة السبق إلى معرفة الحق، ص ۱۳۲؛ رسائل الشهد الثاني، ج ۱، ص ۳۷۶.
۲. کتاب العین، ج ۷، ص ۲۶۶؛ القاموس المحيط، ج ۴، ص ۸۵؛ الصحاح، ج ۵، ص ۱۹۵۲؛ جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۳۴۶.



اما اگر استلام را دست کشیدن به حجرالأسود بدانیم، تقبیل و بوسیدن حجر نیز مستحبی دیگر خواهد بود؛ بلکه طبق برخی از روایات، اصل در آداب حجرالأسود بوسیدن است و اگر بوسیدن آن امکان نداشت، استلام آن مطرح می‌شود.

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا دَنَوْتَ مِنَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَارْفَعْ يَدَيْكَ... ثُمَّ اسْتَلِمِ الْحَجَرَ وَ قَبِّلْهُ فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ أَنْ تُقَبِّلَهُ فَاسْتَلِمْهُ بِيَدِكَ.^۱

معاویة بن عمار از امام صادق عليه السلام روایت می‌کند: وقتی نزدیک حجرالأسود شدی دستانت را بالا ببر و سپس حجر را استلام کن و آن را بیوس و اگر نتوانستی حجرالأسود را بیوسی، آن را با دست استلام کن.

به هر حال برای استحباب خصوص تقبیل، می‌توان به روایات وارد شده از ائمه اطهار علیهم السلام در این زمینه استشهاد کرد:

۱. مرفوع ابن ابی عمیر

عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ رَفَعَهُ عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ تَقْبِيلِ الْحَجَرِ فَقَالَ إِنَّ الْحَجَرَ كَانَ دُرَّةً بَيْضَاءَ فِي الْجَنَّةِ وَ كَانَ آدَمُ يَرَاهَا فَلَمَّا أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى الْأَرْضِ نَزَلَ إِلَيْهَا آدَمُ عليه السلام فَبَادَرَ فَقَبَّلَهَا فَأَجْرَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِذَلِكَ السَّنَةَ.^۲

از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام در مورد بوسیدن حجرالأسود پرسیدند. حضرت فرمود: «حجر درتی سفید در بهشت بود و آدم عليه السلام آن را میدید. وقتی خداوند متعال حجر را به زمین فرستاد،

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۰۳؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۱۳.

۲. المحاسن، برقی، ج ۲، ص ۳۳۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۲.

آدم عليه السلام را نیز نزد آن فرستاد. آدم عليه السلام به سمت حجر رفت و آن را بوسید. خداوند متعال نیز این عمل را سنت قرار داد.»

۲. صحیح معاویه بن عمار

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ إِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ أَنْكَرُوا عَلَيْكَ أَنْكَ لَمْ تُقْبَلِ الْحَجْرَ الْأَسْوَدَ وَقَدْ قَبَّلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله كَانَ إِذَا أَنْتَهَى إِلَى الْحَجْرِ يُفْرِجُ أَلَّهُ وَآنَا لَا يُفْرِجُونِي^۱.

معاویه بن عمار از امام صادق عليه السلام نقل می کند که ابوبصیر به حضرت عرض کرد: «اهل مکه بر شما اشکال می گیرند که با اینکه رسول خدا صلى الله عليه وآله حجرالأسود را می بوسید، چرا شما آن را نمی بوسید؟» حضرت در پاسخ فرمود: «هنگامی که رسول خدا صلى الله عليه وآله به حجرالأسود می رسید، راه را برای ایشان باز می کردند، ولی برای من راه باز نمی شود [به همین خاطر نمی خواهم مزاحم دیگران شوم]».

۳. معتبر معاویه بن عمار

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: ... ثُمَّ تَطُوفُ بِالْبَيْتِ سَبْعَةَ أَطْوَافٍ وَتَقُولُ فِي الطَّوَّافِ ... ثُمَّ تَأْتِي الْحَجْرَ الْأَسْوَدَ فَتُقَبِّلُهُ وَتَسْتَلِمُهُ أَوْ تُشِيرُ إِلَيْهِ^۲.

از امام صادق عليه السلام روایت شده است: ... سپس هفت شوط دور کعبه می گردی و در طواف می گویی: ... سپس نزد حجرالأسود می روی و آن را می بوسی و استلامش می کنی و یا به آن اشاره می کنی.



۱. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۴.

۲. همان.



۴. مرفوع برقی از زید شحام

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ زَيْدِ الشَّحَامِ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كُنْتُ أَطُوفُ مَعَ أَبِي وَكَانَ إِذَا انْتَهَى إِلَى
الْحَجَرِ مَسَحَهُ بِيَدِهِ وَقَبَّلَهُ.^۱

زید شحام از امام صادق عليه السلام نقل می کند که حضرت فرمود:
با پدرم (امام باقر عليه السلام) در حال طواف بودیم. پدرم هر وقت
که به حجرالأسود می رسید، آن را با دستش مسح می کرد و
می بوسید.

دعا در کنار حجرالأسود

شیخ کلینی رحمته الله بابی با عنوان «بَابُ الدُّعَاءِ عِنْدَ اسْتِئْجَالِ الْحَجَرِ وَ
اسْتِئْلَامِهِ» در کافی آورده و سه روایت در آن ذکر کرده است. در
این روایات، دعاهایی برای زمان روبه رو شدن با حجرالأسود یا
استلام آن ذکر شده است:

- عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا دَنَوْتَ مِنْ
الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَارْفَعْ يَدَيْكَ وَاحْمَدِ اللَّهَ وَاتَّنِ عَلَيْهِ وَصَلِّ عَلَى
النَّبِيِّ وَاسْأَلِ اللَّهَ أَنْ يَقْبَلَ مِنْكَ ثُمَّ اسْتَلِمِ الْحَجَرَ وَقَبَّلْهُ... وَ
قُلْ: «اللَّهُمَّ أَمَانَتِي أَدَيْتَهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتَهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ
اللَّهُمَّ تَصَدِّيقًا بِكِتَابِكَ وَعَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَخَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ
كَفَرْتُ بِالْحُبُوبِ وَالطَّاغُوتِ وَالْبِلَالِ وَالْعُرَى وَعِبَادَةِ
الشَّيْطَانِ وَعِبَادَةِ كُلِّ نِدٍّ يُدْعَى مِنْ دُونِ اللَّهِ» فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ أَنْ
تَقُولَ هَذَا كُلَّهُ فَبَعْضُهُ وَقُلْ: «اللَّهُمَّ إِلَيْكَ بَسَطْتُ يَدِي وَفِيهَا

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۰۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۸.

عِنْدَكَ عَظُمْتُ رَغْبَتِي فَأَقْبِلْ سَيِّئَاتِي وَاعْفُ عَنِّي يَا وَدَّعَنِي اللَّهُمَّ
إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ وَمَوَاقِفِ الْحِزْبِ فِي الدُّنْيَا وَ
الْآخِرَةِ»^۱.

معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: چون به
حجرالأسود نزدیک شدی، دست‌ها را به دعا بردار و خدا را
حمد و ثنا کن و بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درود و صلوات بفرست
و از خدا درخواست کن تا دعا و ثنایت را بپذیرد. بعد از
آن حجرالأسود را در آغوش بگیر و بیوس ... و بگو:
«خدایا! من بار امانت را به منزل رساندم و در طول راه پیمان
خود را نگه داشتم تا خودت گواه باشی که به وعده خود وفا
کردم. بار خدایا! فرمان قرآنت را دایره حج و زیارت
پذیرا گشتم و بر سنت رسولت گام زدم. گواهی می‌دهم که
خدایی جز خدای یکتا نیست و شریکی ندارد. گواهی
می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست. من به خدا ایمان
دارم و به جبت و طاغوت کافر. من به لات و عزری و
پرستش شیطان کافر و از پرستش هر ضلّه خدا که در
عوض خدا پرستش شود بیزارم». و اگر نتوانستی و فرصت
نیافتی که همه این نیایش را زمزمه کنی، قسمتی را انتخاب
کن و بعد از آن بگو: «پروردگارا! من دست خود را به
سوی تو دراز کرده‌ام و به نعمت‌های آن جهانی دل بسته‌ام.
خدایا! سفر حج را از من بپذیر و گناه مرا بپوشان و مورد
رحمت و عنایتت قرار بده. بار خدایا! از شر کفر و فقر و
رسوایی دنیا و آخرت پناهم بده».





- وَ فِي رِوَايَةٍ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا دَخَلْتَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَأَمْسِ حَتَّى تَدْنُو مِنَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَتَسْتَقْبِلْهُ وَتَقُولَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِهِ وَأَكْبَرُ مِنْ أَحْسَى وَأَحَدٌ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَيُؤْتِي وَيُجِبِّي بِيَدِهِ الْخَيْرَ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» وَتُصَلِّيَ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِمْ وَتُسَلِّمُ عَلَى الْمُرْسَلِينَ كَمَا فَعَلْتَ حِينَ دَخَلْتَ الْمَسْجِدَ ثُمَّ تَقُولُ «اللَّهُمَّ إِنِّي أُوْمِنُ بِوَعْدِكَ وَأُوفِي بِعَهْدِكَ»^۱

ابوبصیر از امام صادق عليه السلام روایت می کند: وقتی وارد مسجدالحرام شدم، حرکت کن تا به حجرالاسود نزدیک شوی و در مقابلش قرار گیری و سپس می گویی: «حمد و سپاس خدایی را که ما را به این راه هدایت کرد که اگر هدایتمان نمی کرد، هدایت نمی شدیم. منزه است خدا و حمد و سپاس خدا راست و خدایی جز خداوند یکتا نیست و خداوند بزرگ تر است؛ بزرگ تر از مخلوقاتش و بزرگ تر از هر که از آن می ترسم و نگرانم و خدایی جز خداوند یکتا نیست، که شریکی ندارد و ملک و سپاس تنها از آن اوست. زنده می کند و می میراند و می میراند و زنده می کند. خیر تنها به دست اوست و اوست که بر هر کاری تواناست». آن گاه همان طور که در بدو ورود به مسجد انجام دادی، بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش درود می فرستی و بر پیامبران الهی سلام می دهی و سپس می گویی: «پروردگارا! من به وعده های تو ایمان دارم و به عهد و پیمان تو وفادارم».

۱. رک: کافی، ج ۴، ص ۴۰۳.



- عَنْ حَرِيْزٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا دَخَلْتَ
 الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَحَادَيْتَ الْحَجْرَ الْأَسْوَدَ فَقُلْ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا
 اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ آمَنْتُ
 بِاللَّهِ وَكَفَرْتُ بِالطَّاغُوتِ وَبِاللَّاتِ وَالْعُزَّى وَبِعِبَادَةِ الشَّيْطَانِ
 وَبِعِبَادَةِ كُلِّ نِدٍّ يُدْعَى مِنْ دُونِ اللَّهِ ثُمَّ ادْنُ مِنَ الْحَجَرِ وَاسْتَلِمْهُ
 بِيَمِينِكَ ثُمَّ تَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُمَّ أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا وَ
 مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ عِنْدَكَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ^۱.

از امام باقر عليه السلام روایت شده است: وقتی وارد مسجد الحرام
 شدی و روبه روی حجرالاسود قرار گرفتی، بگو: «شهادت
 می دهم که خدایی جز خداوند یگانه نیست و شریکی ندارد
 و شهادت می دهم محمد ص بنده و فرستاده اوست. به
 خداوند ایمان آوردم و به جبت و طاغوت و لات و عزی
 و بندگی شیطان و عبادت هر کسی غیر از خدا کافر
 شدم». سپس به حجر نزدیک شو و آن را با دست راست
 استلام کن و بگو: «با نام خدا و خداوند بزرگ تر است.
 خدایا! من بار امانت را به منزل رساندم و در طول راه
 پیمان خود را نگه داشتم تا خودت گواه باشی که به وعده
 خود وفا کردم».

علاوه بر این روایات، از لابه لای روایات دیگر نیز می توان این
 استحباب را به دست آورد. برای مثال به این روایت که در
 تهذیب الاحکام شیخ طوسی رحمته الله نقل شده است دقت کنید:

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: ... ثُمَّ تَطُوفُ
 بِالْبَيْتِ سَبْعَةَ أَطْوَافٍ وَتَقُولُ فِي الطَّوَّافِ ... ثُمَّ اسْتَقْبَلِ الرُّكْنَ

۱. رک: کافی، ج ۴، ص ۴۰۴.



الْبَيْتِ وَالرُّكْنِ الَّذِي فِيهِ الْحَجْرُ الْأَسْوَدُ فَآخِثِمُ بِهِ ... وَتَقُولُ:
اللَّهُمَّ قَتِّنِي بِمَا رَزَقْتَنِي وَبَارِكْ لِي فِيهَا آتَيْتَنِي.^۱

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: ... سپس هفت شوط دور کعبه میگردی و در طواف می گویی: ... سپس به طرف رکن یمانی و رکن حجر برو و طواف را به رکن حجر خاتمه بده ... و بگو: «پروردگارا! مرا به آنچه روزیم کردی قانع کن و در آنچه به من داده‌ای برکت ده».

تکبیر و صلوات در مقابل حجرالأسود

در بیشتر روایات مطرح شده در ذیل استحباب دعا در کنار حجرالأسود، به استحباب این دو امر نیز اشاره شده بود. علاوه بر آن روایات، روایت ذیل نیز می تواند مستند استحباب گفتن ذکر شریف «الله اکبر» و فرستادن درود و صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان پاک ایشان باشد:

عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا أَقُولُ إِذَا
اسْتَقْبَلْتُ الْحَجَرَ فَقَالَ كَبِّرْ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ قَالَ وَسَمِعْتُهُ
إِذَا أَتَى الْحَجَرَ يَقُولُ اللَّهُ أَكْبَرُ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ.^۲

يعقوب بن شعيب می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «وقتی روبه روی حجرالأسود رسیدم چه بگویم؟» حضرت فرمود: «تکبیر بگو و بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او درود بفرست.» راوی می گوید: «وقتی خود حضرت به حجر می رسید، شنیدم می گفت: الله اکبر، السلام على رسول الله».

۱. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۴۷.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۰۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۶.

بلند کردن دست در مقابل حجرالأسود

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا دَنَوْتَ مِنْ
الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَارْفَعْ يَدَيْكَ.^۱

معاویة بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «وقتی
نزدیک حجرالأسود شدی، دستانت را بالا ببر».

صورت نهادن بر حجرالأسود

عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ رَسُولُ
اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَا يَسْتَلِمُ إِلَّا الرُّكْنَ الْأَسْوَدَ وَ [الرُّكْنَ] السِّيَامِيَّ وَ [ثُمَّ]
يُقَبِّلُهَا وَ يَضَعُ خَدَّهُ عَلَيْهَا وَ رَأَيْتُ أَبِي يَفْعَلُهُ.^۲

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارشان امام باقر علیه السلام نقل می‌کند:
«رسول خدا صلى الله عليه وآله تنها رکن حجر و رکن یمانی را استلام
می‌کرد و می‌بوسید و صورت خود را بر روی آنها می‌نهاد و
پدرم نیز چنین می‌کرد».



۱. کافی، ج ۴، ص ۴۰۳؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۱۳.
۲. کافی، ج ۴، ص ۴۰۸؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۸.

نتیجه

در این کتاب، پس از بررسی اجمالی مفاهیم کاربردی تحقیق و نگاهی گذرا به عظمت و جایگاه رفیع حجرالأسود در لسان روایات و تاریخچه روایی این سنگ مقدس، موضوعات فقهی مرتبط با حجرالأسود را به طور دقیق بررسی کردیم.

با دقت در اقوال و فتاوی فقهای عظام، مشخص شد که تردیدی در این نیست که یکی از شرایط صحت طواف، این است که باید مبدأ و منتهای طواف، رکنی باشد که حجرالأسود در آن واقع شده است؛ البته دقت و وسواس بیش از اندازه در این امر، مورد تأیید روایات اهل بیت علیهم السلام نیست.

سپس حکم استلام حجرالأسود بیان شد و پس از بیان فلسفه و آثار استلام، روشن گردید که روایات در مورد وجوب یا استحباب استلام، متعارض بوده و در مقام جمع بین روایات، باید حکم وجوب استلام را حکمی ثانوی و یا حکومتی دانست که پس از مدتی رفع شده است و حکم فعلی استلام، استحباب است.

درباره کیفیت استلام نیز گفتیم، طبق روایات، استلام حجرالأسود مراتبی دارد که بالاترین آنها این است که شخص



سینه و کل بدن خود را به حجر بچسباند و در مرتبه بعد، لمس حجر با دست راست است و در صورت امکان نداشتن، با دست چپ و اگر آن هم ممکن نشد، حجرالأسود را با چیزی مثل عصا لمس کرده و سپس آن را ببوسد که همه اینها از مصادیق استلام به شمار می‌روند.

البته زمان استلام نیز از اموری بود که نظریات در مورد آن متفاوت بود و جمع بین ادله، اقتضا داشت بگوییم، روایاتی که استلام را در هر شوط از طواف مستحب می‌دانند، کامل‌ترین فرد استحباب را مطرح کرده و روایات استحباب در ابتدا و انتهای طواف، حداقل افراد استحباب را بیان می‌کنند و هر دو دسته در مقام بیان استحباب استلام به عنوان یکی از مستحبات طواف هستند، اما روایاتی که استلام را بعد از نماز طواف مستحب می‌دانند، بیانگر استحباب نفسی استلام هستند.

حکم استحباب استلام در محدوده‌های مختلف نیز بررسی شد و روشن گردید که در صورت ازدحام در اطراف حجرالأسود، تنها تأکید استحباب استلام رفع می‌شود و اصل استحباب باقی است.

درباره حکم استلام برای زنان نیز روایات گوناگونی نقل شد و در مقام جمع بین روایات گفته شد، روایات استحباب استلام حجر برای عموم مردم، حمل بر استحباب مؤکد می‌شود و روایات نفی استحباب استلام برای زنان، مخصص این عموم بوده و بر عدم تأکید این استحباب برای زنان حمل می‌شود. در این صورت دیگر مشکلی برای روایاتی که استلام را به طور خاص برای زنان مستحب می‌دانستند نیز ایجاد نمی‌شود و یا اینکه اصل استلام، هم بر مردان و هم بر زنان استحباب اولی دارد، اما از آنجا که استلام حجر از سوی زنان، غالباً با اصل اساسی حیا و

پوشیدگی در مورد یک زن مسلمان منافات دارد، این عمل برای زنان استحبابی ندارد؛ مگر اینکه در مواردی نادر، زنی در کمال عفت و بدون هیچ مفسده جانی، استلام کند که در این صورت، این استحباب برای او نیز ثابت خواهد بود.

در پایان نیز مشخص شد که با توجه به اجماع فقهای شیعه، تردیدی در استحباب استلام رکن یمانی نیست و پس از بررسی روایات متعارض در مورد حکم استلام دو رکن دیگر کعبه (عراقی و شامی) و اعمال قواعد تعادل و ترجیح و مراجعه به اصول عملیه، روشن شد که استحباب استلام همه ارکان کعبه، از جمله دو رکن عراقی و شامی نیز اثبات می‌شود. با توجه به روایاتی که مطرح شد، مشخص شد استلام دو رکن حجر و یمانی، دارای استحباب مؤکد است.

همچنین واضح شد که اهل بیت علیهم‌السلام، امور دیگری از جمله بوسیدن حجرالأسود و صورت نهادن بر آن و دعا، تکبیر، صلوات و بلند کردن دست‌ها در کنار آن را از مستحبات حجرالأسود دانسته‌اند. والله العالم.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته



فهرست منابع

* قرآن كريم

۱. آشنایی با علوم اسلامی، مرتضی مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۷۷ش.
۲. إثارة الترغيب و التشويق الى المساجد الثلاثة و البيت العتيق، محمد بن اسحاق خوارزمی، جلد ۱، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۰هـ.ق.
۳. أخبار مكة و ما جاء فيها من الآثار، ابو الوليد محمد بن عبد الله بن احمد ازرقی، بیروت، دار الاندلس، ۱۴۱۶هـ.ق.
۴. أخبار مكة في قديم الدهر و حديثه، محمد بن اسحاق فاكهي، چاپ ۴، مكة المكرمة، دراسة و تحقيق ابن دهيش، مكتبة الاسدي، ۱۴۲۴هـ.ق.
۵. الإختصاص، محمد بن محمد بن نعمان(شيخ مفيد)، چاپ ۱، قم، كنفانس هزاره شيخ مفيد، ۱۴۱۳هـ.ق.
۶. إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، علامه حسن بن يوسف بن مطهر اسدي حلي، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزة، ۱۴۱۰هـ.ق.
۷. إرشاد القلوب إلى الصواب، حسن بن محمد ديلمی، چاپ ۱، قم، انتشارات الشريف الرضي، ۱۴۱۲هـ.ق.



٨. أساس البلاغة، محمود بن عمر زمخشري، چاپ ١، بيروت، دارصادر، بی تا.
٩. الإستبصار فيما اختلف من الأخبار، محمد بن حسن طوسی، تهران، دار الكتب الإسلامية، ١٣٩٠ هـ.ق.
١٠. إشارة السبق إلى معرفة الحق، ابن ابی المجد حلبی، چاپ ١، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٤ هـ.ق.
١١. الأعلام، خيرالدين زرکلی، چاپ ٨، بيروت، دارالعلم للملایین، ١٩٨٩ م.
١٢. الإقتصاد الهادی الی طریق الرشاد، محمد بن حسن طوسی، چاپ ١، تهران، انتشارات کتابخانه جامع چهل ستون، ١٣٧٥ هـ.ق.
١٣. الانس الجلیل بتاريخ القدس و الخلیل، عبدالرحمن بن محمد حنبلی ابوالیمن علیمی، عمان، مكتبة دنيس، ١٤٢٠ هـ.ق.
١٤. إيضاح ترددات الشرائع، نجم الدين حلی، چاپ ٢، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ١٤٢٨ هـ.ق.
١٥. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، بيروت، مؤسسه الطبع و النشر، ١٤١٠ هـ.ق.
١٦. بحوث فی علم الاصول، سید محمدباقر صدر، چاپ ١، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ١٤١٧ هـ.ق.
١٧. البداية و النهاية، إسماعیل بن عمر الدمشقی ابن کثیر، به کوشش علی شیری، چاپ ١، بيروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٨ هـ.ق.
١٨. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عليهم السلام، محمد بن حسن صفار، چاپ ٢، قم، مكتبة آیت الله المرعشی النجفی، ١٤٠٤ هـ.ق.
١٩. تاج العروس من جواهر القاموس، محب الدين سيد محمد مرتضى حسینی واسطی، چاپ ١، بيروت، دار الفكر للطباعة و النشر و



- التوزيع، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۲۰. تاريخ الطبرى (تاريخ الامم و الملوك)، ابو جعفر محمد بن جرير طبرى، چاپ ۲، بيروت، دار التراث، ۱۳۸۷ هـ.ق.
۲۱. التاريخ القويم لمكة و بيت الله الكريم، محمد طاهر كردى مكى، بيروت، دار خضر، ۱۴۲۰ هـ.ق.
۲۲. تاريخ الكعبة المعظمة، عمارتها و كسوتها و سداتها، حسين عبدالله باسلامه، قاهره، چاپ يحيى حمزه وزنه، ۱۴۲۰ هـ.ق.
۲۳. تاريخ الكعبة، على حسنى خربوطلى، چاپ ۳، بيروت، دار الجيل، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۲۴. تبصرة المتعلمين فى أحكام الدين، علامه حسن بن يوسف بن مطهر اسدى حلى، چاپ ۱، تهران، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۲۵. تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، علامه حسن بن يوسف بن مطهر اسدى حلى، مشهد، مؤسسه آل البيت عليه السلام، بى تا.
۲۶. تحصيل المرام فى أخبار البيت الحرام، محمد بن احمد مالكى مكى، دراسة و تحقيق ابن دهيش، مكة المكرمة، مكتبة الاسدى، ۱۴۲۴ هـ.ق.
۲۷. التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، حسن مصطفوى، چاپ ۱، تهران، مركز الكتاب للترجمة و النشر، ۱۴۰۲ هـ.ق.
۲۸. تذكرة الفقهاء، علامه حسن بن يوسف بن مطهر اسدى حلى، مشهد، مؤسسه آل البيت عليه السلام، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۲۹. تفسير تسنيم، عبدالله جوادى آملى، مؤسسه اسراء، (نرم افزار كتابخانه دييجيتال اسراء).
۳۰. تفسير العياشى، محمد بن مسعود عياشى، چاپ ۱، تهران، المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ هـ.ق.



۳۱. تفسير المنار، محمد عبده و محمد رشيد رضا، چاپ ۲، بيروت، دارالفكر، بی تا.
۳۲. تقرير بحث السيد البروجردی، آقا حسين طباطبایي بروجردی، مقرر: علي پناه اشتهاردی، چاپ ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ هـ. ق.
۳۳. تهذيب الأحكام، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ هـ. ق.
۳۴. تهذيب اللغة، محمد بن احمد أزهری، بيروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۳۵. الجامع اللطيف في فضل مكة و اهلها و بناء البيت الشريف، محمد بن محمد بن ابي بكر بن علي ابن ظهير، چاپ ۵، بی تا، ۱۳۹۹ هـ. ق.
۳۶. جامع المقاصد، محقق ثاني علي بن حسين عاملی کرکی، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۱۴ هـ. ق.
۳۷. الجامع للشرايع، يحيى بن سعيد حلّی، چاپ ۱، قم، مؤسسه سيدالشهداء (ع)، ۱۴۰۵ هـ. ق.
۳۸. جمل العلم و العمل، سيدمرتضى علي بن حسين موسوی، چاپ ۱، نجف اشرف، مطبعة الآداب، ۱۳۸۷ هـ. ق.
۳۹. الجمل و العقود في العبادات، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، چاپ ۱، مشهد مقدس، مؤسسه نشر دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۷ هـ. ق.
۴۰. جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام، محمدحسن نجفی، بيروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۴۱. الحاشية علي مدارك الأحكام، محمدباقر بن محمد اکمل بهبهانی، چاپ ۱، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۱۹ هـ. ق.
۴۲. حج الأنبياء و الأئمة (ع)، محمدرضا نعمتی و عبادالله سرشار،



- چاپ ۱، مشعر، قم، ۱۴۱۶ ه.ق.
۴۳. الحج في الشريعة الإسلامية الغراء، جعفر سبحانی، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۴ ه.ق.
۴۴. الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، يوسف بن احمد بحرانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ ه.ق.
۴۵. الخرائج و الجرائح، سعيد بن هبة الله قطب راوندی، قم، مؤسسه امام مهدي علیه السلام، ۱۴۰۹ ه.ق.
۴۶. الخلاف، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۰۷ ه.ق.
۴۷. الدرر في اختصار المغازی و السير، يوسف بن عبدالله ابن عبدالبر، قاهره، وزارت الاوقاف.
۴۸. الدروس الشرعية في فقه الامامية، شهيد اول محمد بن مكي عاملي، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ه.ق.
۴۹. دعائم الإسلام، نعمان بن محمد مغربی ابن حيون، چاپ ۲، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۳۸۵ ه.ق.
۵۰. ذخيرة المعاد في شرح الإرشاد، محقق محمدباقر بن محمد مؤمن سبزواری، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۲۷ ه.ق.
۵۱. راهنمای حرمین شریفین، ابراهیم غفاری، تهران، اسوه، ۱۳۷۰ ش.
۵۲. رحلة ابن جبیر، ابوالحسن محمد بن احمد ابن جبیر، بیروت، دار الهلال، بی تا.
۵۳. الرحلة الحجازیه، اولیا چلبی، قاهره، دار الافاق العربیة، ۱۹۹۹ م.
۵۴. رسائل الشریف المرتضی، علی بن حسین سید مرتضی، چاپ ۱، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵ ه.ق.
۵۵. رسائل الشهد الثاني، شهيد ثاني زين الدين بن علي بن احمد عاملي، چاپ ۱، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم،



- ۱۴۲۱ هـ.ق.
۵۶. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثاني زين الدين بن على بن احمد عاملى، سيد محمد كلانتر، قم، كتابفروشى داورى، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۵۷. روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، محمد تقى مجلسى (مجلسى اول)، چاپ علميه، ۱۳۹۹ هـ.ق.
۵۸. رياض المسائل في تحقيق الأحكام، صاحب رياض، سيد على بن محمد بن ابى معاذ طباطبائى، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۵۹. سبل الهدى و الرشاد فى سيرة خير العباد، محمد بن يوسف صالحى شامى، چاپ ۱، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۶۰. السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى، ابن ادريس محمد بن منصور بن احمد حلى، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزة علميه قم، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۶۱. السنن الكبرى، احمد بن حسين بن على بيهقى، بيروت، دار الفكر.
۶۲. السنن الكبرى، حمد بن شعيب نسائى، چاپ ۱، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۶۳. السيرة الحلبية، على بن برهان الدين حلبى شافعى، بى نا، بى جا، بى تا. (نرم افزار كتابخانه اهل بيت عليه السلام).
۶۴. السيرة النبوية، (سيرة ابن هشام)، عبدالملك بن هشام (ابن هشام)، بيروت، دارالمعرفة، بى تا.
۶۵. السيرة النبوية، امام أبى الفداء إسماعيل بن كثير (ابن كثير)، تحقيق: مصطفى عبد الواحد، بيروت، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۳۹۶ هـ.ق.
۶۶. شرائع الاسلام، محقق نجم الدين جعفر بن حسن حلى، قم، المعارف الاسلامية، ۱۴۱۵ هـ.ق.



۶۷. شرح تبصرة المتعلمين، آقا ضياءالدين على كزازی عراقی، چاپ ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۴ ه.ق.
۶۸. شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، محمد الفأسی، به كوشش گروهی از علما، بیروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۱ ه.ق.
۶۹. الصحاح فی اللغة، اسماعیل بن عباد جوهری، بیروت، دارالعلم، ۱۴۱۰ ه.ق.
۷۰. صحیح ابن خزيمة، محمد بن اسحاق بن خزيمة نیشابوری، چاپ ۲، بیروت، المكتب الاسلامی، ۱۴۱۲ ه.ق.
۷۱. صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، بیروت، دار الفكر، ۱۴۰۱ ه.ق.
۷۲. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع، بی تا.
۷۳. الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، علی بن محمد عاملی، چاپ ۱، نجف، المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۴ ه.ق.
۷۴. علل الشرائع، محمد بن علی بن بابويه (شیخ صدوق)، قم، کتابفروشی داوری، ۱۳۸۵ ش.
۷۵. عمدة القارئ فی شرح البخاری، أبو محمد محمود بن أحمد العینی، بی تا، بی جا، بی تا، (نرم افزار کتابخانه اهل بیت علیهم السلام).
۷۶. غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، چاپ ۲، قم، دار الكتاب الإسلامی، ۱۴۱۰ ه.ق.
۷۷. غنية النزوع الی علمی الاصول و الفروع، ابن زهره حمزة بن علی حلبی، قم، مؤسسة الامام الصادق علیه السلام، ۱۴۱۸ ه.ق.
۷۸. الفائق فی غریب الحدیث، ابوالقاسم محمود بن عمر زمشهری، چاپ ۱، بیروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۷ ه.ق.



۷۹. فتح العزيز بشرح الوجيز (الشرح الكبير)، عبدالكريم رافعي، بيروت، دارالفكر، بي تا.
۸۰. فتح القدير (تعليق على كتاب الهداية مرغيناني)، محمد بن عبد الواحد السيواسي، ابن همام حنفي، بيروت، دارالفكر.
۸۱. فرهنگ معين، محمد معين، چاپ ۱، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۸۶ ش.
۸۲. فقه الشيعة (كتاب الطهارة)، سيدابوالقاسم موسوي خويي، چاپ ۳، قم، مؤسسه آفاق، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۸۳. فوائد الاصول، محمدحسين نائيني، چاپ ۱، قم، جامعه مدرسين حوزة علميه قم، ۱۳۷۶ ش.
۸۴. القاموس المحيط، محمد بن يعقوب فيروزآبادي، چاپ ۱، بيروت، دارالكتب العلمية، بي تا.
۸۵. قرب الإسناد، عبدالله بن جعفر حميري، قم، مؤسسة آل البيت (عليه السلام)، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۸۶. قواعد الاحكام، علامه حسن بن يوسف بن مطهر اسدي حلي، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۸۷. قواميس الحج، علي اصغر مرواريد، پژوهشكده حج و زيارت، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۸۸. الكافي، محمد بن يعقوب كليني، تهران، دارالكتب الإسلامية، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۸۹. الكامل في التاريخ، ابوالحسن علي بن محمد بن محمد (ابن اثير)، بيروت، دار صادر، ۱۳۸۵ هـ.ق.
۹۰. كتاب الحج، سيد محمود بن علي حسيني شاهرودي، قم، مؤسسه انصاريان، ۱۴۰۲ هـ.ق.
۹۱. كتاب الحج، سيد محمد يزدي (محقق داماد)، مقرر: عبدالله جوادي



- آملی، قم، چاپخانه مهر، ۱۴۰۱ ه.ق.
۹۲. کتاب العین، خلیل بن احمد فراهیدی، قم، نشر هجرت، ۱۴۱۰ ه.ق.
۹۳. کتاب الصلاة، مرتضی بن محمد امین دزفولی (شیخ انصاری)، چاپ ۱، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ ه.ق.
۹۴. کتاب الطهارة، امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۴۲۲ ه.ق.
۹۵. کتاب من لایحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، چاپ ۲، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ه.ق.
۹۶. کشف الغمّه، علی بن عیسی اربلی، چاپ ۱، تبریز، نشر بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه.ق.
۹۷. کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، محمد بن حسن فاضل هندی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ ه.ق.
۹۸. لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ه.ق.
۹۹. لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، چاپ ۱، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.
۱۰۰. المبسوط فی فقه الإمامیه، محمد بن حسن طوسی، تهران، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، ۱۳۸۷ ه.ق.
۱۰۱. المبسوط، شمس الدین سرخسی، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۰۶ ه.ق.
۱۰۲. مجمع البحرين، فخرالدین طریحی، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ۱۴۱۶ ه.ق.
۱۰۳. مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.



١٠٤. مجمع الفائدة و البرهان فى شرح إرشاد الأذهان، احمد بن محمد مقدس اردبيلى، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤٠٣هـ.ق.
١٠٥. المجموع (شرح المذهب)، ابوزكريا محيى الدين بن شريف نووى، بيروت، دار الفكر، بى تا.
١٠٦. المحاسن، ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقى، چاپ ٢، قم، دار الكتب الإسلامية، ١٣٧١هـ.ق.
١٠٧. المحيط فى اللغة، اسماعيل بن عباد، بيروت، عالم الكتاب، ١٤١٤هـ.ق.
١٠٨. المختصر النافع فى فقه الإمامية، نجم الدين جعفر بن حسن حلى، چاپ ٦، قم، مؤسسه المطبوعات الدينية، ١٤١٨هـ.ق.
١٠٩. مختلف الشيعة فى أحكام الشريعة، علامه حسن بن يوسف بن مطهر اسدى حلى، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٣هـ.ق.
١١٠. مدارك الأحكام فى شرح عبادات شرائع الإسلام، محمد بن على موسوى عاملى، بيروت، مؤسسه آل البيت (عليه السلام)، ١٤١١هـ.ق.
١١١. المدونة الكبرى، مالك بن انس، به روايت: عبدالسلام بن سعيد سحنون، قاهره، مطبعة السعادة.
١١٢. مرآة الحرمين، ايوب صبرى پاشا، ترجمه ميرزا عبدالرسول منشى، به كوشش سيدعلى قاضى عسكر، نشر مشعر، ١٣٩٢ش.
١١٣. مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول، محمدباقر مجلسى، چاپ ٢، تهران، دار الكتب الإسلامية، ١٤٠٤هـ.ق.
١١٤. المراسم العلوية و الأحكام النبوية، حمزة بن عبدالعزيز ديلمى سلار، چاپ ١، قم، منشورات الحرمين، ١٤٠٤هـ.ق.
١١٥. مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، زين الدين بن على



- عاملی (شهید ثانی)، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۱۱۶. المستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیشابوری، به کوشش مرعشلی، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۱۱۷. مسند احمد، احمد بن حنبل، بیروت، دار صادر، بی تا.
۱۱۸. المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، احمد بن محمد مقرئ فیومی، قم، منشورات دارالرضی، بی تا.
۱۱۹. مصطلحات الفقه، میرزا علی مشکینی، بی تا، بی جا، بی تا، (نرم افزار فقه اهل بیت علیهم السلام).
۱۲۰. المعالم الاثيرة فی السنة و السيرة، محمد بن محمد حسن شُرَّاب، دمشق و بیروت، دارالقلم و الدارالشامیه، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۱۲۱. معجم مقاییس اللغة، احمد بن فارس ابوالحسین، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۱۲۲. مفاتیح الشرائع، فیض کاشانی، چاپ ۱، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، بی تا.
۱۲۳. مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، سیدجواد بن محمد عاملی، چاپ ۱، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۹ هـ.ق.
۱۲۴. المقنعة، محمد بن نعمان مفید، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۱۲۵. المقاصد العلیة فی شرح الرسالة الألفیة، زین الدین بن علی عامل (شهید ثانی)، چاپ ۱، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۰ هـ.ق.
۱۲۶. مناسک حج محشی (ویرایش جدید)، جمعی از نویسندگان، چاپ ۱۰، تهران، مشعر، ۱۳۹۳ ش.
۱۲۷. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، چاپ ۱، قم، نشر علامه، ۱۳۷۹ هـ.ق.



۱۲۸. متقد المنافع فى شرح المختصر النافع (كتاب الطهارة)، ملاحيب الله شريف، چاپ ۱، قم، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، ۱۴۲۸ هـ.ق.
۱۲۹. منتهى المطلب فى تحقيق المذهب، علامه حلى، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۱۳۰. موسوعة الامام الخويى، سيدابوالقاسم خويى، چاپ ۱، قم، مؤسسه احياء آثار الإمام الخويى، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۱۳۱. موسوعة العتبات المقدسه، جعفر خليلى و همكاران، چاپ ۲، بيروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۱۳۲. مهذب الأحكام، عبدالاعلى سبزوارى، قم، مؤسسه المنار، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۱۳۳. المهذب البارع، جمال الدين اسدى حلى، قم، دفتر انتشارات اسلامى، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۱۳۴. المهذب فى فقه الإمام الشافعى، أبواسحاق إبراهيم بن على بن يوسف شيرازى، بيروت، دارالكتب العلمية.
۱۳۵. المهذب، ابن براج قاضى عبد العزيز بن نحرير طرابلسى، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۱۳۶. ميقات حج (فصلنامه)، حوزه نمايندگى ولى فقيه در امور حج و زيارت، تهران.
۱۳۷. الميزان فى تفسير القرآن، سيدمحمدحسين طباطبايى، چاپ ۵، قم، دفتر انتشارات اسلامى جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۱۳۸. النوادر، احمد بن محمد بن عيسى قمى اشعري، چاپ ۱، قم، مدرسه امام مهدي عليه السلام، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۱۳۹. النهاية فى غريب الحديث و الأثر، ابن اثير مبارك بن محمد

- جزرى، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعيليان، بی تا.
۱۴۰. النهاية فى مجرد الفقه و الفتاوى، محمد بن حسن طوسى، بيروت، دار الكتاب العربى، ۱۴۰۰ هـ.ق.
۱۴۱. نهج البلاغة، گردآورنده: محمد بن حسين موسى (سيد رضى)، چاپ ۱، قم، مؤسسه نهج البلاغه، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۱۴۲. الوافى، فيض كاشانى، اصفهان، كتابخانه اميرالمؤمنين على عليه السلام، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۱۴۳. وسائل الشيعة، شيخ حر عاملى، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۱۴۴. الوسيلة الى نيل الفضيلة، محمد بن على بن حمزه (ابن حمزه) طوسى، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۱۴۵. الهداية فى الأصول و الفروع، محمد بن على بن بابويه (شيخ صدوق)، چاپ ۱، قم، مؤسسه امام هادى عليه السلام، ۱۴۱۸ هـ.ق.

